۵۲۲
۲۹۷٫۳۴۲۲
ح ۲۵۷ ۲
۵۲۲۱۰

چون

کتاب مستطاب منتخب الرسائل

مکرر بطبع رسیده بود و دارای اغلاط کثیره و مطابق با
میل آقایان مقلدین نبود لهذا این داعیگویان همت گماشته
و با جهد وافی و سعی کافی اقدام باین امر خیر نموده کتاب
مزبور را بحضور مبارک حضرت مستطاب حجة الاسلام
مروج الاحکام استاد الفقهاء والمجتهدین ناصر الملة و
الدین آیة الله فی الارضین آقای حاج شیخ عبد
الکریم الحائری الیزدی متع الله المسلمین بطول
بقائه در قم نوشته و از لحاظ انور گذرانیده و مطابق
بافتاوی خود فرموده اینک مطابق بافتاوای خود تصحیح فرموده
و این داعیان نیز با کمال جد و جهد در خوبی خط و جودت کاغذ اقدام
بطبع آن نموده تا مقلدین محترم بفیض کامل رسیده داعیان را بدعای
خیر یاد و شاد فرمایند الاحقر میرزا کاظم دهبری و آقا محمد حسین زرگری

باسمه تعالی
فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات
شماره ثبت: ۵۰۳۶
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷٫۳۴۲۲ ح ۲۵۷ ۲ ۱۳۴۳ مرجع ☐
سرشناسه: حائری، عبدالکریم، ۱۲۲۸؟ - ۱۳۱۵.
عنوان قراردادی: منتخب الرسایل
عنوان: منتخب الرسایل
شرح پدیدآور:
کاتب: اسدالله الموسوی الخوانساری تاریخ کتابت:
محل نشر: [تهران] ناشر: مطبعه علمی تاریخ نشر: ۱۳۴۳ ق
صفحه شمار: ۱۷۹ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان: فارسی ابعاد: ۲۱٫۵×۱۴ نوع خط: نسخ
روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☑ خریداری☐ ارسالی☐
واقف: دانشگاه علوم اسلامی رضوی تاریخ ثبت: آبان ۱۳۸۱
یادداشتها: کتاب رساله عملیه شیخ عبدالکریم حائری است که خود ایشان در صفحه اول کتاب اجازه تقلید از آن را داده اند. در پایان کتاب مسائل متفرقه بصورت سوال و جواب آمده است
موضوع(ها): ۱. فقه جعفری - رساله عملیه. ۲. فقه جعفری - پرسشها و پاسخها.
شناسه(های) افزوده: الف. یزدی، محمد کاظم بن عبدالعظیم، ۱۲۴۷؟ - ۱۳۲۸؟ ق. ب. موسوی نجفی اصفهانی، ابوالقاسم، گردآورنده. ج. موسوی خوانساری، اسدالله، کاتب. د. دانشگاه علوم اسلامی رضوی، اهداکننده. عنوان: منتخب الرسائل
فهرستگار: [signature] تاریخ فهرستنگاری: اسفند ۸۷

دانشگاه علوم اسلامی رضوی

کتابخانه مدرسه میرزا جعفر

اسم کتاب: منتخب الرسائل

مصنف / مؤلف: حاج شیخ عبد الکریم یزدی

تاریخ چاپ یا تحریر کتاب: ۱۳۴۲

شماره عمومی: ۵۲۲ شماره خصوصی: ۱۶۱

واقف: حاج محمد حسین زرگر تاریخ وقف: ۱۳۷۲

جزء کتب: فقه

این کتاب بانضمام صد جلد دیگر از کتب متفرقه

شروطات: همه کتب به کتابخانه مدرسه ارائه شود

کتا[بخانه] ... مشهد
شما[ره] ۲۷۴۷۴
تاریخ آبان ۸۱

تاسیس کتابخانه ۱۳۷۰

رسید در سال ۱۳۴۲
۵۲۲
۲۹۷،۳۴۲۲
ع ۲۵۷۲
۵۲۲۱۰

چون

کتاب مستطاب منتخب الرسائل

مکرر بطبع رسیده بود و دارای اغلاط کثیره و مطابق با
میل آقایان مقلدین نبود لذا این دعاگویان همت گماشته
و با جهد وافی و سعی کافی اقدام باین امر خیر نموده کتاب
مزبور را بحضور مبارک حضرت مستطاب حجة الاسلام
مروج الاحکام استاد الفقهاء والمجتهدین ناصر الملة و
الدین آیة الله فی الارضین آقای حاج شیخ عبد
الکریم الحائری الیزدی متع الله المسلمین بطول
بقائه در قم نوشتند و از لحاظ انور گذرانیده و مطابق
با فتاوای خود فرموده اینک مطابق با فتاوای خود تصحیح فرموده
و این دعاگویان نیز با کمال جد و جهد در خوبی خط و جودت کاغذ اقدام
بطبع آن نموده تا مقلدین محترم بفیض کامل رسیده دعاگویان را بدعای
خیر یاد و شاد فرمایند الاحقر میرزا کاظم رهبر و آقا محمد حسین زرگر

یا صاحب الزمان ادرکنی

بسم الله الرحمن الرحیم
عمل باین رساله شریفه مجزی است
الاحقر عبد الکریم الحائری الیزدی

بسم الله الرحمن الرحیم

عمل باین رساله شریفه که جناب مستطاب نخبة العلماء الاتقیاء الاعلام آقای معظم سلمه الله تعالی منتخب نموده اند صحیح و مجزی است

حرره الاحقر عبد الکریم الحائری الیزدی

رساله شریفه منتخب الرسائل

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

اما بعد پس چون کتاب مستطاب منتخب الرسائل که جناب السید المسدد و العالم المؤید الحاج سید ابو القاسم الاصفهانی شکر الله سعیه و اجزل الله مثوبته مطابق با فتوی سید الفقهاء و استاد المجتهدین آیة الله فی الارضین العلامة الطباطبائی الیزدی انار الله مضجعه تالیف فرموده بود و آن رساله ابیست در نهایت خوبی و خوش ترتیبی و با اینکه کمال اختصار در او رعایت شده مشتمل است بر جل فروعات و عمده احکام لذا این رساله شریفه را مطابق ساخته با رأی

مبارک حضرت مستطاب حجة الاسلام و المسلمین غیاث الملة استاد الفقهاء و المجتهدین آیة الله الیزدی الحایری

الحاج شیخ عبد الکریم متع الله المسلمین بطول بقائه تا نفع آن اعم و فائده آن اتم باشد و مشتمل است بر دو مقصد

مقصد اول

در اصول دین با اشاره با دله واضحه بطوریکه بر هر عامی روشن شود و قبل از شروع در آن بدانکه هر ذی شعوری بمجرد تفکر در وجود خود یا سایر مصنوعات میباید که مصنوع بخودی خود موجود نشده بلکه صانع قادر حکیمی که مستجمع جمیع صفات کمالیه و منزه و مبرا از صفات نقص و احتیاج میباشد او را ایجاد فرموده و متصور و معقول نیست که او هم مخلوق دیگری باشد و الا تسلسل لازم میاید پس هر مصنوعی دلیل است بر وجود صانع و در اثبات توحید و یگانگی و بیهمتائی حضرت صانع اکتفا مینمائیم بچند دلیل که بفهم عوام نزدیک باشد اصول دین پنج است اول توحید و آن اعتقاد بیگانگی خداوند عز شانه میباشد بشش دلیل

اول انکه اگر او را شریک میبود بسبب ان شریک عالم فاسد
میشد **دوم** انکه شرکت نقص خدائی میباشد نقص در
خدا نیست **سیم** انکه پیغمبران تمام از نزد خدای واحد امدند
و اخبار بوحدانیت او نمودند اگر خدای دیگر بود اظهار وجود
مینمود **چهارم** بر فرض تعدد یکی از انها اگر قادر باشد بر
دفع دیگری دفع انکه خدائی او را کامل نماید پس باید دفع
او را نموده باشد و اگر نتواند خدای عاجز خدا نیست **پنجم**
خدا بر پیغمبران فرموده که شریک ندارم اگر دروغ گفته دروغ
نقص است و خدا ناقص نیست و اگر راست گفته مطلب ثابت است
ششم انکه میان دو چیز فاصله باید باشد تا دو بودن متحقق
شود و لازم میاید انفاصله هم قدیم باشد و حال انکه ادعاء نشده
و اگر ادعاء ان هم بشود تسلسل لازم میاید و ان محال است
و اما صفات ثبوتیه ذاتیه خداوند که عین ذات اوست پس علما
هشت صفت ذکر کرده اند و مرجع انها چند صفت است اول
قدرت دوم علم سوم حیوة چهارم ازلی که همیشه بوده پنجم ابدی که همیشه
خواهد بود و بقیه صفات و مرجع ان بعلم و قدرت است و بعضی
از صفات افعال اوست مثل خالقیت و رازقیت و دلیل بر
ثبوت این صفات ان است که اینها صفات کمالیه است و خدا
کامل است **و اما** صفات سلبیه که خداوند عالم از ان منزه

و مبراست

و مبراست چند صفت است چنانچه علما ذکر نموده اند **اول**
مرکب بودن **دویم** جسم یا جوهر یا عرض بودن **سیم**
دیدنی بودن **چهارم** محل حوادث بودن **پنجم** شریک داشتن
ششم احتیاج داشتن **هفتم** معانی یعنی زاید بودن صفات
ذاتیه او بر ذات تعالی الله عن جمیع ذلک علواً کبیراً زیرا که اینها
صفات نقص است و خدا منزه از ان است **دویم** نبوت
بدانکه افراد انسان معاش انها منتظم نخواهد شد مگر بمشارکت
و اجتماع که معاون یکدیگر باشند در دفع احتیاجات خودشان
و معاونت حاصل نمیشود مگر بمعامله نمودن با یکدیگر و معامله
واقع نخواهد شد مگر از روی قانون عدل صحیح از جانب حق سبحانه
و تعالی چرا که اگر واگذار نماید امر قانون را بخلق هر کس بر حسب
رای سخیف خود اختیار طرفی را خواهد نمود و نظام عالم
مختل خواهد شد پس بر حضرت حق سبحانه و تعالی معین است که
وضع قوانین عدل نموده و بواسطه انسان کاملی که از جنس خلق
باشد ان احکام را بخلق برساند که بتوانند با او الفت گرفته
و تعلم ان قانون و احکام را از او بنمایند و باید ان شخص کامل
و معصوم از خطا باشد و بمعجزات و ایات بینات اثبات پیغمبری
خود را بر خلق نماید تا اذعان و اعتقاد بنبوت و پیغمبری او نموده
او را در ان احکام تصدیق کنند یا انکه مخبر صادق اخبار بنبوت

او

اونماید پس بدانکه از زمان حضرت آدم تا زمان حضرت محمد بن
عبد الله ابن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف خاتم النبیین
صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین صد و بیست و چهار هزار
پیغمبر مبعوث شدند از جانب حق سبحانه و تعالی و بشارت مقدم
مبارک حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را بخلق داده‌اند و
دین آنحضرت باقی است الی یوم القیمه و نبوت آنحضرت ثابت است
بشش دلیل **اول** آنکه باتفاق کافر و مسلم آنحضرت شاگردی
استادی نفرموده‌اند و درس نخوانده و نوشته و از آنحضرت و
اوصیاء او در هر علمی فرمایشاتی صادر شد که بی تعلیم معلم
محال عادی میباشد و صادر شدن این خرق عادات از ایشان
معجزهٔ واضحه است **دویم** آنکه در کتابهای آسمانی مکرراً بشارت
بقدوم مبارک آنجناب داده شده چنانچه در آیات شریفهٔ
قرآن بیان فرموده و اگر در آنها نبود خصم آنجناب که یهود و نصاری
بودند تکذیب او را مینمودند و اگر اینمعنی را تکذیب نموده بودند
بایست بتواتر بما برسد و حال آنکه نرسیده **سیم** معجزات و
خوارق عادات که بتواتر از آنحضرت صادر شده و بما رسیده
مثل شق القمر و تسبیح سنگریزه در کف مبارک آنجناب و امثال
آن از معجزاتیکه در کتب تواریخ ثابت است **چهارم** آنکه قرآنی از
جانب خداوند وارد شده که فصاحت و بلاغت آن عاجز نموده

فصحاء

فصحاء عرب را که در قرآن در مقام تحدی فرموده فأتوا بسورة
من مثله و همهٔ فصحاء عرب در مقام معارضه بر آمدند
و عاجز شدند **پنجم** آنکه کمالات و اخلاقی از آنجناب بتواتر
رسیده که دارای آنها مستحق پیغمبریست و زمان آنحضرت
زمان طغیان و کفر بوده و قاعدهٔ لطف اقتضا مینمود که مثل
او مرسل بسوی خلق شود **ششم** آنکه اگر پیغمبر نبود بر
خداوند عالم لازم بود که شخصیرا بگمارد که بطریق علمی کذب
او را واضح نماید زیرا که مقتضای حکمت این است که شخص
حکیم عالم قادر علی الاطلاق بغلبه و قوه یا بطریق علمی دفع
مفسد دین را بنماید **سیم** معاد جسمانی است که تمام
خلق با همین بدن عنصری در روز قیامت محشور و در موقف
حساب خواهند آمد بشش دلیل **اول** آنکه ظلم در بنی آدم
بسیار است و غالباً اجزاء آنها در دنیا داده نمیشود اگر
روز جزائی نباشد که داد مظلوم را از ظالم بگیرد لازم
میاید که خداوند عالم سبب ظلم شده باشد و ظلم بر خداوند
جل شانه قبیح است **دویم و سیم** آنکه خداوند حکیم
تکلیف فرموده بندگانش را باموری چند و وعدهٔ ثواب
و وعید از عقاب فرموده و چونکه آن ثواب و عقابها بالعیان
در دنیا نیست باید روز جزائی باشد و الا لازم میاید تناهی

مطیع

مطیع و عاصی واین قبیح است وایضاً کذب لازم میاید چهارم
انکه اتفاق اهل هر ملت حقه بر ان شده پنجم انکه اگر نبوده
باشد و بیان نشده باشد خلق بظلم عالم را فاسد مینمایند
ششم انکه بعد از ثبوت نبوت خاصه حضرت رسولؐ بنصوص
متواتره در قران بیان نموده چهارم عدل است و بعضی انرا
اصل مذهب شمرده اند بشش دلیل اول انکه ظلم قبیح است
وبر خدا روا نیست دویم انکه ظلم نمودن بجهة احتیاج
واقع میشود وخدا محتاج نیست سیم انکه خداوند جل شانه
خود منع از ظلم فرموده چگونه خود ظلم مینماید چهارم
انکه در کتابهای منزله اخبار بعدل خود فرموده پنجم انکه
نظم افرینش عالم اقتضاء عدل او را مینماید ششم انکه با احتمال
ظلم رفع اعتماد میشود از صدق پنجم امامت است که او را هم
بعضی اصل مذهب شمرده اند وهمان برهانیکه ذکر شد در اثبات
نبوت مطلقه واحتیاج خلق بانبیاء جاریست در اثبات ولایت
مطلقه ولزوم نصب امام از قبل حق سبحانه وتعالی برای
ابقاء دین حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه واله واتمام
حجت بر خلق وبیان احکام الهیه وهم در اثبات لزوم عصمت
امام وبقاء او الی یوم القیمة وامامت خاصه دوازده امامؑ
که اول امیر المؤمنین علی علیه السلام دوم امام حسن سیم

امام

امام حسینؑ چهارم امام زین العابدینؑ پنجم امام محمد باقر علیه السلام
ششم امام جعفر صادقؑ هفتم امام موسی کاظمؑ هشتم امام
رضاؑ نهم امام محمد تقیؑ دهم امام علی النقیؑ یازدهم امام
حسن عسکریؑ دوازدهم امام عصر منتظر ارواح العالمین
فداه وعجل الله تعالی فرجه وجعلنا من انصاره بوده باشد
ثابت میشود به پنج دلیل اول باتفاق شیعه واهل سنت حضرت
رسولؐ فرموده که خلیفه بعد از من دوازده نفر میباشند
وهر کس غیر انانها اظهار این امر نموده باینعدد نبودند هم
چنین معصوم نبودند وعصمت ائمه طاهرین نزد تمام مسلمین
محل کلام نیست مگر فرقه ضاله خوارج لعنهم الله که عنادا انها
واضح است دویم انکه هر یک از ایشان ادعاء امامت نموده اند
قطعاً وعصمت انها مانع از دروغ گفتن ایشان است علاوه
بر انکه کمالات وحالات وعبادات ومکارم اخلاق ومحامد
صفات ایشان که بتواتر رسیده مقتضی صدق ایشان است
سیم علومیکه از ایشان رسیده بی تعلیم از خارج بوده وان
خرق عادت است چهارم انکه از حضرت رسولؐ نصوص متواتره
بامامت ایشان باسمائهم وصفاتهم رسیده چنانچه در کتب
مبسوطه مسطور است پنجم انکه معجزات متواتره از هر کدام از
انها نقل شده که در کتب مفصله مسطور است

مقصد

مقصد دوم

در فروع دین است و آن احکام عبادات و معاملات و فرائض و سیاسات است و تفصیل احکام آنها در کتب و رسائل مفصله مسطور است و عمدهٔ غرض در این وجیزه اقتصار بر مهمات احکام عبادات و معاملات و مواریث است که غالباً مورد ابتلای عامهٔ ناس میباشد و تتمهٔ احکام موکول بکتب مبسوطه است که از فتاوی حضرت سید استاد مدظله العالی در اطراف عالم منتشر است و اما احکام حج پس علاوه از آنکه در ضمن کتب مبسوطه مسطور است رسالهٔ مفردهٔ مناسک مختصر از محقق انصاری مرحوم شیخ مرتضی اعلی الله مقامه که حاشیه فرموده اند متکفل احکام آن است پس این وجیزه مشتمل است بر سه منهج

منهج اول

در احکام عبادات است و در آن چند مطلب است و قبل از شروع در آن باید دانست که اصل وجوب تقلید در حق غیر مجتهدین تقلیدی نیست پس باید خود مقلد بدلیل عقلی قطعی اثبات نماید و بر احدی مخفی نیست که اگر اجتهاد بر تمام خلق واجب عینی باشد نظام معاش مردمان مختل میشود

بلکه وجوب اجتهاد نسبت ببعضی از خلق مستلزم تکلیف ما لا یطاق و نسبت ببعضی موجب عسر اکید و حرج شدید است و حال آنکه خداوند جل شانه سختی را از این امت مرحومه برداشته چنانچه وجوب عمل باحتیاط در حق عوام مستلزم آن است پس طریق عوام منحصر بتقلید است و مناسب است مهمات مسائل تقلید بیان شود در چند مسئله **مسئله** بدانکه شخص مکلف یا مجتهد است یعنی صاحب قوهٔ استنباط احکام شرعیه از مدارک مقرره آنها یا صاحب قوهٔ مزبوره نیست چه عامی محض باشد یا مشتغلی که هنوز بحد استنباط نرسیده پس اگر مجتهد باشد عمل می کند باجتهاد خود و الا باید تقلید کند یا احتیاط و برای مجتهد هم جایز است در عمل خود احتیاط کند چه فعلا اجتهاد کرده باشد در آن مسئله یا نه و اگر متجزی باشد یعنی میتواند بعضی از مسائل را بطریق نظر و استنباط منتهی نماید بقطع ظاهری میتواند در خصوص از مسائل عمل باجتهاد خود کند و در آنچه قوه ندارد حال او حال غیر مجتهد است که باید عمل کند بتقلید یا باحتیاط **مسئله** بدانکه اقوی جواز عمل باحتیاط است چه برای مجتهد چه مقلد چه در شبهات حکمیه چه موضوعیه چه احتیاط مستلزم تکرار عمل باشد یا نباشد مگر در صورتیکه احتیاط

مستلزم تکراری شود که در عرف صدق امتثال نکند وآنرا
بازیچه حساب کنند **مسئله** بدانکه احتیاط چند قسم است
زیرا که گاهی احتیاط مقتضی فعل عملی است مثل آنکه حکم عملی
مردد باشد مابین وجوب وغیر حرمت از استحباب یا اباحه
یا کراهت پس در اینصورت مقتضای احتیاط آوردن آن عمل
است وگاهی احتیاط مقتضی ترک است مثل آنکه عمل مردد
باشد مابین حرام وغیر واجب وگاهی احتیاط مقتضی جمع
است مثل آنکه نماز را قصر باید بخواند یا تمام وگاهی مقتضی
تکرار است مثل آنکه نداند امر فلانی شرط است یا مانع پس باید
یکمرتبه عمل را با آن امر بجا آورد ویکمرتبه بدون آن **مسئله**
در موارد یکه احتیاط ممکن نیست معین است اجتهاد یا
تقلید مثل دوران امر مابین وجوب چیزی یا حرمت آن یا شرطیت
چیزی ومانعیت آن در عملیکه قابل تکرار نیست ومثل مالیکه
مردد باشد مابین دو صغیر یا دو مجنون یا بین صغیر ومجنون
ونحو اینها **مسئله** بدانکه تمیز دادن عامی موارد احتیاط را
در بسیاری مقامات در نهایت صعوبت است زیرا که گاهی
مختلف می‌شود باختلاف حالات وکیفیات مثلاً جواز وضو
وغسل باب مستعمل در رفع حدث اکبر محل خلاف است وبحسب
ظاهر احوط ترک آن است لکن این در وقتی است که آب دیگری که

خالی از نقص باشد داشته باشد اما اگر آب منحصر باشد
بآن وخاک تیمم هم نداشته باشد احوط وضو گرفتن بهمان آب است
چنانچه هرگاه خاک هم داشته باشد احوط جمع مابین وضو
بآن آب وتیمم است وهمچنین احتیاط از جهتی معارض میشود
با احتیاط از جهة دیگر مثل آنکه در شک باینکه تسبیحات اربعه
را سه مرتبه باید گفت یا یکدفعه کافیست که احتیاط در سه
مرتبه گفتن است لکن در صورتیکه وقت مضیق باشد سه
مرتبه خواندن آن مستلزم وقوع قدری از نماز است در خارج
وقت لذا متعین است براو در اینموارد تقلید کردن **مسئله**
معنی تقلید اظهر عبارات است از التزام بعمل ومقداری از عمل
مسئله طفل ممیز هرگاه تقلید کند صحیح است پس اگر قبل
از بلوغ مجتهدش بمیرد میتواند بر تقلید او باقی بماند چنانچه
در حال حیوة او میتواند عدول بدیگری کند قبل از بلوغ یا بعد
از آن در جائیکه مقلد بالغ میتواند عدول کند **مسئله**
مجتهدیکه تقلید او را میتوان کرد باید جامع الشرائط باشد که
امام زمان اذن داده باشد در رجوع او بطریق خصوص یا عموم
واذن بطریق خصوص در زمان غیبت کبری نیست لکن اذن
عموم موجود است چنانچه در توقیع مبارک فرموده واما الحوادث
الواقعة فارجعوا فيها الى رواة احاديثنا فانهم حجتي عليكم وانا

حجة الله

حجة الله علیهم و در احادیث دیگر فرموده اند الراد علیه کالراد
علینا والراد علینا کالراد علی الله تعالی و هو علی حد الشرک
بالله و نیز از حضرت عسکری علیه السلام منقول است که فرموده
اند و اما من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالفا لهواه
مطیعا لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه **مسئله** اقوی جواز بقا
بر تقلید میت است ولی جایز نیست ابتداء تقلید میت نماید
مسئله هرگاه عدول کرد از تقلید مجتهد میت بمجتهد
حی جایز نیست دوباره عود بتقلید میت و هم چنین جایز نیست
عدول از تقلید مجتهد زنده بدیگری مگر در صورتیکه دومی اعلم
باشد **مسئله** تقلید اعلم با امکان واجب است علی الاحوط
در صورت علم بمخالفت یا عدم علم بمخالفت ولو اجمالا تقلید غیر
اعلم نیز جایز است و هرگاه اعلم را نشناسد واجب است فحص کند
تا پیدا کند و مرجع در تعیین اهل خبره و استنباط می باشند و
مراد از اعلم کسی است که استنباط او از دیگران بهتر باشد باینکه
مدارک مسئله را بهتر بداند **مسئله** معتبر است در مجتهد برای
صحت تقلید کردن از او چند چیز اول بلوغ دوم عقل سیم ذکوریت
چهارم اثنی عشری بودن پنجم عدالت ششم طهارت مولد هفتم
حفظ او از متعارف کمتر نباشد هشتم اجتهاد نهم حیوة پس ابتدا
تقلید میت نمی توان نمود بلی اگر در زمان حیوة او تقلید نموده جایز

است بعد از مردن او بر تقلید او باقی بماند و اگر بخواهد احتیاط کند
احتیاط در اخذ باحوط القولین است ولی این احتیاط واجب نیست
علی الاقوی و هم آنکه اعلم یعنی استادتر باشد در استنباط احکام
شرعیه از ادله آن بالفعل باشد و هم آنکه مقبل بر دنیا نباشد یعنی
همت او مصروف نباشد در اوضاع دنیویه زائد بر متعارف
مسئله ثابت میشود مجتهد بودن بعلم حاصل از اختبار یا
از شیاع و بشهادت عدلین و همچنین است اعلمیت بلی کفایت
کفایت می کند مطلق مظنه باعلمیت هرگاه متمکن از علم نباشد
بلکه هرگاه ممکن نباشد تمیز دادن اعلم ما بین چند نفر و یکی از
آنها محتمل الاعلمیه باشد یا نه همینکه علم داشته باشد که اینها
یا مساویند یا او اعلم است در اینصورت معین است تقلید او
مسئله هرگاه مقلد فتوای مجتهدش را در همه احکام نمیداند
اما یقین دارد باینکه عملیکه میکند اجزاء و شرایطش را بجای
می آورد و منافیات را ترک می کند اقوی صحت آن عمل است اگرچه
احوط اعاده آن است **مسئله** احتیاط مطلق را جایز است
رجوع بغیر نماید با مراعات الاعلم فالاعلم و بهتر عمل باحتیاط است
و مخالفت احتیاط مستحبی جایز است و مستحبی بودن احتیاط
معلوم میشود باینکه قبل از آن یا بعد از آن فتوی داده باشد
و بگوید لکن احوط کذا یا و احوط کذا یا احوط و اولی کذا است والا احتیاط

مطلوب است

مطلب اوّل در طهارت

و آن یا از حدث است یا از خبث و طهارت از حدث یا باب است
یا بخاک و طهارت باب وضو و غسل است و طهارت بخاک تیمم
است و برای نماز و امثال آن گاهی وضو کافیست و احتیاج بغسل
و تیمم نیست و گاهی غسل تنها کافیست و گاهی وضو و غسل
هر دو لازم است و گاهی وضو و تیمم و گاه غسل و تیمم باید بجا
آورد و گاهی محتاج بهیچکدام نیست امّا جائیکه وضوء تنها
کافیست پس وقتی است که میخواهد نماز و نحو آن بجا آورد و
موجبات غسل برای او رو نداده و مانعی از استعمال آب ندارد
بتفصیلیکه میاید و هنوز وضو نگرفته یا گرفته و بیکی از
مبطلات آن باطل شده امّا جائیکه غسل تنها کافیست پس برای
کسی است که جنب باشد و مانعی از غسل کردن نداشته باشد
امّا جائیکه غسل و وضو هر دو لازم است پس جائیست که موجبات
غسل غیر از جنابت برای او روی دهد و مانعی از استعمال آب
نداشته باشد در اینصورت بهتر این است که اوّل وضو بگیرد
و بعد غسل کند امّا جائیکه وضو و تیمم هر دو لازم میشود پس
وقتی است که موجبات غسل غیر جنابت برای او رو داده و مانع از
غسل دارد و بتواند وضو بگیرد پس وضو بگیرد و تیمم بدل از
غسل هم بجا آورد چنانچه هرگاه از وضو گرفتن هم مانع دارد و

تیمم

تیمم کند یکی بدل از وضو و دیگری بدل از غسل و از جاهائیکه
وضو و تیمم هر دو احوط است در بعض صور جبیره است و احوط
جمع ما بین هر دو است در رمدیکه بتواند ما عدای چشم از صورت
را بشوید و چشم را جبیره کند بلی اگر علاوه بر خود چشم یا موضع
جرح و اطراف متعارف آن قدر معتد به از اعضاء صحیحه را نیز
نمیتواند بشوید آب مضرّ بآن است تیمم متعیّن است و اگر حائلی
در اعضاء وضو یا غسل باشد غیر از جبیره مانند قیر و نحو آن
که رفع آن ممکن نباشد با آب دست بر او کشیده بقصد اعم از
غسل و مسح و ترک احتیاط در تیمم کردن هم ننماید امّا جائیکه
تیمم تنها کافیست پس وقتی است که موجب وضو تنها رو دهد
و از وضوء مانع داشته باشد و تفصیل آن خواهد آمد چنانچه
اگر جنب باشد و مانع از غسل داشته باشد اکتفا نماید بیک
تیمم بدل از غسل بلی اگر در اینصورت تیمم بجا آورد و نماز کرد
بعد محدث شد بحدث اصغر مادامیکه مانع از غسل او باقی است
برای نمازهای بعد احوط در صورت تمکّن از وضوء جمع ما بین تیمم
و وضوء است و در صورت تعذّر از وضوء اکتفا بیک تیمم بقصد
ما فی الذّمّه نماید و احوط از آن دو تیمم است یکی بدل از وضوء و دیگری
بدل از غسل امّا جائیکه نه غسل لازم است نه وضوء و نه تیمم پس برای
نماز میّت است تفصیل احکام آنها در چند مقصد ذکر میشود

مقصد

مقصد اول

در وضوء است بدانکه حقیقت وضوء چهار چیز است اول شستن
روی از رستنگاه موی سر تا زنخ بحسب طول و آنچه را فرا گیرد
انگشت ابهام و وسطی بحسب عرض دوم شستن دو دست از مرفق
تا سر انگشتان سیم مسح پیش سر با رطوبت کف دست از بقیه
آب وضو بقدری که مسمای مسح بعمل آید چهارم مسح دو پا با رطوبت
کف دست از سر انگشتهای پا تا بنج پا که مفصل است بنا بر احوط
و از عرض بقدر مسمی و **شرایط وضوء** چند چیز است اول
نیت و معتبر است در آن قصد قربت و آن این است که از جهت خدا
بجا آورد یا بجهت امتثال امر او و داعی دیگر غیر از امتثال مثل تحصیل
ثواب یا خوف از عقاب یا غایتی از غایات دیگر که راجع بخدا باشد
داعی بر امتثال نکند در عرض امتثال و شرط است استدامه آن
تا آخر وضوء بلی هرگاه در بین وضوء قصد بیرون رفتن از آن
نمود یا متردد شد در آن و قبل از خشک شدن اعضای سابقه
دوباره عود کرد به نیت اول و مفسد دیگر بعمل نیامده تمام کند وضوء را
از آنجا که قصد بیرون رفتن نمود یا متردد شده صحیح است
دوم پاک بودن آب وضوء **سیم** مباح بودن آن و در حکم
نجس و غصبی است هرگاه مشتبه بآن شود و محصور باشد
بلی اگر مطلع شود بر غصبی بودن آب بعد از فراغ از وضوء آن وضوء

صحیح است لکن عوض آن آب با صاحبش رد کند بخلاف آنکه
اگر مطلع شود بنجس بودن آب بعد از وضوء که باطل است و
همچنین است هرگاه مطلع شود بمضاف بودن آن **چهارم**
مطلق بودن آب پس وضوء بآب مضاف باطل است بلی اگر آب
مطلق مشتبه شود بآب مضاف و آب دیگر هم نباشد واجب است
از هر کدام یک وضوء بگیرد بخلاف آنکه اگر آب مباح مشتبه شود
بآب غصبی که باید تیمم کند و هرگاه آب پاک مشتبه شود بآب
نجس و آب دیگر هم نداشته باشد اقوی تیمم است با ریختن
هر دو ظرف آب احتیاطا در صورتیکه هر دو آب قلیل باشند
بلی اگر یکی کر باشد ممکن است گفته شود که بآب اول وضو بگیرد
و بآب دیگر که کر است اعضا را تطهیر کند و وضوء دیگری بآن آب
که تطهیر کرده است بگیرد ضرر ندارد و با عدم انحصار وضوء
بآب دیگر بگیرد و همچنین در غسل **پنجم** آنکه آب وضوء مستعمل
در رفع نجاست نشده باشد اگر آب قلیل باشد پس غساله
استنجاء اگرچه با شرایطش پاک است لکن وضوء بآن صحیح نیست
ششم پاک بودن اعضاء وضوء و کفایت می کند پاک بودن
هر عضوی قبل از شروع در آن علی الاقوی **هفتم** مباح بودن
مکان وضوء و اما ظرف آب اگر غصبی باشد یا طلا و نقره باشد ظاهرا
مضر بوضوء نیست در صورتیکه وضوء با اغتراف باشد مگر در

صورت انحصار که تکلیف مبدل بتیمم میشود هشتم مانع
از استعمال آب نداشته باشد که تکلیف تیمم باجبیره است
نهم ترتیب که اول روی را بشوید و بعد دست راست و بعد
دست چپ و بعد مسح کند سر را و بعد دو پا را و ترتیب در پاها نیست
لکن جایز نیست بنا بر احوط تقدیم مسح پای چپ بر پای راست و با هم
جایز است هر چند بهتر ترتیب است دهم موالاتست باینکه تأخیر
نیندازد شستن یا مسح کردن عضو را بحدیکه بسبب تأخیر
جمیع اعضاء سابقه خشکیده باشد و اگر رطوبت در یکی از
اعضاء سابقه باقی باشد ظاهراً کافی است و اما هرگاه
بواسطه حرارت هوا یا باد مثلاً خشکیده باشد یا خودش
خشک نموده و پی در پی شسته وضویش صحیح است یازدهم
مباشرت یعنی خودش وضو بگیرد هرگاه بتواند و با عدم امکان
دیگری او را وضو دهد لکن نیت وضو را خودش بکند مبطلات
وضو شش است اول بیرون آمدن بول و در حکم آن است
رطوبت مشتبه پیش از استبراء دوم و سیم بیرون آمدن
غایط و باد است چهارم خواب است پنجم هر چیزیکه عقل را زایل
کند ششم استحاضه و هر چه موجب غسل باشد و هرگاه با
وضو بود و شک نمود در عروض یکی از مبطلات اعتنا نکند و
هرگاه محدث بود و شک نمود که آیا وضو گرفته یا نه وضو بگیرد

و وضوء واجب و شرط است از برای چند چیز اول نماز واجب
غیر از نماز میت و اما نماز مستحب پس وضوء فقط شرط است
از برای آن دوم اجزاء فراموش شده از نماز و رکعات احتیاط
و هم چنین سجده سهو علی الاحوط سیم طواف واجب اگرچه جزء
حج و عمره مندوبین باشد بدانکه حرام است بر شخص بی وضو بدن
خود را بکتابت قرآن و باسم جلاله خداوند و صفات خاصه
او بمالد و هم چنین اسماء انبیاء و ائمه هدی و حضرت زهراء
علیها السلام علی الاحوط و بدانکه در حال تخلی و غیر آن واجب است
پوشانیدن عورتین را از ناظر محترم و حرام است رو بقبله
و پشت بقبله بول یا غایط کردن و مستحب است بعد از بول
استبراء و آن عبارت است از کشیدن انگشت بقوت از مقعد
تا بیخ ذکر سه مرتبه و کشیدن از بیخ ذکر بید و انگشت تا سر
ذکر سه مرتبه و فشردن سر حشفه سه مرتبه و بدانکه استنجاء
واجب نیست مگر برای چیزیکه طهارت بدن در آن واجب باشد

مقصد دویم

در غسل است و اغسال واجبه شش است اول غسل جنابت
دویم غسل حیض سیم غسل نفاس چهارم غسل استحاضه
پنجم غسل مس میت ششم غسل میت پس در آن چند فصل است
فصل اول در غسل جنابت است بدانکه سبب جنابت دو چیز است

اول بیرون آمدن منی و در حکم آن است رطوبت مشتبه پیش از
استبراء از بول کردن دوم جماع در قبل یا دبر اگرچه منی
بیرون نیاید از برای فاعل و مفعول و واجب است غسل
جنابت برای چند چیز اول نماز واجب غیر از نماز میت
دوم اجزاء فراموش شده آن و رکعات احتیاط و اگر در بین
نماز و رکعات احتیاط جنب شود احوط این است که بعد از
غسل و اتیان بر رکعات احتیاط اصل نماز را اعاده کند و هم
چنین سجدهٔ سهو علی الاحوط سیم طواف واجب اگرچه جزء
حج و عمره نبوده باشد بلکه در طواف مستحب هم صحت
آن با حدث اکبر محل اشکال است چهارم روزه بتفصیلی که در
صوم بیان خواهد شد و حرام است از برای جنب چند چیز
اول مس اسم جلاله و صفات خاصهٔ خداوند و همچنین اسماء
پیغمبران و ائمهٔ هدی و فاطمهٔ زهراء سلام الله علیهم علی الاحوط
دوم مس کتابت قرآن سیم درنگ نمودن در مساجد لکن
عبور کردن از آن ضرر ندارد و در وقت عبور چیزی در آن نگذارد
علی الاحوط و همچنین است اگر از بیرون مسجد چیزی بیندازد
در مسجد و ملحق میشود بمساجد مشاهد مشرفهٔ معصومین
علیهم السلام و الحاق صحن آنها بلکه رواق مطهر معلوم نیست چهارم
عبور کردن از مسجد الحرام و مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بلکه مطلق

داخل شدن در آنها پنجم خواندن آیه از آیات سجده بلکه چیزی
از سایر سورهٔ سجده نیز علی الاحوط و اما غسل پس بر دو قسم است
ارتماسی و ترتیبی و ارتماسی شستن ظاهر جمیع بدن است در یک
دفعهٔ عرفیه و احوط و اظهر اعتبار بیرون بودن تمام بدن است
از آب و ترتیبی آن است که اول سر و گردن را بشوید و بعد طرف
راست را و بعد طرف چپ را و غسل در شرایط مثل وضوء است
مگر آنکه ابتداء از اعلی و موالات در غسل نیست و غسل جنابت
کفایت میکند از وضوء بخلاف باقی اغسال و بدانکه هرگاه چند
غسل بر او باشد مثل غسل حیض و جنابت و جمعه و امثال آن
و بقصد همه یک غسل کند کافی است چنانچه اگر نیت یکی از آنها
را نماید مجزی است از بقیه اگرچه غیر غسل جنابت را قصد کند
علی الاقوی اگرچه احوط در این فرض اتیان ببقیه است
فصل دوم در غسل حیض است بدانکه خون حیض غالباً
با سرخ و گرم و تازه و با سوزش و جهنده است و گاهی خلاف
آن هم میشود و غالب زنان در ماهی یکمرتبه می بینند و اقل آن
سه روز است و کمتر از آن حیض نیست و باید سه روز مستمراً
خون ببینند حتی شبهای وسط پس هرگاه مستمر نباشد
حیض نیست ولی فترات یسیره در بین ضرر ندارد و مشهور
اعتبار کرده اند که سه روز متوالی باشد پس سه روز متفرق

در بین ده روز را حیض نمیدانند لکن احوط در زمان فراغات احتیاط است بجمع ما بین تروک حایض و اعمال مستحاضه چنانچه در پاکی ما بین فراغات احتیاط شود بجمع ما بین احکام طاهره و تروک حایض و شرط است در حیض اینکه بعد از بلوغ و قبل از یاس باشد پس خون پیش از بلوغ که نه سال تمام نشده است حیض نیست بلی اگر مشتبه باشد بلوغ و خون به بیند بصفات حیض از علامت بلوغ است و خون بعد از پنجاه سال در غیر قرشیه و بعد از شصت سال در قرشیه حیض نیست و حیض با حمل جمع میشود هرچند حمل ظاهر شده باشد و اقل پاکی ما بین دو حیض ده روز است و اکثر آن حدی ندارد و هرگاه خون حیض مشتبه شود بخون بکارت تمیز داده میشود باینکه قدری از پنبه داخل کنند و بعد از زمانی بیرون آورد اگر خون دور پنبه را گرفته از بکارت است و اگر در آن فرو رفته حیض است و بدانکه زن یا ذات العاده است یا غیر ذات العاده و ذات العاده آنستکه در دو ماه دو دفعه متساوی خون به بیند پس هرگاه آن دو دفعه در وقت و عدد مثل هم است او را ذات العاده وقتیه و عددیه میگویند مثل آنکه در ماه اول خون به بیند از اول ماه مثلاً تا شش روز و در ماه دوم نیز همین نحو و اگر در وقت مثل هم باشند لکن در عدد تفاوت داشته باشند او را ذات العاده وقتیه میگویند مثل آنکه در یکماه از اول

ان تا پنجم ببیند و در ماه دوم تا چهارم یا تا ششم مثلا و اگر در عدد باشند مثل هم و در وقت مختلف او را ذات العاده عددیه میگویند و لکن در تحقق عادة وقتیه فقط و همچنین عددیه فقط بتکرار دو دفعه اشکال است مگر اینکه آنقدر مکرر شود که او را در عرف صاحب عادة گویند و غیر ذات العاده سه قسم است یا مبتدئه است یعنی اول حیض است که دیده یا مضطربه است یعنی مکرر خون دیده و لکن عادت برای او مستقر نشده باینکه دو دفعه مثل هم ندیده در وقت و عدد یا عادة عرفیه برای او حاصل نشده بتکرار دم در وقتیه فقط یا عدد فقط یا ناسیه است یعنی عادت خود را فراموش کرده است وقتاً یا عدداً یا هر دو و بدانکه ذات العاده وقتیه چه عددیه هم باشد یا نه هرگاه در ایام عادت یا دو روز پیش از آن خون ببیند بمجرد دیدن آنرا حیض قرار میدهد چه بصفات حیض باشد یا نه پس اگر سه روز کمتر نشد حیض بوده و اگر کمتر شد نماز و روزه را که ترک کرده قضا کند و اگر عادت عرفیه در وقت برای او محقق نشده باشد و خون بصفات حیض نیست احتیاط کند تا سه روز منقضی شود و اما ذات العاده عددیه تنها و همچنین هر سه قسم غیر ذات العاده هرگاه خون ببینند پس اگر بصفات حیض است حیض قرار دهند مثل ذات العاده وقتیه و الا

احتیاط کند بجمع ما بین اعمال مستحاضه و تروک حایض تا سه روز پس اگر مستمر شد تا سه روز حیض قرار دهند و الّا استحاضه و بدانکه هرگاه در ذات العاده عددیه چه وقتیه هم باشد یا نه خون از ده تجاوز نکرد و کمتر از سه روز نشد تمام آن حیض است هر چند از عادت کمتر یا بیشتر باشد بلی اگر تجاوز از عدد عادت کرد احوط بعد از عادت جمع ما بین تروک حایض و افعال مستحاضه است پس اگر بر ده یا کمتر منقطع شد تمام آن حیض است و اگر از ده تجاوز کرد همان مقدار عادت حیض است و باقی استحاضه و اما غیر ذات العاده عددیه چه مبتدئه یا مضطربه باشد و یا ذات العاده وقتیه هرگاه خون او از ده تجاوز نکرد باز تمام آن حیض است و اگر تجاوز کرد پس مبتدئه و مضطربه رجوع می کنند در تحیض بصفات حیض هرگاه خونها مختلف باشند پس هرگاه بعضی سیاه یا سرخ باشد و بعضی زرد رنگ باشد آن سیاه یا سرخ را حیض قرار دهد اگر کمتر از سه و بیشتر از ده نباشد و اگر مختلف نباشند یا با اختلاف نتیجه بصفات حیض است کمتر از سه یا بیشتر از ده باشد رجوع کند در عدد حیض بخویشان خود اگر همه مثل هم باشند و اگر خویشان نداشته باشد یا مختلف باشند یا عادت نداشته باشند یا نتواند مطلع شود بر عادت ایشان مخیّر است ما بین اینکه عدد

حیض را سه روز قرار دهد بشرط آنکه نداند که زیادتر از سه روز است یا شش روز را بشرط آنکه نداند که زیادتر یا کمتر از آن است یا هفت روز را بهمین شرط و فرقی نیست ما بین آنکه در یکماه چنین باشد یعنی خون او تجاوز کند از ده روز یا در هر ماه چنین باشد و در ذات العاده وقتیه نیز اقوی تخییر ما بین اعداد مذکوره است هر چند احوط اختیار هفت است و همچنین در ناسیة العدد و اما اگر ناسیة الوقت باشد پس رجوع بصفات کند و با عدد آن بهتر اینست که عدد معلوم را در اول خون حیض قرار دهد هر چند اقوی تخییر است در قرار دادن عدد را ما بین تمام ایام و اگر ناسیة الوقت و العدد باشد من حیث الوقت مثل ناسیة الوقت است و من حیث العدد مثل ناسیة العدد و در اینجا چند مسئله است

مسئله اوّل هرگاه صاحب عادة شش روز مثلا سه روز یا چهار روز خون دید و قطع شد واجب است غسل کند و نماز کند هر چند احتمال بدهد یا مظنه داشته باشد که عود می کند و اگر عود کرد و بر ده یا کمتر منقطع شد احکام حیض را اجرای کند در ایام خون دیدن و در ایام پاکی در بین احتیاط کند بجمع ما بین احکام طاهره و حائض پس روزه هائیکه گرفته باید قضا کند و اگر عود کرد در ششم و تجاوز کرد از ده روز

تا ششم را حیض قرار دهد و بقیه را استحاضه و در پاکی
ما بین احتیاط کند و اگر بعد از ششم عود کرد و تجاوز در
صورت استقرار عادة عددیه فقط ظاهراً معین است قرار
دادن خون بعد از شش روز را حیض اگر با عادت موافق
باشد **مسئله دوم** هرگاه شک کند در انقطاع حیض
و عدم انقطاع حیض واجب است استعلام باینکه مقداری از
پنبه بخود بردارد و زمانی صبر کند پس بیرون آورد اگر آلوده
بخون نیست پاک شده است از حیض و اگر آلوده است باقی است
و اگر بدون استعلام غسل کند و نماز کند صحیح نیست هر چند
معلوم شود که پاک بوده مگر آنکه قصد قربة از او متمشی شده
باشد و معلوم شود پاک بودن او در حال غسل و یا آنکه به
رجاء پاکی بجای آورد عمل را و بعد معلوم شد طهارت و مسئله
سیم هرگاه پیش از عادت خون دید و مستمر ماند تا بعد از عادت
اگر مجموع از ده بیشتر نیست تمام حیض است و اگر متجاوز است
عادت او حیض است و طرفین استحاضه و اگر پیش از عادت دید
و در عادت ندید و بعد از آن هم دید و مجموع از ده زیادتر نیست
طرفین حیض است و در ایام پاکی احتیاط کند و اگر متجاوز است
هر یک از طرفین که بصفات حیض است حیض قرار دهد و اگر
هر دو مثل هم میباشد اول را حیض قرار دهد بنا بر احوط هر چند

محتمل است تخییر و اگر پیش از عادت و بعد از آن دید بشرائط
حیض در هر دو و ما بین آن دو خون ده روز پاکی فاصله شده
است هر دو حیض است **مسئله چهارم** هرگاه ما بین دو
خون که هر دو بصفة و شرائط حیض است ده روز یا زیادتر
خون بصفت استحاضه ببیند با طرفین را حیض قرار دهد
و وسط را که بصفت استحاضه است استحاضه مسئله پنجم
هرگاه پیش از عادت خون ببیند بصفت حیض و در عادت
ببیند بصفت استحاضه و مجموع بیش از ده روز باشد عادت
را حیض قرار دهد هرگاه عادت متعارفه باشد و اما اگر
عادت حاصله از تمیز باشد مشکل است پس در هر دو در تمام عادت
احتیاط کند و همچنین هرگاه در عادت ببیند بصفت
استحاضه و بعد از عادت هم ببیند لکن بصفة حیض و
مجموع بیش از ده باشد بلی هرگاه ما بین دو خون ده روز پاکی
فاصله شود در هر دو صورت هر دو را حیض قرار دهد
مسئله ششم در اقل حیض شب اول و شب آخر خارج است یعنی
هرگاه سه روز و دو شب که در وسط است خون ببیند اقل
حیض محقق شده است و همچنین است در اکثر حیض شب اول و آخر
خارج است و کذا در اقل طهر که ده روز است و احکام حایض
چند چیز است اول آنکه صحیح نیست از او نماز چه واجب و چه

مستحب تنها و روزه از او صحیح نیست لکن روزه واجب را
باید قضا نماید پس تیمم طواف واجب از او صحیح نیست و اما طواف
مستحب پس چون ممنوع از دخول مسجد الحرام میباشد ممنوع
است از آن و اگر جهلاً یا نسیاناً داخل شود و طواف کند باز
صحت محل اشکال است و محرمات حائض مثل محرمات جنب است
و علاوه حرام است وطی کردن زن در قبل مادامی که خون او باقی
است و بعد از انقطاع خون و قبل از غسل جایز است اگر چه فرج را
نشسته باشد بنا بر اقوی و احوط اجتناب از وطی در دبر است
نیز و هرگاه زوج وطی نمود در حال حیض زوجه خود را هر
چند کنیز غیر باشد احوط دادن کفاره است و آن هجده نخود
طلای مسکوک است در اول حیض و نصف آن در وسط حیض
و ربع از آن در آخر آن و کفایت میکند قیمت آن و در کنیز خود سه
مد گندم بدهد به سه فقیر از برای هر فقیری یک مد و همچنین
طلاق حائض صحیح نیست مگر آنکه هرگاه زوج غائب باشد یا
زوجه غیر مدخوله یا حامله باشد و بعد از پاک شدن از حیض
صحیح است هر چند غسل نکرده باشد و کیفیت غسل حیض
ترتیباً و ارتماساً مثل غسل جنابت است لکن کافی از وضو نیست
پس باید از برای مثل نماز وضو هم بگیرد پیش از غسل یا بعد از آن
و بهتر پیش بودن آن است و همچنین است غسل نفاس و

استحاضه و غسل مس میت و سایر اغسال مستحبه فصل
سیم در غسل نفاس است بدانکه نفاس خونیست که در
وقت زائیدن زنان میاید و نفاس ذات العاده بقدر عادت
او است و اگر تجاوز کند از عادت او و بده یا کمتر منقطع شود
تمام نفاس است و اگر از ده روز تجاوز کند همان عادتش نفاس
است و تتمه استحاضه اگر چه احوط در آن تتمه جمع است بین تروک
نفساء و افعال مستحاضه بلکه اولی تا هیجده روز جمع است
و در غیر ذات العاده اگر از ده تجاوز کرد رعایت احتیاط تا
هیجده روز ترک نشود و از برای اقل نفاس حدی نیست و
اگر اصلاً در بین ده روز خون نه بیند حکم نفاس ندارد و
اگر یکروز خون دید و قطع شد همان یکروز نفاس است و اگر روز
اول دید و روز پنجم هم مثلاً دید و قطع شد از دو روز بین نفاس
است و در آن سه روز پاکی ما بین احتیاط کند بجمع ما بین احکام
نفساء و طاهره و همچنین هرگاه اول و دهم یا نهم یا هشتم
مثلاً به بیند ایام طرفین خون نفاس است و در پاکی ما بین
احتیاط کند و آنچه بر حائض حرام و واجب و مستحب و مکروه
است بر نفساء نیز چنین است **فصل چهارم** در غسل
استحاضه است بدانکه استحاضه بر سه قسم است قلیله و
کثیره و متوسطه قلیله آنست که پنبه یا پنبه‌ای که در فرج میگذارد

خون بان برسد ولکن تمام انرا فرا نگیرد و متوسطه انست که خون
در پنبه فرو رود و از ان نگذرد و کثیره انست که از پنبه
بگذرد و بکهنه هم برسد و در قسم اول غسل واجب نیست
بلی برای هر یک نماز چه فریضه چه نافله یک وضو لازم است
و در قسم دوم برای نماز صبح یک غسل علاوه کند و اما اگر بعد
از نماز صبح متوسطه شود برای نماز ظهر و عصر یک غسل علاوه
کند بنا بر اقوی و همچنین است هر گاه بعد از نماز ظهر و قبل از
عصر یا بعد از عصر و قبل از مغرب یا بعد از مغرب و قبل از عشاء
متوسطه شود و اما در قسم سوم سه غسل علاوه نماید یکی
برای نماز صبح و یکی برای نماز ظهر و عصر و یکی برای مغرب و
عشاء اگر جمع کند ما بین ظهرین و عشائین و اگر جمع نکند و فاصل
بیندازد پس واجب است برای هر نماز غسل علیحده چنانچه احوط
انست که بعد از غسل و وضوء نماز را تاخیر ننماید و اهتمام نماید
در حفظ نمودن خود از بیرون امدن خون اگر متضرر نشود بان و بهتر
اینستکه وضو را بر غسل مقدم بدارد و جایز است وطی نمودن
زن مستحاضه اگر اغسال صلوتیه را بجا اورده

فصل پنجم در غسل و سایر احکام اموات

و در ان پنج مبحث است **مبحث اول** در احکام حال
احتضار بدانکه واجب است در ان حال محتضر را بر پشت بخوابانند

و پای او را و بقبله نمایند و مستحب است شهادتین و اقرار بائمه
طاهرین علیهم السلام و کلمات فرج را تلقین نمایند و لبها و
چشمهای او را بر هم گذارند و دستهای او را بکشند و مؤمنین را
اعلام نمایند برای تشییع و تعجیل کنند در تجهیز او مگر در صورت
احتمال اشتباه موت او که واجب است تاخیر ان تا یقین بموت او و
مکروه است که حایض و جنب در ان حال حاضر باشد **مبحث دوم**
در غسل دادن میت و در ان چند فصل است **فصل
اول** بدانکه غسل میت واجب کفائی است که بر همه مکلفین
واجب است و هر گاه یک نفر بعمل اورد از دیگران ساقط است و ولی
بغسل دادن شوهر است نسبت بزن خود و در غیر زن اولی بان
اولی بمیراث است اگر وصیت نکرده باشد که شخص معینی او را
غسل دهد و الا وصی مقدم است بنا بر اقوی و احوط استیذان
از ورثه است و طبقات ارحام بترتیب طبقات ارث است و اگر هیچ
یک نباشد حاکم شرع مقدم است بر غیر و بعد از او عدول مؤمنین
و تمام انچه ذکر شد در تکفین و نماز میت و دفن او نیز جاری است
فصل دوم در شرایط غسل دهنده و ان چند چیز است
اول انکه اثنی عشری باشد دوم مماثلت با میت در زن بودن
و مرد بودن در صورت وجود مماثل و الا پس جایز است غسل
دادن یکی از محارم ولکن احوط عدم نظر ببدن میت و عدم لمس است

وبودن غسل است از زیر جامه لکن در غیر محارم مطلقا جایز
نیست بلی جایز است در حال اختیار زن را شوهر او غسل دهد
وبالعکس واحوط نظر نکردن بعورت اوست اگرچه اقوی جواز
آنست با کراهت وهمچنین کنیز را مولای او واحوط ترک غسل
دادن کنیز است مولایش را وجایز است پسر سه ساله یا کمتر را
زن ودختر سه ساله یا کمتر را مرد غسل دهد **فصل سیم**
در احکام آن بدانکه واجب است ازاله نجاست از میت پیش از غسل
وکافیست شستن هر عضوی پیش از شروع در غسل آن اگرچه
احوط تطهیر تمام بدن اوست قبل از شروع در غسل او وواجب
است پوشانیدن عورت او را از نامحرم واحوط آنست که میت را
در حال غسل مثل محتضر یا بقبله بخوابانند **فصل چهارم**
در کیفیت غسل دادن وبدانکه واجب است میت را سه غسل
بدهند بترتیب اول با آبیکه در او سدر باشد دوم با آبیکه در او
کافور باشد سیم با آب خالص واحوط غسل دادن میت است
در هر یک از اغسال بغسل ترتیبی چنانچه در غسل جنابت گذشت
وشرط است در هر یکی از اغسال نیت کردن مقارن شروع
در آنها واگر هیچ آب میسر نشود سه تیمم بدهند میت را به
قصد هر یک از آن سه غسل علی الاحوط ودر تیمم ودر صورت
امکان عمل آوردن تیمم بدست میت احوط آنستکه جمع نمایند

عمل آوردن تیمم بدست خود وبدست میت مگر در صورت
عدم امکان که بدست خود بعمل آورد وسیم قصد ما فی الذمه
نماید چنانچه ممکن است که در تیمم اول قصد ما فی الذمه نماید
واحکام تیمم خواهد آمد **فصل پنجم**
در احکام بعد از غسل بدانکه واجب است بعد از غسل حنوط
کردن وآن مسح کردن هفت موضع سجود اوست بکافور و
کافی است بقدر مسمی ومستحب است مخلوط کردن حنوط از
تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام بشرط عدم
استهلاک کافور علی الاحوط بلی اگر میت محرم باشد کافور
بلکه مطلق بوی خوش را نزدیک او نبرند در غسل ودر
تحنیط **مبحث سیم** در تکفین است واجب است کفن نمودن
میت را بسه پارچه وآن پیراهن ولنگ ولفافه است که آنرا
سرتاسری میگویند وشرط است در پیراهن که از شانه تا
نصف ساق را بپوشاند وافضل تا بقدم بودن آنست و
در لنگ آنکه ما بین ناف وزانو را فرا گیرد وافضل آنکه ما بین
سینه وقدم او را فرا گیرد واحوط آنستکه زاید بر قدر واجب
از مال صغار از ورثه نباشد ودر لفافه آنکه طولا آنقدر
بلند باشد که دو سر او را توان بست وعرضا آنقدر باشد
که بر روی هم بیفتد ولنگ را مقدم بر پیراهن وپیراهن را

مقدم بر لفافه ببندد و معتبر است در کفن چند شرط اول
مباح بودن آن دوم نجس نبودن آن سوم حریر نبودن آن چهارم
پوست نبودن آن اگرچه از ماکول اللحم و مذکی باشد بلکه احوط
آنست که از مو و کرک ماکول اللحم نباشد و کفن زن بر شوهر
است مگر آنکه شوهر فقیر باشد و کفن واجب بیرون میرود
از اصل مال میت اگرچه میت مدیون باشد و مستحب موکد است
گذاردن دو جریده تر با میت از چوب نخل با امکان و الا اولی
سدر و بعد از آن بید یا انار و اگر هیچکدام ممکن نشد هر چوب
تری کافی است و بتربت شهادتین و اسماء ائمه را بر او بنویسند

مبحث چهارم در نماز بر اوست بدانکه واجب است
کفایت نماز بر هر میت مسلمانی اگرچه مرتکب کبائر بوده باشد
حتی طفلی که شش سال او تمام شده باشد و نماز بر طفل
کمتر از شش ساله مستحب است و جایز نیست نماز بر کافر
و شرط است در صحت نماز اثنی عشری بودن مصلی و بلوغ شرط
صحت نیست و از طفل ممیز صحیح است و عدم سقوط آن از سایر
مکلفین معلوم نیست اگرچه احوط اکتفا نکردن مکلفین است
بصلوة طفل ممیز و آوردن نماز است بقصد احتیاط و جایز
نیست نماز میت بدون اذن ولی چه بفرادی و چه بجماعت
و **کیفیت** نماز آن است که نیت کند و پنج تکبیر بگوید و بعد

از تکبیر اول شهادتین بگوید و بهتر آن است که بگوید اَشهدُ
اَن لا اِلٰهَ اِلّا الله وحدَهُ لا شریکَ لَه و اَشهدُ اَنّ محمّداً
عبدُهُ و رسولُه اَرسلَهُ بالهُدیٰ و دینِ الحقّ بشیراً و نذیراً
بینَ یدَیِ الساعة و بعد از تکبیر دوم صلوات بر محمد و آل او
بفرستند و بهتر آنست که بگوید اَللّٰهمّ صلِّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّدٍ
و ارحَمْ محمّداً و آلَ محمّدٍ کافضلِ ما صلّیتَ و بارکتَ و ترحّمتَ
علیٰ ابرٰهیمَ و آلِ ابرٰهیمَ اِنّکَ حمیدٌ مجیدٌ و صلِّ علیٰ جمیعِ
الانبیاءِ و المرسلینَ و الشهداءِ و الصدّیقینَ و جمیعِ
عبادِ اللهِ الصالحینَ و بعد از تکبیر سیم دعای از برای مومنین
بنماید و بهتر آنکه بگوید اَللّٰهمّ اغفِرْ للمؤمنینَ و المؤمناتِ
و المسلمینَ و المسلماتِ الاحیاءِ منهُمْ و الاَمواتِ تابِعْ
بیننا و بینهُم بالخیراتِ اِنّکَ مُجیبُ الدَعَواتِ اِنّکَ علیٰ
کلِّ شیءٍ قدیرٌ و بعد از تکبیر چهارم دعای بر میت نماید بهتر
آنکه بگوید اَللّٰهمّ اِنّ هذا عبدُکَ و ابنُ عبدِکَ و ابنُ اَمَتِکَ
نَزَلَ بِکَ و اَنتَ خیرُ منزولٍ بهِ اَللّٰهمّ اِنّا لا نعلَمُ منهُ
اِلّا خیراً و اَنتَ اَعلمُ بهِ منّا اَللّٰهمّ اِنْ کانَ مُحسِناً فزِدْ فی
اِحسانِهِ و اِنْ کانَ مُسیئاً فتجاوَزْ عنهُ و اغفِرْ لهُ اَللّٰهمّ
اجعلهُ عندکَ فی اَعلیٰ علّیّینَ و اخلُفْ علیٰ اَهلِهِ فی
الغابرینَ و ارحَمْهُ برحمتِکَ یا اَرحمَ الراحمینَ بعد

و آن دو رکعت است در رکعت اول بعد از حمد آیة الکرسی بخواند
و در رکعت دوم بعد از حمد اولی آن است که ده مرتبه سوره
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بخواند و بعد از سلام بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ
آلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ ثَوَابَهَا إِلٰى قَبْرِ فُلَانٍ و اسم آن شخص را بجای
فلان ذکر کند **فصل ششم** در غسل مس میت بدانکه
واجب است غسل نمودن برای کسیکه ببدن خود مس کرده
باشد میت را بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن او اگر
چه مس کند دندان و ناخن او را علی الاحوط **فصل هفتم**
در اغسال مستحبه است و شمردن آنها موجب تطویل و در کتب
مبسوطه مسطور است و غسل جمعه مستحب مؤکد است و اگر خوف
داشته باشد که روز جمعه آب بدست او نیاید تقدیم آن روز
پنجشنبه جایز است و اگر روز جمعه آب بدست آورد نیز بجا
آوردن و وقت آن تا ظهر جمعه است و تا غروب جمعه بقصد
ما فی الذمه بجا آورد و قضاء آن تا غروب روز شنبه جایز است

مقصد سیم

در تیمم است بدانکه مشروع میشود تیمم در نه مقام اول
نیافتن آب بقدریکه کفایت کند از برای وضو یا غسل لکن اگر
در بیابانی باشد که احتمال بدهد در سمتی از آن آب باشد اگر
ممکن شود تفحص کند خودش یا نائبش در زمین ناهموار

بگوید اَللّٰهُ اَکْبَر و اگر میت زن باشد ضمیرها را اگر راجع بمیت است
مؤنث بیاورد و در نماز میت شرط است نیت و قیام و قبله و
بودن سر میت بسمت یمین نماز گذار اگرچه بجهة طول صف
جماعت بالفعل در طرف یمین او نباشد و اگر میت را عکس گذارده
باشند نماز باطل است چنانچه شرط است به پشت خوابانیدن
میت را در آن حال و اگر در نماز بر میت صفوف متعدده باشد
مشکل است بتوانند همه فرادی نماز کنند مگر کسانیکه بعد مفرط
ما بین آنها و جنازه نباشد و سر میت هم بسمت یمین آنها باشد
مبحث پنجم در دفن میت بدانکه واجب است دفن نمودن
میت را بوجوب کفائی بنحویکه پنهان نمایند او را از زیر خاک به
قدریکه محفوظ ماند جثه او از ضرر حیوانات درنده و بوی
او از انتشار و واجب است او را بدست راست رو بقبله بخوابانند
و حرام است نبش قبر نمودن مگر در بعض مقامات که در کتب
مبسوطه مسطور است و بجهة بیرون آوردن میت و نقل
بمشاهد مشرفه رجوع بغیر کنند چنانچه حرام است سیلی
بر صورت زدن و خراشیدن آن و کندن و چیدن موی چه در
موت اقارب و چه غیر آنها و همچنین پاره نمودن رخت در غیر
موت پدر و برادر و بدانکه استخوان میت را اگر در کیسه کنند
و دفن کنند ضرر ندارد و بدانکه مستحب است نماز لیلة الدفن

بقدر رفتن یک تیر پرتاب در بیابان صاف بقدر دو تیر پرتاب
در چهار سمت و هرگاه وقت تنگ باشد یا ترک تفحص تیمّم
او صحیح است بخلاف آنکه در وسعت وقت تیمّم کند بدون تفحص
که باطل است مگر آنکه در واقع آب نبوده که بر فرض تفحص نمییافت
و در اینصورت با فرض تمکّن از قصد قربت بغفلت و نحو آن تیمّم
او صحیح است بنا بر اقوی دویّم آنکه بترسد بر نفس یا عرض یا مال
معتد به هرگاه بخواهد باب برسد سیّم ترس ضرر از
استعمال آب مثل ناخوشی و امثال آن چه بترسد از حدوث یا
از طول کشیدن یا شدت آن هرگاه تکلیف و جبیره نباشد
چهارم ترس از عطش بر خود یا بر انسان یا حیوان محترم
بسبب استعمال آب پنجم آنکه هرگاه طلب کند از کسیکه آبی باو
ببخشد یا بفروشد بر او منت گذارده شود که نتواند تحمل او را
بنماید عادةً ششم توقف داشتن تحصیل آب است بر دادن
جمیع آنچه در نزد او هست یا قدری که ضرر بحال او برساند بخلاف
آنکه ضرر بحال او نباشد اگرچه بقیمت گزاف باشد که واجب است
بدهد هفتم تنگی وقت است از طلب کردن آب هشتم
تنگی وقت است از استعمال آب طهور واجب بودن استعمال
آب موجود در رفع خبث و احوط در اینصورت آنستکه اول استعمال
آب کند بعد تیمّم نماید و آنچه بان تیمّم کرده میشود چند چیز است

اوّل خاک خالص دوّم سنگ سیّم ریگ چهارم زمین گچ قبل از
پختن و این چهار در یک مرتبه است اگرچه احوط حتی المقدور تقدیم
خاک است و اگر اینها نباشد تیمّم کند بچیزیکه در آن غبار باشد
هرگاه ممکن نباشد بتکانیدن غبار او جمع شود و الّا لازم
است و اگر آن هم نباشد بگل اگر نتواند او را بخشکاند و الّا لازم است
و اگر آنهم نباشد اقوی سقوط نماز و قضاء آن میباشد اگرچه احوط
اتیان بنماز بی وضوء میباشد و قضاء آن نیز و حقیقت تیمّم
سه چیز است اوّل زدن دو کف دستها است باهم بر زمین یکدفعه
اگرچه بدل از غسل باشد بنا بر اقوی و احوط بجا آوردن دو تیمّم
است یکی بیک ضربت و یکی بدو ضربت و کفایت میکند آنکه بضربت
اوّل اولی را تمام کند و بضربت ثانی اکتفا کند به پشت دستها
دوّم مسح کردن بدو کف دست باهم تمام پیشانی و جبینین
را از رستنگاه مو تا دو ابرو و طرف بالای دماغ با مراعات
الاعلی فالاعلی عرفا و احوط عدم انفراج اصابع است و لازم نیست
اجزاء هر یک بر محل اگرچه احوط است سیّم مسح کردن تمام پشت
دست راست است از بند دست تا سر انگشتان بکف دست
چپ و بعد از آن پشت دست چپ را بدست راست و شرایط صحت
تیمّم یازده چیز است اوّل تکلیف بودن تیمّم نه غسل یا وضوء دوّم
مباح بودن آنچه بان تیمّم میکند مگر آنکه مجبور باشد سیّم پاک

بودن آنچه بان تیمم می کند و ممزوج بغیر آن نباشد که از خاک بودن
مثلا بیرون رود و اگر مشتبه باشد بشبهه محصوره هر دو تیمم
کند چهارم پاک بودن اعضاء تیمم پنجم زائل کردن حاجب از ماسح
و ممسوح ششم نیت بتفصیلیکه در وضو گذشت هفتم ابتداء
از اعلی فالاعلی هشتم ترتیب بنحویکه ذکر شد نهم موالات عرفی
دهم مباشرت که خود تیمم کند با امکان یازدهم آنکه تیمم بعد
از دخول وقت نماز باشد و جایز است تیمم در اول وقت چه امید
رفع عذر داشته باشد یا نه اگرچه تاخیر تا آخر وقت اگر قطع برفع عذر
یا امید رفع داشته باشد احوط است هرگاه تیمم کرد از برای نمازی
در وقت آن اکتفا می کند بان برای نماز دیگر در وقت آن اگر عذر
باعث تیمم باقی باشد تا آخر وقت علی الاحوط و هرگاه شخص جنب
بواسطه ضرر استعمال آب مثلا برای نمازی تیمم کرد و نماز کرد
بعد محدث شد بحدث اصغر برای نماز بعد اگر آن عذر باقی باشد
وضو بگیرد یا تیمم بدل از وضو اگر از آن هم معذور است علی الاقوی
مادامیکه عذرش باقی است اگرچه احوط در صورت تمکن از وضو
جمع است مابین آن و تیمم بدل از غسل و در صورت معذور بودن
از وضوء یک تیمم است بقصد ما فی الذمه و احوط از آن دو تیمم
است یکی بدل از وضوء و یکی بدل از غسل

مقصد چهارم

در طهارت از خبث میباشد و در آن چند مبحث است مبحث اول
در نجاسات است و آن دوازده چیز است اول و دوم بول و فضله
انسان و هر حیوانیکه حرام گوشت و صاحب خون جهنده باشد غیر
پرنده علی الاقوی اگرچه احوط اجتناب از پرنده است بخصوص
از بول شب پره سیم منی است از هر حیوان صاحب خون جهنده
چهارم میته و اجزاء آن که در سابق حیوة داشته باشد از
انسان و هر حیوان صاحب خون جهنده بلی میت انسان بغسل دادن
پاک میشود و هرگاه مس کند آنرا قبل از غسل دادن غسل
مس میت واجب شود اگرچه بدون رطوبت مس شود و هم
چنین نجس است اجزائیکه از هر حیوان زنده جدا میشود بشرط
آنکه روح در آن حلول کرده باشد لکن اجزاء صغاریکه از انسان
جدا میشود مثل پوست لب و امثال آن پاکست پنجم خون انسان و هر
حیوانیکه صاحب خون جهنده باشد مگر آنچه باقی میماند در اجزاء
حیوانیکه ذبح شرعی شده و خون متعارف از آن بیرون رفته که طاهر
است احوط اجتناب از خونی است که در عضوی باشد که حرام
خوردن آن مثل سپرز و خون در زرده تخم اگر بسفیده سرایت نکرده
بسبب پرده که بر روی آن هست همان زرده نجس است و سفیده
آن پاکست ششم و هفتم و هشتم سگ و خوک صحرائی و کافر
باقسام آنها و اجزاء آنها اگرچه روح در آن حلول نکرده باشد

نهم شراب بلکه هر مست کننده که در اصل روان باشد و آب انگوری که جوشیده و هنوز ثلثان نشده اگر مسکر نباشد اگرچه حرام است خوردن آن مادامیکه ثلثان نشده باشد لیکن اقوی آن است که نجس نیست و صورتیکه باتش جوش آمده باشد هرچند احتیاط جواز است و اما اگر بخودی خود یا بواسطهٔ گرمی هوا جوش آمده باشد احوط اجتناب است و اما آب مویز ظاهراً حکم آن حکم آب انگور است و اما آب خرما بجوشیدن نه نجس می شود و نه حرام دهم فقاع که از جو گرفته باشند و الاحوط حرمت و نجاست آن معلوم نیست اگر مسکر نباشد یازدهم عرق جنب از حرام دوازدهم عرق شتر نجاست خوار قبل از استبراء آن بلکه مطلق حیوان جلال بنا بر احوط **مبحث دویم** بدانکه ثابت می شود نجاست بچند چیز اول علم بآن دوم خبر دادن ذوالید سیم شهادت دو عادل بلکه عدل واحد بنا بر احوط و مظنه و شک کفایت نمیکند مگر در رطوبت مشتبهی که بعد از بول یا خروج منی و قبل از استبراء خارج میشود چنانچه ثابت میشود طهارت چیز نجس بعلم یا بینه یا خبر دادن ذوالید و مظنه اگرچه بقول عدل واحد باشد علی الاحوط کفایت نمیکند **مبحث سیم** در احکام نجاسات است بدانکه شرط است در صحت نماز در حال اختیار پاک بودن ظاهر

بدن و موی و ناخن و نحو آن و لباس مصلی که ما تتم فیه الصلوة باشد و همچنین است آنچه همراه نماز گذار است اگرچه بآن ستر نکرده باشد بلی در مثل عرقچین و بند زیر جامه و جوراب و امثال آن که به تنهائی نمیتوان ستر عورت بآن نمود شرط نیست و محمول متنجس که بقدر ساتر نباشد نیز ضرر ندارد و همچنین خون قروح و جروح تا زمانیکه خوب نشده و تطهیر بدن یا لباس از آن یا تبدیل آن که نوعاً مشقت دارد معفو است در نماز اگرچه زیاد باشد و همچنین خون حجامت و فصد و هر زخمی که در ظاهر باشد و اگر ماده آن در باطن باشد احوط اجتناب مگر با وجود حرج شخصی و همچنین است بواسیر بلکه نواسیر نیز و همچنین معفو است نماز کردن با خون غیر قروح و جروح اگر کمتر از درهم باشد مگر خون حیض و نفاس و استحاضه و نجس العین و میته که اینها معفو نیست بلکه در خون غیر ماکول اللحم غیر از انسان نیز اجتناب نیز خالی از قوه نیست **مبحث چهارم** در مطهرات است و آن چند چیز است اول آب است و آن یا مطلق است که بدون قید از آب می گویند یا مضاف است مثل گلاب و آب قند و آب هندوانه و رفع حدث و ازاله خبث بآن نمیشود و بملاقات نجاست نجس می شود هرچند زیاده از کر باشد بشرط آنکه نجس علی یا مساوی

باران باشد و اگر موضع ملاقات اسفل باشد با جریان در حال
ملاقات مثل آنکه از گلاب پاش گلاب بر دست کافری بریزند
پس نجاست آن سرایت نمیکند با علی و آب مطلق پنج قسم است
اول آب باران دوم آب جاری سیم آب چاه چهارم آب ایستاده
که بقدر کر یا زیاده از آن باشد پنجم ایستاده که کمتر از کر
باشد پس بدانکه آب باران در حال باریدن در حکم جاریست اگر
چه قلیل باشد که نجس نمیشود بملاقات نجاست با عدم تغییر
بنجاست و پاک میکند آب متنجس را با امتزاج علی الاحوط و
غیر آب را از زمین و جامه و فرش را که متنجس باشد بباریدن بر
آن بعد از زوال عین نجاست تعدد و عصر در آن لازم نیست
و اما آب جاری و آن آبی است که بجوشد از زمین غیر چاه پس
بملاقات نجاست نجس نمیشود مادامیکه طعم یا رنگ یا بوی
آن بنجاست متغیر نشود و با تغییر یکی از آنها نجس است و آب
نجس غیر متغیر یا متغیر یکه تغییر آن زائل شده باشد باتصال
بآب جاری یا کر پاک میشود و اقوی اعتبار امتزاج است و اما
آب چاه پس اقوی آنستکه بملاقات نجاست نجس نمیشود اگر
چه کمتر از کر باشد و واجب نیست بواسطه افتادن چیزی در
آن چیزی از آب آن کشیدن بلی مستحب است و تفصیل آن در
رسائل مبسوطه مسطور است بلی اگر بنجاست آب چاه متغیر

شود نجس میشود و تطهیر آن بکشیدن مقداریست که تغییر
آن را زائل کند بممزوج شدن آب خارج شده از ماده و اما
آب ایستاده بقدر کر که بحسب وزن شصت و چهار من شاه
الا بیست مثقال صیرفی و بحسب مساحت سه وجب و نیم
عرض در سه وجب و نیم طول در سه وجب و نیم عمق که حاصل
ضرب آنها یکصد و چهل و سه وجب الا ثمن وجب است پس
چنین آبی بملاقات نجاست نجس نمیشود و اما آب ایستاده
کمتر از کر پس بملاقات نجاست نجس میشود و اگر استعمال شود
در رفع خبث پس در غساله مزیله عین نجس است اگر چه متغیر
بنجاست نشود بلکه احوط اجتناب از غساله است مگر غساله
استنجا که آن پاکست بشرط آنکه عین نجاست در او نباشد و متغیر
بآن نشده باشد و نجاست تعدی از محل نکرده باشد بحدیکه
از صدق استنجاء بیرون رود و نجاست خارجی بآن نرسیده
باشد و در تطهیر متنجس از بول با آب قلیل معتبر است شستن
آن دو مرتبه چه لباس باشد چه غیر آن و کفایت میکند در بول
طفل شیرخواریکه غذا خور نشده باشد یک مرتبه آب بر او بریزند
که محل نجس را فرا گیرد و حاجت بفشردن نیست و در غیر بول
احوط دو مرتبه است و در چیزهائیکه فشرده میشود معتبر است
فشردن آن اما داخل ظرف پس سه مرتبه باید شسته شود بآب

از هر نجاستی مگر در ولوغ سگ که باید اول یکمرتبه بخاک پاک خاک
مالی نمایند و بعد از آن دو مرتبهٔ دیگر باب خالص پاک آن را بشویند
و بهتر اینستکه اول بخاک خشک خاک مالی کنند و بعد از آن قدری
اب در آن کرده گل مالی کنند و بعد از آن دو مرتبه باب بشویند
و مگر ولوغ خوک و مردن موش صحرائی در آن که بنا بر اقوی هفت
مرتبه آن را بشویند و احوط در خوک اول خاک مالیدنست نیز و
در تطهیر باب کثیر و جاری یکمرتبه کافیست مطلقا بنا بر اقوی
بلی در ولوغ خاک مالی لازم است بلکه احوط تعدد غسل
است نیز دویم زمین که پاک و خشک باشد و آن پاک می
کند براه رفتن یا مالیدن بر آن کف پا و ته کفش و امثال آن را بعد
از زوال عین نجاست بشرط آنکه نجاست آن حاصل شده باشد
از راه رفتن بر زمین نجس علی الاحوط سیم آفتابست و آن پاک
می کند زمین را هرگاه بتابیدن آن خشک شود بعد از زائل شدن
عین نجاست و الحاق غیر منقول بزمین مثل عمارات و آلات متصله
بان و آنچه در آن نصب شده مثل در و پنجره و میخ و مثل درختها
و میوههای آن و گیاهها که در آن است و ظرفهائیکه در زمین
بنا گذارده شده و امثال آن خالی از وجه نیست اگرچه احتیاط
خوبست اما در پاک شدن حصیر و بوریا بتابش آفتاب اشکالست
چهارم مستحیل شدن نجس بچیز پاک مثل مبدل شدن

شراب بسرکه و خاکستر شدن عین نجاست پنجم انتقال است
مثل خون انسان که در بدن شپش و امثال آن رفته و جزء بدن
او محسوب شود ششم اسلام هفتم تبعیت و آن در چند جا است
اول هرگاه کافر مسلمان شد طفل او بتبع پاک میشود پدر
مسلمان شود یا مادر دوم ظرف شراب بعد از مستحیل شدن
آن بسرکه سوم تخته که میت را بان غسل میدهند و همچنین
خرقه که بر روی او ست در حال غسل دادن و دست غسل
دهنده که بتبع میت پاک میشود و در غیر دست از سائر بدن
و لباس غسل دهنده تامل است احوط شستن است و همچنین
پاک شدن اطراف چاه و دلو و طناب و سایر آلات نزح هرگاه چاه
بتغییر نجس شده معلوم نیست احوط اجتناب است هشتم
غائب شدن مسلمان پس حکم میشود بپاکی بدن و جامه و فرش
و ظرف و آنچه از توابع او ست هرگاه عالم بنجاست آن بوده و
احتمال تطهیر آن داده شود و استعمال کند آن را فیما یشترط
فیه الطهارة با مکلف بودن او و نبودن او از اشخاص بیمبالات
نهم زائل شدن عین نجاست از باطن انسان مثل باطن دماغ
و گوش و چشم و فرج و امثال آن و همچنین از ظاهر بدن هر
حیوان و همچنین از مخرج غائط با فرض عدم تعدی بسنگ یا
کهنه و نحو آن از چیزهائیکه زائل می کند عین نجاست را بشرط آنکه

پاک باشد و باید کمتر از سه عدد نباشد علی الاقوی و هرگاه بسه
عدد پاک نشد علاوه کند تا زائل شود و در حصول طهارت
باستنجاء باستخوان و سرگین محل اشکالست و استنجاء با جزء
است چنانچه حرام است استنجاء بآنچه محترم است در شریعت
دهم استبراء کردن حیوان نجاست‌خوار حلال گوشت است
بمقداری که از صدق جلال بودن خارج شود و بهتر استبراء
است بآنچه منصوص است که پاک می‌کند بول و فضله آنرا و در
غیر ماکول اللحم و در جزء غیر ماکول اللحم احوط اجتناب است یازدهم
بیرون رفتن خون متعارف ذبیحه که پاک می‌کند خونی را که باقی
مانده لکن خوردن آن حرام است علی الاحوط دوازدهم جدا
شدن غساله و آن پاک‌کننده است رطوبتی را که باقی میماند بعد
از فشردن **مطلب دوم** در اقسام نمازهای
واجب است بدانکه در زمان غیبت نماز واجب هفت است
اول نماز یومیه پنجگانه دوم نماز آیات سیم نماز طواف
واجب چهارم آنچه بنذر و عهد و یمین و اجاره واجب شود
پنجم نماز والدین که از آنها فوت شده باشد از روی عذر بلکه
مطلقا علی الاحوط که بر ولد اکبر واجب است ششم نماز جمعه
که واجب تخییری است ما بین آن و نماز ظهر در روز جمعه بنا بر
اقوی هفتم نماز بر میت و نمازهای مستحبی بسیار است ولکن

اقتصار میشود بنوافل یومیه و آن هشت رکعت است نافله
ظهر است که پیش از نماز ظهر باید خوانده شود و هشت رکعت
نافله عصر است که پیش از نماز عصر میخوانند و چهار رکعت نافله
مغرب که بعد از نماز مغرب میخوانند و دو رکعت نافله عشا که آنرا
وتیره گویند نشسته بعد از نماز عشا میخوانند و ایستاده
نیز جایز است و هشت رکعت نافله شب که وقت آن بعد از نصف
شب است و هرچه بصبح نزدیکتر بجا آورد بهتر است و دو رکعت
نماز شفع که بعد از نماز شب میخوانند و یک رکعت نماز وتر است
که بعد از شفع میخوانند و مستحب است در آن خواندن سوره توحید
سه مرتبه و معوذتین هر کدام یکمرتبه و مستحب است در آن
قنوت و بهتر این است بعد از دعای فرج که لا اله الا الله الحلیم
الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات
السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب
العرش العظیم و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین
است چهل نفر مؤمن را دعا کند چه زنده چه مرده باینکه بگوید
اللهم اغفر لفلان و اسم مؤمن را ذکر کند بعد از آن هفتاد
مرتبه بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه و بعد از آن هفتمرتبه
بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال
و الاکرام لجمیع ظلمی و جرمی و اسرافی علی نفسی و اتوب الیه

وهفتم مرتبه هذا مقام العائذ بك من النار و بگوید رب
اسأت وظلمت نفسي وبئس ما صنعت وهذه يداي جزاء بما
كسبت وهذه رقبتي خاضعة لما اتيت فيها انا ذا بين يديك
فخذ لنفسك من نفسي الرضا حتى ترضى لك العتبى لا
اعود و سیصد مرتبه بگوید العفو و دو رکعت نافله صبح است
قبل از نماز صبح بجا آورد و جایز است قبل از فجر بعمل آورد و این
نوافل را هر دو رکعت بیکسلام بجا آورد و اکتفا بحمد تنها میتوان
کرد بدون سوره و قنوت جایز است که بعض نوافل را بجا آورد
و بعضی را ترک کند و لکن تا بتواند ترک نکند و در سفر نافلهٔ
ظهر و عصر ساقط است و اما نافلهٔ عشا را اگر بقصد قربت مطلقه
بخواند بی عیب است و لکن نوافل دیگر ساقط نیست و اما احکام
نماز پس در آن چند مبحث است

مبحث اول

در مقدمات نماز و آن چند چیز است اول وقت شناختن و
اول وقت ظهر زوال آفتاب است از دائره نصف النهار تا بقدر
اداء نماز عصر بغروب شرعی مانده و وقت عصر بعد از مقدار اداء
ظهر است از زوال تا غروب شرعی و احوط آن است که تاخیر نیندازد
از سقوط قرص و وقت نماز مغرب از وقت غروب شرعی است تا
مقدار اداء نماز عشاء بنصف شب مانده و احوط آن است که پیش

از زوال حمره بجا آورد چنانچه اولی آن است که تاخیر نیندازد
از غروب شفق که آخر وقت فضیلت است و هرگاه عصیانا یا نسیانا
یا جهلا از نصف شب نماز مغرب و عشا تاخیر افتد تا قبل از طلوع فجر
واجب است بجا آورد و لی نیت ادا و قضا نکند و وقت نماز صبح از
اول پهن شدن سفیدی است در افق که فجر صادق است تا طلوع آفتاب
و آخر وقت فضیلت آن طلوع حمرهٔ مشرقیه است در اینجا چند مسئله
است مسئله تا یقین بدخول وقت نکند نماز نمیتواند بجا آورد
و اعتماد بمظنه نکند بلی شهادت عدلین معتبر است و بعید نیست
جواز اعتماد بر اذان یکعادل عارف بوقت بلکه ظاهرا اکتفا بثقه
بودن موذن است بلکه دور نیست جواز اعتماد بمجرد اذان عارف
نیز ولی اولی آن است که صبر کند تا یقین کند حاصل نماید و هرگاه
اعتماد بمذکورات نمود و نماز کرد بعد ظاهر شد که تمام نماز قبل
از دخول وقت بوده اعاده کند و اگر معلوم شد در اثناء نماز وقت
داخل شده اگر چه قبل از سلام باشد اعاده لازم نیست مسئله
اگر کسی مشغول نماز عصر یا عشاء شود پیش از نماز ظهر یا مغرب
نسیانا پس اگر متذکر شود در حالیکه در نماز باشد و ممکن باشد
عدول بنماز پیش عدول نماید اگر در وقت مختص نبوده و اگر بعد
از فراغ باشد اگر نماز عشا را مقدم داشته است مجزی است و بعد از
آن نماز مغرب را بجا آورد و اگر نماز عصر را مقدم داشته است

بر ظهر احوط اتیان بچهار رکعت است بقصد ما فی الذمه بدون تعیین
ظهر و عصر مسئله جایز نیست تاخیر نماز را از وقت و واجب است
تمام نماز را در وقت بجا آورد بلی هر گاه عصیاناً یا نسیاناً تعویق
انداخت تا آنکه بمقدار یک رکعت تا آخر وقت مانده واجب است مبادرت
بنماز و اقوی آن است که در اینصورت نیز نمازش اداء است مسئله
جایز است اتیان بنماز مستحبی غیر از نوافل مرتبه نیز در وقت فریضه
علی الاقوی دویم از مقدمات نماز قبله شناختن است بدانکه
واجب است نمازهای واجبی را رو بقبله بجا آورد بلکه استقبال
معتبر است در نمازهای مستحبی نیز بلی چون نماز مندوب را سفراً
وحضراً جایز است در حال راه رفتن بجا آورد در این حال استقبال
در آن معتبر نیست و مراد بقبله آن مکانی است که کعبه در آن واقع است
ومحاذی آن از تخوم ارض تا آسمان تمام قبله است و محاذات عرفی
کافیست و در اینجا دو مسئله است مسئله واجب است
تحصیل علم باستقبال بر فرض امکان و فرق نیست ما بین مکه و
بلاد بعیده و هر گاه ممکن نباشد تعیین آن به یقین واجب است
تحصیل مظنه بآن الاحری فالاحری و علاماتیکه معین شده برای
تشخیص قبله بلاد در علم هیئت اسباب حصول مظنه است و
جایز است اعتماد نمودن بقبله بلاد مسلمین مادامیکه خطاء آن ظاهر
نشود و هر گاه در جائی ممکن نشود تعیین قبله علماً و ظناً واجب است

نماز را چهار مرتبه بچهار جهت بخواند اگر وقت موسع باشد و
اگر وقت مضیق باشد بهر قدر که وقت گنجایش دارد بجا آورد و اگر
چه یکمرتبه باشد بهر جهت که بخواهد کافی است مسئله دوم
هر گاه بعد از تشخیص قبله و نماز ظاهر شود که در حال نماز متوجه
بقبله نبوده بلکه پشت بقبله بوده نمازش را اعاده نماید اگر وقت
باقی باشد و قضا کند اگر باقی نباشد و اگر ظاهر شود که قبله در
جانب راست یا چپ او بوده اگر وقت باقی است اعاده کند و اگر باقی
نیست احوط قضاء آن است و اگر معلوم شود از قبله منحرف بوده
ولی بدست راست یا بدست چپ نمیرسد پس اگر در اثناء نماز
بر آن مطلع شود فوراً رو بقبله کند و نمازش را تمام کند و نمازش
صحیح است و اگر بعد از نماز معلوم شود اکتفا نماید بآن سیم
از مقدمات نماز تحصیل طهارت بدن و لباس از نجاست خبثی
الا در آنچه معفو است و همچنین طهارت از حدث چنانچه در
مبحث طهارت گذشت چهارم از مقدمات نماز مباح بودن
مکان نماز و پست و بلند نبودن موضع سجده از جای ایستادن
مگر بکلفتی خشت و در اینجا چند مسئله است مسئله واجب
است جای نماز غصبی نباشد که نماز در مکان غصبی باطل است
بلکه باید نماز باذن صاحب مکان باشد یا باذن صریح یا اذن
ضمنی یا اذن فحوی یا رضای او بشاهد حال و هر گاه زمینی در

اجاره کسی است اذن مستاجر معتبر است مسئلهٔ واجب است تمام مکان نماز پاك باشد از نجاستی که ببدن مصلی یا لباس او سرایت کند پس هرگاه آن مکان خشك باشد و نجاست آن سرایت نکند نماز در آن صحیح است مگر جای سجده که اگر آن نجس باشد نماز صحیح نیست هر چند خشك باشد بلی مستحب است تمام مکان پاك باشد هم احوط آن است که مرد و زن پهلوی یکدیگر نماز نخوانند و همچنین زن پیش و مرد در عقب او نباشد در حال نماز اگر چه اقوی جواز و صحت نماز هر دو میباشد با کراهت و فرقی نیست ما بین زن محرم و غیر آن و کراهت مرتفع می شود ببودن حائلی که مانع دیدن باشد یا بفصل میان آن دو بقدر ده ذراع دست مسئلهٔ مستحب است نماز را در مساجد بجا آورد در حدیث است که ثواب یك نماز در مسجد الحرام برابر است با صد هزار نماز و در روایت دیگر هزار هزار نماز و ثواب یکنماز در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله برابر است با ده هزار نماز و در هر یك از مسجد اقصی و مسجد کوفه برابر ثواب هزار نماز است و در مسجد جامع برابر صد نماز است و در مسجد محله برابر بیست و پنج نماز و در مسجد بازار ثواب دوازده نماز است و نماز نزد حضرت امیر المؤمنین ع معادل است با ثواب دویست هزار نماز ولی مستحب است زن نماز را در خانه بخواند که افضل است از مسجد بلکه افضل در صندوقخانه که پستوی اطاق است

ادارهٔ تلگرافی دولت علیهٔ ایران
نمرهٔ ۳۴۷
نمرهٔ چاپی سالیانه
نمرهٔ دستی ماهیانه ۷۱۷۶
تاریخ ماه ۱۳۱
از
به
گوینده
مخاطب
کلمه
قیمة دینار ریال
قیمة جواب قیمة دینار ریال
اجرت پست یا ا... قیمة دینار ریال
قیمة کیه قیمة دینار ریال
جمع کل دریافتی قیمة دینار ریال
محل امضاء و تصدیق تحویلدار

او نباشد بلی جایز است نماز کردن با پوست ... و سنجاب و ... و باید لباس مردان از ابریشم خالص نباشد چنانچه احوط اجتناب است از سجاف حریر در جامه و طلاباف نباشد چه در حال نماز و چه در غیر آن بلکه انگشتر طلا در دست کردن بلکه مطلق زینت کردن

محله برابر بیست و پنج نماز و در مسجد بازار ثواب دوازده نماز است
و نماز نزد حضرت امیر المؤمنین ع معادل است با ثواب دویست
هزار نماز ولی مستحب است زنان نماز را در خانه بخوانند که افضل
است از مسجد بلکه افضل در صندوقخانه که پستوی اطاق است

مسئله مکروه است نماز در اندرون حمام بلکه در جامه کن
هم اولی ترک است و مکروه است نماز در کشتی اگر بتواند بیرون
آن نماز کند و همچنین نماز در جائیکه کسی رو بروی او باشد بخصوص
زن یا مقابل چراغ یا آتش افروخته یا مقابل مصحف گشاده یا کتاب
یا کاغذ که خط آن نمایان باشد و همچنین مکروه است نماز در
خانه که مست کنده یا سگ یا صورت ذی روح باشد و مکروه است
نماز در قبرستان مسئله مستحب است برابر مصلی ستره باشد
و مراد از آن دیواری یا حائلی است که میان مصلی و آن پیش آید و یا سه
ذراع نباشد و اگر عصائی در برابر گذارد کافیست پنجم از
مقدمات نماز پوشانیدن عورت و آن در مرد قبل و حلقه
دبر و بیضتان است و عورت زن در نماز جمیع بدن است مگر رو
و دو دست تا بند آن و ظاهر دو پا تا ساق و اما باطن دو پا را بپوشاند
لکن در کنیز و صبیه نابالغه پوشانیدن سر و کردن واجب نیست و
باید لباس نمازگذار غصبی نباشد و از پوست میته نباشد و از
اجزاء حرام گوشت نباشد بلکه میته و اجزاء حرام گوشت نیز همراه
او نباشد بلی جایز است نماز کردن با پوست خز و سنجاب و کرک آنها
و باید لباس مردان از ابریشم خالص نباشد چنانچه احوط اجتناب است
از سجاف حریر در جامه و طلاباف نباشد چه در حال نماز و چه در
غیر آن بلکه انگشتر طلا در دست کردن بلکه مطلق زینت کردن

بطلان جایز نیست از برای ایشان مطلقا و اما برای زن جایز است امور
مذکوره حتی در نماز و باکی نیست بر مرد پوشیدن حریر خالص در
حال اضطرار و در جنگ و بدانکه هرگاه جورابی در پای نماز گذار
باشد که بپوشاند پشت پا و ساق را احوط اجتناب و اقوی جواز است

مبحث دوم

بدانکه مستحب است در نماز یومیه اذان و آن چهار مرتبه الله اکبر و هر
کدام از اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ و اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ حَیَّ
عَلَی الصَّلوٰةِ حَیَّ عَلَی الْفَلاحِ حَیَّ عَلیٰ خَیْرِ الْعَمَلِ اَللهُ اَکْبَرُ لا اِلٰهَ اِلَّا
الله را دو مرتبه و بعد از اذان اقامه است و آن مثل اذان است در
فصول مگر آنکه دو مرتبه الله اکبر از اول و یکمرتبه لا اِلٰهَ اِلَّا الله از
آخر آن در آن نیست و بعد از دو مرتبه حَیَّ عَلیٰ خَیْرِ الْعَمَلِ دو مرتبه
بگوید قَدْ قامَتِ الصَّلوٰة و احوط عدم ترک اقامه است از برای
مردان در غیر موارد سقوط آن و اقوی اشتراط طهارت است در
اقامه و اما ایستادن و حرف نزدن پس شرط نیست در آن اگرچه احوط است

مبحث سوم

در واجبات نماز است و آن یازده است اول نیت و معتبر است
در آن قصد قربت و معین بودن عمل چنانچه در وضو گذشت
و هرگاه در بین نماز قصد خروج از آن نماید یا مردد شود
در آن و چیزی از اجزاء نماز را در آن حال بجا بیاورده و مفسد

دیگر هم بجا نیاورده پشیمان شود و برگردد و از همانجا نماز را
تمام کند نمازش صحیح است دوم تکبیرة الاحرام و آن گفتن
الله اکبر است و واجب است صحیح ادا کند سیم قیام با قدرت
و الا تکیه کند و با تعذر از آن بنشیند و با عجز از نشستن
بخوابد بر پهلوی راست مثل مدفون و با تعذر از آن بر پهلوی
چپ و با تعذر از آن به پشت بخوابد مثل محتضر و بدانکه قیام
در حال تکبیرة الاحرام و متصل برکوع رکن است
و در حال قرائت واجب غیر رکن و در حال قنوت مستحب است
و واجب است در آن استقرار و عدم اعتماد با امکان چهارم
و پنجم قرائت حمد و یک سوره تمام در دو رکعت اولی بلی
مریض و مستعجل بجهت ضرورت و تنگی وقت اکتفا میکند
بحمد تنها و در دو رکعت آخر مخیر است ما بین حمد تنها یا
گفتن سُبْحانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَ اللهُ اَکْبَرُ
یکدفعه عَلَی الاقوی و سه مرتبه علی الاحوط و بدانکه
واجبات قرائت چند چیز است اول ادا نمودن حروف را
از مخارج خود بطوریکه ممتاز از یکدیگر باشند و صدای
حرف بکند دوم حرکت و سکون و تشدید را درست ادا
کند سیم وقف بحرکت بلکه وصل بسکون هم نکند علی الاحوط
چهارم آنکه بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ بگوید در اول حمد و سوره

که جزء آنها است مگر سوره برائت و احوط تعیین سوره است پیش
از بسمله و هرگاه سوره معیّنه را وقت گفتن آن قصد نموده همان
سوره را بخواند و اگر بخواهد سوره دیگر بخواند با آن بسم الله
اکتفا نکند پنجم هر سوره خواند تا بنصف نرسیده میتواند
عدول نماید بسوره دیگر بلکه تا از نصف تجاوز ننموده ظاهراً
میتواند نیز عدول نماید مگر سوره توحید و جحد را بلی اگر کلمه
یا آیه را فراموش نمود میتواند عدول کند مطلقا ششم آنکه
سوره سجده واجبه دار را در نماز واجبی نخواند و در نافله جایز
است و در آن بعد از قرائت آیه سجده سجده کند و برخیزد و نماز
را اتمام کند و اما در نماز واجبی اگر گوش کند آیه سجده را یا سهواً
بخواند بعد از نماز سجده کند و احوط آن است که در نماز ایماء کند و
نماز را اتمام کند و سجده کند و احوط اعادهٔ اصل نماز است هفتم
تمام قرائت و تسبیحات اربعه را در رکعات ایستاده با استقرار
بجا آورد و با امکان هشتم آنکه مرد حمد و سوره را در رکعت
اول و دوّم نماز مغرب و عشا و صبح بلند بخواند و در نماز ظهر
و عصر آهسته و در رکعت سوّم و چهارم از هر نمازی آهسته
بخواند چه حمد باشد چه تسبیحات و مناط در بلندی و آهستگی
ظهور جوهر صوت و عدم ظهور آن است و اما زن پس در مواضع
اخفات آهسته بخواند و در مواضع جهر مخیر مگر آنکه اجنبی صوتش را

بشنود و مستحب است خصوص بسم الله را بلند خواندن در
موضع اخفات نهم ترتیب میان حمد و سوره و همچنین میان
اجزاء آنها دهم موالات و فاصله نکردن مابین آنها بغیر ذکر
و دعا و قرآن یازدهم قرائت را صحیح اداء کند و موافق باشد با
قرائت یکی از قرّاء سبعه و اگر نداند تعلیم بگیرد دوازدهم
سوره و الضحی و الم نشرح را یک سوره محسوب دارد و همچنین
الم تر کیف و لایلاف را و بدانکه اقوی جواز قرائت حمد و سوره است
از روی قرآن ولو در فریضه مطلقا و احوط اقتصار است بر
صورتیکه متمکن نشود از حفظ خواندن یا بجماعت یا بمتابعت قاری
بلکه احوط ترک است در جمیع احوال نماز بلی خواندن قنوت و سایر
اذکار و ادعیه از روی کتاب مانعی ندارد **ششم از**
واجبات نماز رکوع است و واجبات آن پنج است اوّل
خم شدن بحدیکه بتواند کف دست خود را بزانو برساند دوّم
گفتن ذکر است بعد از رسیدن بحد رکوع و احوط گفتن سبحان
الله سه مرتبه یا سُبْحانَ رَبِّیَ الْعَظیمِ وَ بِحَمْدِهِ یکمرتبه سوّم
طمأنینه در حال ذکر چهارم بلند کردن سر از رکوع پنجم
طمأنینه در حال قیام هفتم از واجبات نماز سجود است و
واجبات آن هفت است اوّل آنکه منحنی شود بحدیکه مساوی
شود جای پیشانی با جای پاها بلی پستی و بلندی بودن از آن بقدر

کلفتی خشت ضرر ندارد دوم گذاردن هفت موضع را بر زمین
و آن پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو سر انگشت بزرگ
پاها است سیم آنکه پیشانی را بر ما یصح السجود علیه بگذارد و
آن زمین و اجزاء آن است که غیر معدنی و خوردنی و پوشیدنی
باشد و جایز است سجود بر کاغذ ولی در هر حال باید مباح و پاک
باشد و کفایت می کند پاکی مقداریکه لازم است گذاردن بر زمین
هر چند اطراف آن نجس باشد پس هر گاه قدری از مهر پاک باشد
و قدری نجس باشد ضرر ندارد هر چند احوط این است که تمام
آنچه پیشانی بر آن قرار میگیرد پاک باشد چهارم ذکر است و
احوط در آن سه مرتبه سُبْحانَ اللّه یا یکمرتبه سُبْحانَ رَبِّيَ الأعْلى
وَبِحَمْدِهِ است پنجم طمانینه است در حال ذکر ششم باقی گذاردن
هفت عضو است بر زمین تا ذکر تمام شود بلی اختیاراً جایز
است غیر از پیشانی را از زمین حرکت دهد در غیر حال ذکر یا
بلند کند و بگذارد هفتم نشستن بعد از سجدهٔ اولی بلکه بعد
از ثانیه هم علی الاقوی و در رکعت اول و سیم که تشهد ندارد
آنرا جلسه استراحت می نامند هشتم از واجبات نماز تشهد
است و واجب در تشهد شش است اول شهادتین و احوط گفتن
است بنحو متعارف دوم صلوات فرستادن بعد از شهادتین
و باید همه را صحیح اداء نماید سیم ترتیب ما بین کلمات آن بنحو

السلام علیکم ... [illegible]
... [illegible] ... حضرت حق ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

متعارف چ...
در حال ق...
سلام است...
وعلى عباد...
ورحمة الله...
هر چند کفا...
السلام عل...
حال نشسته بعمل آورد سیم آنکه صحیح بعمل آورد چهارم آنکه
با طمانینه باشد دهم از واجبات ترتیب است در افعال
نماز پس هر گاه عمداً جزئی را که باید مؤخر باشد مقدم دارد نماز باطل
است و حکم سهو بیان خواهد شد یازدهم موالات یعنی پی
در پی بعمل آوردن افعال نماز را و فاصله نشود ما بین آن بسکوت
طویل بر وجهیکه از صورت نماز گذار بیرون رود

مبحث چهارم

بدانکه ارکان نماز پنج است اول تکبیرة الاحرام دوم قیام در
حال تکبیرة الاحرام سیم قیام متصل برکوع چهارم رکوع پنجم دو
سجده پس هر گاه رکن کم شود یا زیاد شود عمداً یا سهواً نماز
باطل است مگر در نماز جماعت که در آن تفصیلی است

مبحث پنجم

هرچند اطراف آن نجس باشد پس هرگاه قدری از مهر پاک باشد
و قدری نجس باشد ضرر ندارد هرچند احوط این است که تمام
آنچه پیشانی بر آن قرار میگیرد پاک باشد چهارم ذکر است و
احوط در آن سه مرتبه سُبْحانَ اللّه یا یکمرتبه سُبْحانَ رَبِّیَ الأَعْلی
وَبِحَمْدِهِ است پنجم طمأنینه است در حال ذکر ششم باقی گذاردن
هفت عضو است بر زمین تا ذکر تمام شود بلی اختیاراً جایز
است غیر از پیشانی را از زمین حرکت دهد در غیر حال ذکر یا
بلند کند و بگذارد هفتم نشستن بعد از سجدهٔ اولی بلکه بعد
از ثانیه هم علی الاقوی و در رکعت اول و سیم که تشهد ندارد
آن را جلسهٔ استراحت مینامند هشتم از واجبات نماز تشهد
است و واجب در تشهد شش است اول شهادتین و احوط گفتن
است بنحو متعارف دوم صلوات فرستادن بعد از شهادتین
و باید همه را صحیح ادا نماید سیم ترتیب مابین کلمات آن بنحو

متعارف چهارم موالات میان کلمات آن پنجم آنکه نشسته باشد
در حال تشهد ششم طمأنینه در آن نهم از واجبات نماز
سلام است و واجبات آن چهار است اول آنکه بگوید اَلسَّلامُ عَلَیْنا
وَعَلی عِبادِ اللّهِ الصّالِحینَ یا اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ و احوط اضافهٔ
وَرَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَکاتُهُ است و جایز است اکتفاء بیکی از این دو و
هرچند بهتر گفتن هر دو است و مستحب است پیش از آن دو گفتن
اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَکاتُهُ دوم آنکه در
حال نشسته بعمل آورد سیم آنکه صحیح بعمل آورد چهارم آنکه
با طمأنینه باشد دهم از واجبات ترتیب است در افعال
نماز پس هرگاه عمداً جزئی را که باید موخر باشد مقدم دارد نماز باطل
است و حکم سهو بیان خواهد شد یازدهم موالات یعنی پی
در پی بعمل آورد افعال نماز را و فاصله نشود مابین آن بسکوت
طویل بر وجهی که از صورت نماز کنار بیرون رود

مبحث چهارم

بدانکه ارکان نماز پنج است اول تکبیرة الاحرام دوم قیام در
حال تکبیرة الاحرام سیم قیام متصل برکوع چهارم رکوع پنجم دو
سجده پس هرگاه رکن کم شود یا زیاد شود عمداً یا سهواً نماز
باطل است مگر در نماز جماعت که در آن تفصیلی است

مبحث پنجم

در مبطلات نماز وآن چند چیز است اول حدث است چه اکبر
وچه اصغر دوم منحرف شدن از قبله بهمه بدن بطوریکه پشت
او بقبله شود یا انحراف برسد بحد یمین ویسار عمداً وسهواً
وجهلاً واما انحراف بما بین یمین وقبله یا یسار وقبله سهواً
ضرر ندارد سیم آمین گفتن بعد از حمد مگر در حال تقیه چهارم
تکلم کردن بدو حرف وزیاده یا یک حرف مفهم معنی عمداً بغیر
از ذکر ودعا وقرآن بلی سهواً ضرر ندارد پنجم خنده قهقهه
ششم گریه کردن از جهة غیر خدا وگریه از خوف خدا از افضل
عبادات است واحوط در گریه بر مصیبت حضرت سید الشهدا
واهل بیت علیهم السلام آنکه در غیر نماز بجا آورد هفتم خوردن و
آشامیدن در غیر آنچه استثنا شده هشتم هر فعل منافی که محو
کند صورت نماز را مثل جستن ودست بدست زدن و
امثال اینها نهم دست بر روی دست دیگر گذاردن مگر در حال
تقیه دهم شک در عدد رکعات در غیر آنچه خواهد آمد یا جزئی
در حال شک بجا آوردن مگر آنکه بجا آورد برجاء یقین حال
بر او بعد از انتقال از آن که در اینصورت مضر نیست یازدهم
زیاد کردن جزئی را در نماز عمداً بقصد جزئیت یا کم کردن آن هر
چند رکن نباشد

مبحث ششم

در شکیات نماز است ودر آن چند فصل است

فصل اول بدانکه هرگاه کسی شک کند در چیزی
از افعال نماز و داخل شده باشد در فعلیکه بعد از آن است
اگر چه مستحب باشد اعتنا نکند مثل آنکه شک کند در تکبیر
بعد از دخول در قرائت یا شک کند در قرائت بعد از داخل
شدن در قنوت یا رکوع بلکه اگر شک کند در آیه بعد از
دخول در آیه دیگر یا در کلمه دیگر بعد از دخول در کلمه دیگر
اعتنا نکند علی الاقوی بلی هرگاه شک کند در رکوع در
حال سر از زیر برداشتن از جهة سجده مادامیکه بحد سجده نرسیده
احوط آنستکه برگردد بایستد و بعد رکوع کند و نماز را تمام
کند و بعد از آن نماز را هم اعاده کند و هرگاه شک کند در
سجده بعد از برخاستن یا بعد از دخول در تشهد اعتنا نکند
بلی هرگاه شک کند در حال برخاستن برگردد و اتیان کند
واگر شک کند در تشهد بعد از برخاستن اعتنا نکند واگر
در حال برخاستن باشد باز اعتنا نکند علی الاقوی پس
فرقست در اینخصوص ما بین سجده و تشهد بلی احوط در تشهد
نیز برگشتن و اتیان آن است بقصد قربت مطلقه واگر شک
کند در چیزی از افعال نماز پیش از اینکه داخل فعلی دیگر
شده واجب است آنچه را که شک نمود بجا آورد

فصل دوم

شک در عدد رکعات نمازهای غیر ثنائی در بین نماز بعد از
آنکه شک قرار گرفت که نماز دو رکعتی یا سه رکعتی باشد مطلقا
موجب بطلان نماز است و اگر چهار رکعتی باشد باز چنین
است که نمازش باطل است در جمیع صور مگر در نه صورت
اول شک میان دو و سه بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دوم
پس بنا را بر سه گذارد و نماز را تمام کند بعد از آن در صلوة احتیاط
احوط اختیار یک رکعت ایستاده است بلکه هم چنین است هرگاه
شک بعد از تمام شدن ذکر واجب در سجدهٔ دوم باشد پس
آنچه ذکر شد بعمل آورد و نمازش صحیح است و لکن اولی آنستکه
در اینصورت بعد از اتمام نماز احتیاط اعاده کند اصل نماز
را احتیاطاً و این احتیاط در همه مقاماتی که حکم مترتب
بر اکمال سجدتین است جاریست دوم شک میان سه و چهار
در هر جا باشد چه در قیام و چه در رکوع و چه در سجود و چه
بعد از آن و چه در بین اینها بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام
کند و دو رکعت نشسته یا یک رکعت ایستاده بجا آورد سیم
شک میان دو و چهار است بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار
گذارد و نماز را تمام کند و بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده
بجا آورد چهارم شک میان دو و سه و چهار است بعد از اکمال سجدتین
بنا را بر چهار گذارد و بعد دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت

نشسته بجا آورد پنجم شک میان چهار و پنج است بعد از
اکمال سجدتین بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد
از سلام دو سجدهٔ سهو بجا آورد ششم میان چهار و پنج است
در حال قیام می نشیند و شک او برمیگردد بشک میان
سه و چهار و حکم آن در این جاریست و برای هر یک از قیام
بیجا و اذکاریکه گفته دو سجدهٔ سهو بجا آورد و این سجده در
جمیع فروض بعد که قیام را می شکند و می نشیند جاریست
هفتم شک میان سه و پنج است در حال قیام می نشیند شک
او برمیگردد بشک دو و چهار و حکم آن در این جاریست
هشتم میان سه و چهار و پنج است در حال قیام می نشیند و
شک برمیگردد بشک میان دو و سه و چهار و حکم آن در
این جاریست نهم شک میان پنج و شش است در حال قیام می
نشیند و شک او برمیگردد بشک میان چهار و پنج بعد از
اکمال سجدتین و حکم آن در این جاریست و ترک نشود احتیاط
در اربعه متأخره و در شک بین دو و چهار و پنج و بین سه
و چهار و پنج باعادهٔ نماز بعد از عمل کردن بشک والله العالم
و بدانکه کثیر الشک در اجزاء نماز یا در افعال یا
رکعات در آنجائیکه کثیر الشک شده اعتنا بشک خود ننماید
و بنا را بر صحت گذارد و نماز احتیاط بر او واجب نیست و هم

چنین اعتبار ندارد شک امام یا ماموم با حفظ دیگری و همچنین
شک بعد از فراغ از نماز و بعد از وقت که اعتبار ندارد و بنا را
بر صحت گذارد بلکه مظنه بعد از فراغ و بعد از وقت در حکم شک است

فصل سیم در نماز احتیاط است

برای شکوک مذکوره بنا نکرد واجب است بعد از سلام نمازی
که در آن شک کرده و بنا گذارده بدون فاصله منافی میان آن
و نماز احتیاط فوراً شروع کند در نماز احتیاط و واجب است در
نماز احتیاط نیت و تکبیرة الاحرام و قرائت حمد و رکوع و دو
سجده و تشهد و سلام بترتیب نماز و لکن سوره و قنوت ندارد
و قرائت حمد را با خفات بجا آورد حتی بسم الله را بنا بر احوط
و بدانکه اگر شک کند در رکعات نماز نافله مخیر است مابین بنا بر
اقل یا اکثر مگر آنکه بنا بر اکثر موجب بطلان باشد پس بنا میگذارد
بر اقل پس هرگاه شک کند که یک رکعت کرده یا دو رکعت مخیر است
و اگر شک کند که دو رکعت کرده یا سه رکعت بنا را بر دو گذارد
و تمام کند و اگر شک کند در رکعات نماز احتیاط در شکوک
پس هر چند مشهور میان علماء آنرا مثل نافله دانسته اند لکن
مشکل است احوط آنستکه بنا را بر اقل یا اکثر گذارد و تمام کند و
بعد آنرا اعاده کند و بعد از آن اصل نماز را نیز اعاده کند و اما
اگر شک کند در اجزاء نافله یا نماز احتیاط پس حکم آن مثل

فریضه است که اگر در محل است بجا آورد و اگر داخل جزء بعد شد بگذرد

فصل چهارم در حکم ظن در نماز

بدانکه ظن یا متعلق بر رکعات است یا با فعال اما ظن متعلق
بر رکعات پس در حکم یقین است چه در نماز دو رکعتی و سه رکعتی
و چه در چهار رکعتی چه در اولتین از آنچه در اخیرتین پس مثلا
هرگاه نداند یک رکعت کرده یا دو رکعت و مظنه او با حد طرفین
است بنا را بر آن گذارد و نماز او صحیح است و نماز احتیاطی لازم
نیست و هکذا در صور دیگر و اگر از اول امر شک کند در اینکه
یک رکعت کرده یا دو رکعت مثلا یا دو رکعت کرده یا سه رکعت
و بعد از تروی شک او مبدل شود بظن با حد طرفین باز عمل
کند بظن خود و اگر عکس باشد باینکه اول مظنه پیدا کند با حد
طرفین باز عمل کند و بعد مبدل شود بشک حکم شک جاری
کند از بطلان در موارد بطلان و بنا بر اکثر در موارد آن پس
مدار در صورت انقلاب بر حالت دوم است شک باشد یا
ظن بلکه اگر ظن با حد طرفین داشت بعد ظن او منقلب شد
بظن بطرف دیگر بناء را بر ظن دوم گذارد و همچنین در شک
پس اگر اول شک کرد مابین دو و سه و بنا را بر سه گذاشت بعد
شک او منقلب شد بشک مابین سه و چهار یا یک و دو حکم
شک دوم جاری کند پس در صورت اولی بنا را بر چهار گذارد و

و عمل شک سه و چهار بعمل آورد در صورتی که حکم شک
یک و دو جاری کند که بطلان نماز است و هکذا در سایر امثال
و هر گاه حالت تردد از برای او حاصل شود و نداند که شک است
یا ظن بنا بگذارد بر آنکه شک است و حکم شک جاری کند مثلاً
نمیداند یک رکعت کرده یا دو رکعت و شک دارد که آیا احد طرفین
رجحان دارد و مظنون است یا نه حکم شک جاری کند پس بنا را
بر بطلان گذارد در صورت مفروضه و اگر نداند که سه رکعت
کرده یا چهار رکعت و شک کند که آیا سه رکعت بودن مظنون
است یا نه بنا بگذارد بر اینکه مظنون نیست و حکم سه و چهار
جاری کند و هکذا در سایر صور و اما ظن متعلق بافعال مثل
آنکه نمیداند یک سجده کرده است یا دو سجده و مظنه او یک سجده
است یا دو سجده و نمیداند که حمد را خوانده یا نه و مظنه دارد
باحد طرفین پس در حکم یقین بودن آن اشکال است و باید مراعات
احتیاط کند و مقتضای آن در بعض صور الحاق بشک است و
در بعض صور الحاق بیقین و اعاده نماز و حاصل مطلب اینکه یا
ظن متعلق است بمثل قرائت و تسبیحات و اذکار که زیادتی آن مضر
بنماز نیست یا متعلق بافعال که زیادتی آن مضر است مثل رکوع و
سجود و نحو اینها و پس در صورتها ولی اگر در محل است اتیان کند به
قصد قربت مطلقه هر چند ظن بکردن داشته باشد و اگر بعد از تجاوز

از محل است و ظن بکردن دارد بگذرد مثل شک و اگر ظن بنکردن دارد
برگردد و اتیان کند مثلاً اگر شک کند که آیا حمد را خوانده است یا نه
و هنوز داخل در سوره نشده است آن را بخواند چه مظنه بخواندن
داشته باشد چه مظنه نخواندن و اگر بعد از دخول در سوره یا قنوت
شک کند که حمد را خوانده است یا نه و مظنه او بخواندن باشد بگذرد
و بنا را بر خواندن گذارد و اگر مظنه او به نخواندن باشد باز برگردد
و بخواند و هکذا در سایر آنچه از این قبیل است و اما در صورت دوم
پس اگر در محل است و مظنه بکردن دارد بجا آورد مثل آنکه شک
داشته باشد و اگر مظنه بکردن داشته باشد احتیاط این است که
عمل بظن کند و بگذرد و نماز را تمام کند و بعد آن را اعاده کند و اگر
بعد از محل باشد اگر مظنه بکردن دارد بگذرد و اگر مظنه بنکردن
دارد برگردد و بجا آورد و نماز را تمام کند و اعاده کند مثلاً هر گاه
نمیداند یک سجده کرده یا دو سجده و هنوز داخل در تشهد یا قیام
نشده است و مظنه او این است که یک سجده کرده یک سجده دیگر
بجا آورد و نمازش صحیح است مثل صورت شک و اگر مظنه دارد
که دو سجده کرده عمل بظن کند و بعد از نماز اعاده کند نماز را و اگر
بعد از دخول در قیام یا تشهد مظنه او بکردن دو سجده باشد
بگذرد و نمازش صحیح است و اگر مظنه او بنکردن باشد برگردد و
یک سجده دیگر بکند و بعد از اتمام اعاده کند نماز را و هکذا در سایر

افعال مثل رکوع و نحو ان

فصل پنجم در سهویات است

بدانکه سهویات متعلق است برکعت یا اجزاء رکنی یا اجزاء غیر رکنی و ایضاً یا بزیاده است یا بنقیصه پس اگر زیاد کند یک رکعت یا بیشتر را نماز او باطل است مطلقا و اگر سهواً یک رکعت یا بیشتر را ناقص کند و بعد از سلام متذکر شود پس اگر پیش از اتیان بمنافی عمدی و سهوی مثل حدث و استدبار متذکر شود برخیزد و بقیه نماز را بجا آورد و سجدهٔ سهو بجهة سلام بیجا بجا آورد نماز او صحیح است و همچنین اگر بعد از اتیان بمنافی باشد که عمداً اضر دارد و سهواً اضر ندارد مثل تکلم در اینصورت نیز برخیزد و بقیه را بجا آورد و دو سجدهٔ دیگر بجهة تکلم کردن بجا آورد و اگر بعد از مثل حدث و استدبار و یا سکوت طویل ماحی صورت نماز متذکر شود نماز او باطل است و هرگاه زیاد کند رکنی را در نماز نماز او باطل است و اگر زیاد کند جزء غیر رکنی را مثل قرائت یا یک سجده یا تشهد و نحو ان نماز او صحیح است و لکن باید دو سجده سهو بجهة زیادتی عمل آورد و اگر نقصان کند جزئی را پس اگر متذکر شود پیش از دخول در رکن بعد برگردد و تدارک کند و بجهة زیادتیها سجدهٔ سهو کند چه منسی رکن باشد چه غیر رکن مثل آنکه پیش از دخول در رکوع و بعد از قنوت مثلاً یقین کند که حمد را نخوانده برگردد و بخواند

و یا یقین کند که دو سجده [illegible] و بجا آورد و از برای [illegible] یا تسبیحات سجدهٔ سهو [illegible] اگر منسی رکن است [illegible] در رکوع یقین کند [illegible] و همچنین اگر منسی [illegible] سجده دوم بلی هرگاه منسی رکوع باشد [illegible] اولی یا بعد از ان و قبل از دخول در سجده دوم بعید نیست صحت نماز پس برگردد و رکوع را بجا آورد و از برای سجدهٔ زیاد شده دو سجدهٔ سهو کند چون از برگشتن و تدارک کردن زیادتی رکن لازم نمیاید و لکن مع ذلک احوط اعادهٔ نماز است و سزاوار نیست ترک این احتیاط هر چند واجب نیست و اگر منسی جزء غیر رکنی باشد و متذکر شود بعد از دخول در رکن بعد نماز باطل نیست بلکه بجهة ان نقیصه سجدهٔ سهو بجا آورد و دیگر چیزی بر او نیست بلی اگر منسی تشهد یا سجده واحده باشد و متذکر شود بعد از دخول در رکوع باید بعد از نماز اول و قضاء ان تشهد یا ان سجده را بجا آورد و بعد دو سجدهٔ سهو بکند و نماز او صحیح است و در اینجا سه مسئله باقی مانده **مسئلهٔ اولی** انکه اگر ترک کند

فراغ از م

افعال مثل رکوع و نحو آن

بدانکه [illegible]
[illegible] غیر رکنی
وایضاً [illegible]
[illegible] یا بیشتر را
نماز او [illegible]
[illegible] قص کند و
بعد از [illegible]
[illegible] ی و سهوی
مثل ح [illegible]
[illegible] را بجا آورد
و سجده [illegible]
[illegible] و همچنین
اگر بعد از اتیان بمنافی باشد که عمداً ضرر دارد و سهواً ضرر ندارد مثل
تکلم در اینصورت نیز برخیزد و بقیه را بجا آورد و دو سجدهٔ دیگر
بجهة تکلم کردن بجا آورد و اگر بعد از مثل حدث و استدبار و یا
سکوت طویل ماحی صورت نماز متذکر شود نماز او باطل است
و هرگاه زیاد کند رکنی را در نماز نماز او باطل است و اگر زیاد کند
جزء غیر رکنی را مثل قرائت یا یک سجده یا تشهد و نحو آن نماز او
صحیح است و لکن باید دو سجده سهو بجهة زیادتی عمل آورد و
اگر نقصان کند جزئی را پس اگر متذکر شود پیش از دخول در رکن
بعد برگردد و تدارک کند و بجهة زیادتیها سجدهٔ سهو کند چه
منسی رکن باشد چه غیر رکن مثل آنکه پیش از دخول در رکوع و
بعد از قنوت مثلاً یقین کند که حمد را نخوانده برگردد و بخواند

و یا یقین کند که دو سجده یا یک سجده از او فوت شده برگردد
و بجا آورد و از برای زیادتی هر یک از قیام و بحول الله و قرائت
یا تسبیحات سجدهٔ سهو کند و اگر داخل در رکن بعد شده پس
اگر منسی رکن است نماز باطل است مثل آنکه بعد از دخول
در رکوع یقین کند که دو سجده از رکعت پیش فراموش شده
و همچنین اگر منسی رکوع باشد و متذکر شود بعد از دخول در
سجده دوم بلی هرگاه منسی رکوع باشد و متذکر شود در سجدهٔ
اولی یا بعد از آن و قبل از دخول در سجده دوم بعید نیست
صحت نماز پس برگردد و رکوع را بجا آورد و از برای سجدهٔ
زیاد شده دو سجدهٔ سهو کند چون از برگشتن و تدارک کردن
زیادتی رکن لازم نمیاید و لکن مع ذلک احوط اعادهٔ نماز
است و سزاوار نیست ترک این احتیاط هر چند واجب نیست
و اگر منسی جزء غیر رکنی باشد و متذکر شود بعد از دخول در
رکن بعد نماز باطل نیست بلکه بجهة آن نقیصه سجدهٔ سهو
بجا آورد و دیگر چیزی بر او نیست بلی اگر منسی تشهد یا سجدهٔ
واحده باشد و متذکر شود بعد از دخول در رکوع باید
فراغ از نماز بعد از نماز اول و قضاء آن تشهد یا آن سجده را بجا آورد
و بعد دو سجدهٔ سهو بکند و نماز او صحیح است و در اینجا شش
مسئله باقی مانده مسئلهٔ اولی آنکه اگر ترک کند

ذکر رکوع یا سجود را و متذکر شود بعد از سر برداشتن
از رکوع یا سجود نمازش صحیح است و نمیتواند برگردد هر
چند داخل در رکن بعد نشده چون محل آنها فوت شده
است پس باید سجدهٔ سهو بجهت نقیصه بجا آورد مسئلهٔ
دویم آنکه ترک کند سجدهٔ واحده از رکعت اخیره یا تشهد
را و بعد از سلام متذکر شود و احوط در آن این است که سجده
بقصد ما فی الذمه بجا آورد و تشهد و سلام بخواند بقصد
احتیاط و بعد دو سجدهٔ سهو دیگر بقصد ما فی الذمه بجا
آورد و دو سجدهٔ سهو دیگر بجهت سلام بیجا احتیاطاً بخواند
اما اگر ترک کند سجدتین را از رکعت اخیره و بعد از سلام
متذکر شود احوط این است که برگردد و اتیان کند و نماز را
تمام کند و دو سجدهٔ سهو بجهت زیادتی تشهد و دو سجدهٔ
سهو بجهت سلام بیجا بجا آورد و بعد نماز را اعاده کند
مسئلهٔ سیم هرگاه در نماز مستحبی زیاد کند جزئی را سهواً
نماز او باطل نیست هرچند رکن باشد و سجده هم بر او نیست
و اگر ترک کند جزئی را و متذکر شود در اثناء برگردد و آنرا
بجا بیاورد هرچند داخل در رکن بعد شده باشد و بجهت
زیادتیها سجده سهو واجب نمیشود و اگر متذکر شود بعد
از سلام پس اگر رکن است باطل است و اگر غیر رکن است بر او

چیزی نیست و بدانکه هرگاه در حال تشهد شک کند که آیا این
تشهد نماز است یا تشهد سجدهٔ سهو بلکه باید بجا آورد بنا
گذارد که تشهد نماز است و نماز را تمام کند بعد سجدهٔ سهو را
بعمل آورد و همچنین است حکم در سجده و اگر در حال تعقیب شک
کند که آیا سجدهٔ سهو بلکه بر او واجب بود بجا آورده یا نه باید
بعمل آورد

فصل ششم در سجدهٔ سهو

بدانکه واجب است و سجدهٔ سهو از برای چند چیز اول از برای چند
تکلم بیجا در نماز سهواً دوم از برای سلام گفتن در غیر موضع
سلام سیم از برای شک چهار و پنج چنانچه گذشت چهارم
از برای زیاد کردن جزئی در نماز یا کم کردن آن سهواً که متذکر
نشود در محل مثلاً فی اگر آن جزء واجب باشد بخلاف جزء مستحبی
مثل قنوت که ترک سهوی بلکه ترک عمدی آن ضرر ندارد
بلی اگر سهواً قنوت را ترک کرد در رکوع یا بعد از سر برداشتن
از آن متذکر شد قضاء کند آن را در حال قیام بعد از رکوع و
فرق نیست در وجوب سجدهٔ سهو در زیاده و نقیصه ما بین
اجزائیکه بر فرض ترک کردن سهوی آن بعد از نماز واجب باشد
قضاء آن جزء مثل تشهد و یکسجده از یکرکعت یا غیر آن چنانچه
هرگاه در دو رکعت یا سه رکعت از هر رکعتی یک سجده فوت
شده سهواً بعد از نماز قضای سجده های فراموش شده را بنماید

وبرای هریک دو سجده سهو بجا آورد بدانکه سجدهٔ سهو را باید بعد
از نماز بلا فاصله بجا آورد بلی اگر قضاء اجزاء منسیه هم باید بکند
قضا را مقدم بدارد و همچنین اگر نماز احتیاط باید بکند آن را
مقدم دارد بر سجده سهو و اگر قضاء اجزاء و نماز احتیاط
داشته باشد مخیر است در تقدیم هر یک هر چند احوط تقدیم نماز
احتیاط است و اگر سجده سهو را فراموش نمود هر وقت متذکر
شد باید بجا آورد اگر چه بعد از اتیان منافی باشد و ضرر به نماز
او ندارد و واجب است در سجدهٔ سهو چند چیز اول نیت دوم آنکه
دو مرتبه سجده کند سیم ذکر در هر یک از دو سجده و آن گفتن
بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ یا بِسْمِ اللهِ وَ
بِاللهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ یا بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اَلسَّلَامُ
عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ است چهارم آنکه
مراعات کند در آن آنچه معتبر است در سجدهٔ نماز بنا بر احوط
پنجم تشهد مثل تشهد نماز ششم سلام و آن گفتن اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ
است و اولی و احوط اضافه وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ است

مبحث هفتم در نماز آیات است

و واجب می‌شود این نماز برای ماه گرفتن و خورشید گرفتن اگر
چه جزئی از آن باشد و اگر چه باعث خوف نشود و همچنین واجب
می‌شود بلرزیدن زمین اگر چه باعث خوف نشود و چنانچه واجب

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی
اداره مخطوطات
نام کتاب منتخب الرسائل
مؤلف عبدالکریم حائری
موضوع فقه جعفری – رساله عملیه زبان فارسی
سال چاپ ۱۳۴۳ ق محل چاپ
شماره عمومی کتابخانه / بخش
وقفی / خریداری دانشکده علوم اسلامی رضوی تاریخ
طول ۲۱٫۵ عرض شماره صفحه ها ۱۷۹ ص
مصور درسی گراوری افست
ملاحظات

دوم انا انزلناه را بخواند و برکوع رود و همچنین تا پنج رکوع
بعمل آید بعد از هر رکوع یک آیه خوانده تا در رکعت دوم لی بجمده

چه جن بی ازان باشد واگرچه باعث خوف نشود وهم چنین وا
می شود بلرزیدن زمین اگرچه باعث خوف نشود چنانچه واجب

می شود بسبب وزیدن بادهای تند وسرخ وتاریکی شدید ورعد وبرق غیر متعارف از حوادث سمائی از امور یکه نوعاً باعث خوف متعارف ناس باشد اگرچه او نترسد وان دو رکعت است در هر رکعت پنج رکوع ودو سجود وتفصیلش آن است که نیت می کند وتکبیر میگوید وبعد از ان حمد وسوره می خواند ورکوع میرود وذکر رکوع میگوید وسر از رکوع بر میدارد وحمد وسوره میخواند وقنوت میخواند مستحباً باز رکوع میرود بعد از ذکر رکوع سر بر میدارد باز حمد وسوره میخواند ورکوع میرود وبعد از سر برداشتن از ان باز حمد وسوره وقنوت میخواند مستحباً ورکوع می کند وبعد از قیام از ان باز حمد وسوره میخواند وبرکوع میرود وبعد از قیام از ان دو سجده بجا میاورد وبر میخیزد وحمد وسوره میخواند وقنوت می خواند مستحباً باز برکوع میرود وهمچنین تا پنج رکوع تمام شود. وبعد از قیام از رکوع پنجم دو سجده بجا میاورد وتشهد میخواند وسلام میگوید وجایز است بنحو دیگر بعمل آورد وان چنین است که بعد از تکبیرة الاحرام حمد تمام بخواند ویک آیه از سوره انا انزلناه را مثلاً بخواند وبرکوع رود وبعد از سر برداشتن از ان آیه دوم انا انزلناه را بخواند وبرکوع رود وهمچنین تا پنج رکوع بعمل آید بعد از هر رکوع یک آیه خوانده تا در رکعتی یکحمد و

بالحمد و یک سوره تمام تا پنج رکوع بعمل آید و بعد از رکوع پنجم
دو سجده بجا آورد و همچنین در رکعت دوم قبل از رکوع
بالحمد میخواند و یک سوره را تبعیض کند ما بین پنج رکوع و نماز
را تمام کند و اقتصار بیکی هم ممکن است و وقت نماز کسوفین
از ابتداء گرفتن است تا تمام منجلی شود لکن احوط آنست که مؤخر
ندارد از وقت شروع بانجلاء و اما نماز زلزله و سایر آیات
آسمانی که مخوف باشد تا آخر عمر اداء است ولکن احوط عدم
تأخیر از ساعت وقت آیت و هرگاه مطلع شد بخسوف و کسوف
در وقت و ترک کرد نماز آیات را عمداً یا سهواً واجب است قضاء
آن اگرچه تمام آن نگرفته باشد ولی اگر مطلع نشد تا تمام منجلی
شد بعد مطلع شد اگر تمام آن گرفته نشده بر او قضاء نیست
و اگر تمام قرص گرفته باشد واجب است قضاء آن و جایز است
نماز آیات را بجماعت بخواند پس اگر در رکوع اول امام را درک
نمود متابعت می نماید مثل جماعت در نماز یومیه و قرائت از
او ساقط است و در غیر رکوع اول احتیاط در ترک اقتداء است
و این احتیاط ترک نشود و نماز آیات دو رکعت محسوب است پس
هرگاه شک کند در عدد رکعات نمازش باطل است و اگر
در رکوعات هر رکعتی یا اجزاء شک کند حال او حال یومیه
است در آنچه گذشت از احکام آن و همچنین احکام سهو و

تذکر در محل یا بعد از محل و غیر آن در آن جاری است و همچنین
حکم زیاده و نقیصه در آن همان است که در یومیه ذکر شد

مبحث هشتم

در بقیه نمازهای واجبی است و آن چند قسم است اول
نماز قضاء است بدانکه هرگاه ترک نماید نماز واجبی را با اجتماع
شرایط وجوب را عصیاناً یا از او فوت شود بجهه خواب یا
فراموشی یا فاقد طهورین باشد یا بجهه مستی شد بچیزیکه
از جانب خود باشد واجب است بر او قضاء آن نماز بخلاف
نمازیکه از جهه حیض یا نفاس از او ترک شده که قضاء آن واجب
نیست اگر در تمام وقت حایض یا نفساء بوده و الا اگر طاهر در
یابد مقدار نماز را در وقت چه در اول وقت چه در آخر آن و
ترک نماید اداء را واجب است قضاء آن بلکه اگر مقدار یک رکعت را
از آخر وقت دریابد بدون عذری از اعذار مذکوره واجب
است بر او نماز و اداء خواهد بود و اگر ترک نمود معصیت کرده
و قضاء آن بر او واجب است و واجب است در نمازهای قضاء یومیه
بهمان ترتیبی که از او فوت شده بجا آورد اگرچه ترتیب آن را نداند
علی الاقوی و حاصل می شود ترتیب آن بتکرار نماز پس اگر میداند
در پنج روز هر روزی یک نماز از او فوت شده پنج شبانه روز
نماز قضاء بجا آورد و همچنین اگر نمازهای بسیار از او فوت

قضاء

شده و ترتیب آن را نمیداند نقدر نماز کند که یقین کند آنچه بر او
بوده بترتیب قضاء آن بعمل آمده اگر تکرار آن مستلزم عسر و حرج
نشود والا وجوب ترتیب بتکرار ساقط است و واجب نیست
مقدم داشتن نماز قضا را بر اداء اگرچه احوط تقدیم آن است
خصوصاً اگر آنچه فوت شده یک نماز باشد و خصوصاً اگر نماز همان
روز باشد و معتبر در اتمام و قصر حال فوت است پس اگر نماز
قصر فوت شده باید نماز را قصراً قضاء نماید اگرچه در حضر
فوت شده تماماً قضاء نماید اگرچه در سفر باشد و اگر کسی در
اول وقت مسافر بوده و در آخر وقت حاضر یا بعکس بعید نیست
که مخیر باشد در قضاء آن ما بین قصر و اتمام اگرچه احوط اختیار
آن است که در آخر وقت تکلیف او بوده و بهتر از آن جمع است و
نمازیکه فوت شده از پدر بلکه مادر هم علی الاقوی و فوت آن بسبب
عذری بوده بلکه مطلقا علی الاحوط واجب است بر ولی قضا
نماید آن را و مراد بولی پسر بزرگ میت است و بر دختر او واجب
نیست و شرط نیست حاضر بودن و بالغ بودن آن پسر در وقت
فوت پدر و اگر میت پسر نداشته باشد یا داشته باشد و لی
بدون عذر نماز از او فوت شده احوط استیجار کبار ورثه
است نسبت بحصه خود از ترکه و اگر وصیت کرده باشد
که نمازهای او را استیجار نمایند از ترکه او بیرون کرده میشود

از ثلث ترکه او مگر آنکه ورثه امضاء نمایند که در اینصورت
از اصل ترکه بیرون میشود و احوط امضاء کبار ایشان است
از حصه خود بلکه بعید نیست که مطلقا بیرون کرده شود از
اصل مال و اگر ولی بمیرد پیش از اتیان بقضاء نمازهای میت
واجب نیست بر ولی او قضاء نمودن آن و بر باقی اولیاء
میت اول هم واجب نیست و جایز است از برای ولی استیجار
نمودن غیری را بجهة قضاء نماز میت و معتبر است در
آن ترتیب بنحویکه فوت شده اگرچه بتکرار باشد چنانچه
در قضاء نماز خود گذشت و اقوی سقوط ترتیب است
در صورت مشقت در آن سیم نماز استیجاری بدانکه
واجب است بر شخصیکه اجیر شده که نمازهای میت را بجا
آورد اتیان کند هرچه بآن ملتزم شده از مستحبات و کیفیات
آن اگرچه بر وجه تقلید باشد و اگر اخلال بآن نمود مستحق
اجرت نیست اگرچه ذمه میت یا ولی بری شود و جایز
است زن اجیر شود که نمازهای مرد را بجا آورد و همچنین
بعکس پس زن در نمازهای جهریه مخیر است ما بین
جهر و اخفات اگر نماز برای مرد باشد چنانچه بر مرد معین
است جهر در آن اگرچه برای زن باشد

مبحث دهم

در نماز جماعت است بدانکه نمازهای واجبی را بجماعت کردن
مستحب و در یومیه مؤکد است خصوص صبح و مغرب و عشاء که
مؤکدتر است و منقول است که نماز با عالم برابر است با هزار
نماز و با سید قرشی برابر است با صد نماز و بتعدد جماعت
فضیلت ثواب آن همان مقدار زیاد میشود و بتعدد مأمومین
مضاعف میشود ثواب آن در نماز جمعه با اجتماع شرایط جماعت
واجب است و اگر کسی حمد و سوره او درست نباشد و ممکن
باشد او را تصحیح قرائت در وقت کفایت میکند او را درست
کردن آن و فرادی یا جماعت کردن و اگر ممکن نشود او را درست
کردن بجهت تنگی وقت و مانند آن متعین است برای او جماعت
کردن و اگر ممکن نباشد او را هیچ جهة تصحیح قرائت در اینصورت
جماعت واجب نیست و با آنچه متمکن است از قرائت میتواند
نماز را بجا آورد ولی احوط جماعت کردن است و اقل عددی
که جماعت بآن منعقد میشود دو نفر است یکی امام و دیگری مأموم
و مأموم واحد اگر مرد باشد مستحب است که در جانب راست
امام بایستد و اگر زن باشد در عقب او بایستد و شرط است موافق
بودن نماز امام با مأموم در هیئت و کیفیت پس جایز نیست اقتدا
کردن یومیه را بنماز میت یا عیدین یا آیات و بعکس اما موافق
بودن در عدد رکعات واجب نیست پس جایز است اقتدا نمودن

حاضر بمسافر و مسافر بحاضر و قضاء را باداء و بعکس مطلقا و
جواز اقتداء نماز طواف بیومیه و بعکس خالی از اشکال نیست و
احوط ترک اقتداء است در این دو صورت و همچنین جایز است
کسیکه نماز شرا فرادی خوانده است آن نماز را اعاده کند بجماعت
بلکه مستحب است و اما نمازیکه احتیاطاً بجا می آورد اداء یا قضاء
اقتداء بآن جایز نیست علی الاحوط بل الاقوی اگرچه نماز مأموم
هم احتیاطی باشد و شرط است در امام جماعت چند چیز اول عقل
دوم بلوغ سوم ایمان چهارم طهارت مولد پنجم مرد بودن اگر مأموم
مرد باشد بلکه احوط مرد بودن است مطلقا ششم عدالت یعنی
ملکه و کفایت میکند در احراز آن حسن ظاهر بلکه کاشف نوعی از
وجود آن باشد و لو موجب وثوق و اطمینان نشود علی الاقوی
هفتم ایستاده بودن امام هرگاه مأمومین ایستاده باشند
هشتم صحت قرائت او پس هرگاه امام نتواند تمام قرائت واجب را
صحیح بخواند یا بعض حروف را بدل کند ببعضی و مأموم سالم
باشد از آن اقتداء باو جایز نیست نهم نبودن حایل ما بین مأموم
و امام یا صف پیش که مانع دیدن او باشد مگر آنکه مأموم زن
باشد دهم دور نبودن مأموم از امام یعنی محل سجده مأموم
از محل ایستادن امام یا صف پیش زیاده از یک گام بلند نباشد
یا از یکی از دو طرف متصل نباشد بصف متصل بامام یا از هم

بلندتر نبودن جای امام از جای ماموم بقدر معتد به یعنی
یک وجب یا زیادتر بلی اگر فی الجمله سراشیب باشد ضرر ندارد
واما جای ماموم هر قدر بلندتر باشد از جای امام ضرر ندارد
با صدق اتصال واقتداء دوازدهم پیش نبودن ماموم از
امام واحوط مؤخر بودن ماموم است از امام اگرچه جزئی باشد
وبدانکه واجب است بر ماموم متابعت کردن امام در افعال
نماز یا اینکه افعال الصلوة را پیش از امام بجا نیاورد بلکه احوط
تأخیر است اما در اقوال پس تکبیرة الاحرام را باید بعد از امام
بگوید ودر غیر آن واجب نیست اگرچه احوط است خصوص در
سلام وجماعت منعقد میشود بدرک نمودن امام را در حال
رکوع اگرچه امام ذکر رکوع را گفته باشد ورکعت اول محسوب
است ودر نماز اخفاتی در حال قرائت امام بهتر آنست که ماموم
مشغول ذکر باشد بلکه اقوی در نماز جهری هم جواز اشتغال
بآن است واحوط سکوت مطلق وگوش دادن بقرائت امام
است بلی اگر در نماز جهری ماموم قرائت یا همهمه امام را بشنود
واجب است ترک قرائت واگر هیچ وجه نمیشنود اولی بلکه
احوط قرائت حمد وسوره است آهسته واگر امام در قنوت
باشد وماموم تکبیرة الاحرام گفت مستحب است بر او متابعت
کردن امام بخواندن قنوت وهمچنین در تشهد نیز متابعت

کند ونشستن بطور تجافی در حال تشهد امام احوط است بانکه
زانوی خود را از زمین بلند کند ودر رکعت دوم خود قرائت
را آهسته بخواند اگرچه در نماز جهریه باشد ودر رکعت آخر امام
میخواهد متابعت کند امام را تا سلام بنشستن تجافی ودر ذکر بگوید
واگر نمیخواهد بعد از سر بلند کردن امام از سجده دوم برخیزد
ونماز خود را تمام کند چنانچه هر جای از نماز جماعت بخواهد بجهت
عذری منفرد شود جایز است در صورتیکه از اول قاصد انفراد
نبوده باشد والا اصل صحت اقتدا در اینجا محل اشکال است
بلکه بدون عذر نیز جایز است در صورتیکه اول قاصد انفراد
نباشد هرچند خلاف احتیاط است اگر امام را عادل میدانسته
وبعد از نماز معلوم شد که کافر یا فاسق یا محدث بوده نمازش
صحیح است واگر در بین نماز بفهمد قصد انفراد کند وهرگاه
ماموم سهواً پیش از امام رکوع رفت ذکر رکوع را احتیاطاً
بگوید واگر گفت وبرگشت هنوز بقیام نرسیده امام برکوع رفت
قیام را بجا آورد وبرکوع برگردد وبعد احتیاطاً نماز را اعاده
کند لکن اعاده واجب نیست واگر سهواً پیش از امام سر از رکوع
برداشت برگردد وبرکوع برود اگر قدری خم شد وهنوز بحد
رکوع نرسیده امام سر بردارد واگر هم برگردد ضرر ندارد
وهمچنین است سجده در متابعت کردن

مبحث دهم

در احکام نماز قصر و اتمام است بدانکه واجب است در سفر قصر
نمودن در نماز چهار رکعتی بترک نمودن دو رکعت آخر آن بهفت
شرط اول آنکه آن سفر بقدر مسافت باشد و آن هشت فرسخ است
چه رفتن به تنهائی باین مقدار باشد مثل آنکه کسی در وطن داشته
باشد و ما بین آن هشت فرسخ فاصله باشد یا رفتن و برگشتن
باهم هشت فرسخ باشد مثل آنکه بخواهد از وطن خود برود
سر چهار فرسخ و برگردد همان روز یا بعد از آن و هر فرسخی سه میلی
میل است و هر میلی چهار هزار ذراع است بذراع دست پس
اگر سفر او کمتر از مقدار مذکور باشد اگر چه کمی کمتر باشد موجب
قصر نیست و اگر شك داشته باشد که آیا باین مقدار هست
یا نه قصر نکند دوم آنکه این مقدار را بقصد مسافت طی کند
پس هرگاه مثلاً عقب گریخته میرود نمیداند بقدر مسافت
میرود یا نه قصر نیست اگر چه زیاده از این مقدار هم برود بلی
در برگشتن اگر بقدر مسافت بوده هست قصر کند سیم
آنکه قصد مسافت را مستمر بدارد و مردد نشود تا آخر مسافت
پس اگر قدری از آن را که کمتر از مسافت میباشد بقصد مسافت
طی نموده و بعد مردد شد در رفتن یا برگشتن قصر نیست و
اگر باز قصد رفتن نموده پس اگر بقیه بقدر مسافت است قصر کند

والاحوط جمع است خصوصاً هرگاه قدری را بدون قصد طی
کرده باشد چهارم آنکه قطع سفر نکند بیکی از سه چیز اول
بقصد اقامه در جائی تا ده روز دوم برسیدن بوطن
خود سوم بماندن در جائی سی روز تمام بدون نیت اقامه
ده روز بشرط آنکه محل بودن در یکجا پس هرگاه بعض از سی روز
در مکانی و بعض آن در مکان دیگر باشد حکم سفر که قصر است
قطع نخواهد شد پس ضرر ندارد خارج شدن از محل تردد دون
آن بقدر کمتر از مسافت بعزم مراجعت در همان روز یا شب آن یا روز
بعد که عرفاً از صدق بودن در یکجا سی روز مردداً خارج نشود
کرد و این سه صورت حکم سفر که قصر کردن باشد قطع می شود و واجب
میشود بر او اتمام نماز بلی اگر کسی قصد اقامه ده روز در جائی
نمود و یک نماز چهار رکعتی ادائی خواند بعد عازم شد که قبل از
ده روز برگردد یا مردد شد باید نمازهای خود را تا آنجا
تمام بخواند اگر چه بخواهد همان روز برگردد بخلاف آنکه نماز
چهار رکعتی نکرده عزم مراجعت نمود یا مردد شد در اقامه
که باید قصر کند اگر چه ده روز در آنجا هم بماند بدون قصد و
کسیکه قصد اقامه ده روز را در جائی نموده اگر در بین ده
روز بخواهد با طراف آنجا برود که کمتر از مسافت باشد و یك
شب آنجا بماند و برگردد بمحل اقامتش الاحوط جمع است در وقت

مراجعت و ایام مکث در محل اقامه که قصد ماندن ده روز ندارد
و اگر از اول بنای اقامه قصد او رفتن و برگشتن در همان روز
باشد بدون ماندن شب ضرری ندارد و باید تمام کند علی الاقوی
و لی اولی و احوط در اینصورت بلکه صورت سابقه نیز جمع است
ما بین قصر و اتمام و اگر در اینصورت برود و شب هم بماند احوط
جمع ما بین قصر و تمام است و هرگاه از اول قصد اقامه عازم باشد
بر خروج از محل ترخص بکمتر از مسافت و ماندن شبی در انجا احتیاط
بجمع ترک نکند پنجم انکه سفر کردن شغل و عمل او نباشد مثل
ساربان و مکاری و ملاح و هیمه کن و قاصد و امثال آن که
اینها باید تمام بخوانند بلی اگر اینها سفر کنند در غیر عمل خود مثل
انکه برای زیارت کردن برود قصر کند و حکم وجوب تمام انها
ثابت میشود هر وقت صادق باشد در عرف که عمل و شغل
انها سفر کردن است اگر چه در اثناء سفر اول انها حاصل شود
و منقطع میشود وجوب تمام بر انها بماندن ده روز در وطن
چه قاصد اقامه باشد چه نباشد پس در سفر اول بعد از اقامه ده
روز در وطن وجوب قصر متعین است و اما اگر ده روز در
غیر وطن اقامه نمود اگر قاصد بوده حکم ان حکم اقامه در وطن
است و اگر قاصد نبوده که ثابت نمودن اقامه ده روز بدون قصد
معلوم نیست پس احتیاط ترک نشود در سفر اول ان بجمع ما بین قصر

و اتمام و اگر کسی را شغلی پیش امد که سه سفر پی در پی نمود بدون
انکه سفر را شغل خود قرار دهد باعث تمام کردن در سفر نمیشود
ششم انکه سفر او حرام نباشد مثل غلامی که از اقای خود فرار کند
و مثل انکه برای دزدی کردن یا اعانت ظالم برود یا اینکه قصد
او از ان سفر توصل بترک واجب باشد مثل انکه سفر کند بقصد
فرار از دین واجب و اما اگر سفر کند بقصد ترک صوم معین بنذر یا
اتمام صلوة که واجب شده باشد بنذر پس وجوب اتمام در چنین
سفری معلوم نیست و اظهر وجوب قصر است و همچنین است اگر
سفر کردن از برای صید لهوی باشد که در اینصورت نیز واجب است
اتمام و مناط در وجوب تمام حال عصیان است پس مادامیکه عاصی
است تمام کند و هر وقت عاصی نباشد قصر کند اگر چه ما بقی بمقدار
مسافت نباشد هفتم خروج از محل ترخص در خصوص وطن انکه
انقدر از شهر دور شود که دیوارهای ان ناپدید شود یا اذان شهر
را نشنود و احوط تحقق هر دو است و فرق نیست در این شرط میان
رفتن و برگشتن و اما اعتبار حد ترخص در بلد اقامه محل تامل
بلی اگر در وقت رفتن بجائی رسید و شک نمود که بحد ترخص
رسیده یا نه در انجا نماز را اتمام کند و در وقت برگشتن در همانجا
قصر کند و احوط جمع ما بین قصر و اتمام است و بعد از تحقق شرائط
واجب است قصر مگر در چهار جا اول مکه دوم مدینه سوم مسجد

کوفه چهارم حایر حضرت سید الشهداء که در اینها مخیر است ما بین
قصر و اتمام هر چند احوط قصر و افضل اتمام است اما روزه در
اینها نکیرد پس اکر عمداً در سفر نماز را تمام بخواند نمازش باطل است
بلی اکر جاهل بحکم وجوب قصر باشد نمازش صحیح است و اکر در
جائیکه اقامه عشره کرده باشد و باید تمام بخواند قصر کند
از روی جهل احوط در اینصورت اعاده است و هر کاه حکم را
میدانست ولی فراموش کرد واجب بودن قصر را بر مسافر
یا مسافر بودن خود را و تمام کرد بعد از نماز متذکر شد اکر وقت
باقی است اعاده نماز کند و اکر وقت کذشته قضاء ندارد
و هر کاه سفر نمود بعد از دخول وقت و هنوز نمازش را تمام
نخوانده تا از حد ترخص خارج شد احوط جمع ما بین قصر و اتمام
است چنانچه اکر مراجعت کرد از سفر و بوطن یا محل اقامه رسید
بعد از دخول وقت و نماز نخوانده نیز احوط جمع است و اکر
در هر دو صورت نماز از او فوت شد احوط در قضا او نیز
جمع است

مطلب سوم

در احکام روزه بدانکه روزه عبارت است از امساک کردن
از طلوع فجر تا مغرب شرعی از چیزهائیکه ذکر میشود و در
آن چند مبحث است

مبحث اول

در شرایط روزه و آن چند چیز است اول عقل پس اکر در

جزئی از نهار دیوانه باشد روزه اش صحیح نیست قضاء هم
ندارد دوم اسلام سوم ایمان چهارم خالی بودن از حیض و نفاس
در تمام روز پنجم مسافر نبودن بسفریکه تکلیف او قصر است در
نماز بلی هر کاه قبل از زوال از سفر مراجعت کرد بوطن یا بمحل
اقامه رسید و هنوز افطار نکرده روزه او صحیح است و همچنین
هر کاه بعد از زوال سفر نمود روزه او صحیح است و بدانکه
جایز است اختیاراً سفر کردن در ماه مبارک رمضان اما در
باقی اقسام روزه واجب معین مثل قضاء مضیق یا نذر معین
و امثال آن پس احوط بلکه اقوی عدم جواز سفر است و اکر نذر
سفر باشد و روزه معین بر او باشد اقوی وجوب قصد اقامه
است بلی اکر نذر کرده باشد روزه روز معینی را در خصوص
سفر یا سفراً او حضراً روزه بر او واجب و صحیح است اکر چه
در سفر باشد و قصد اقامه بر او واجب نیست ششم ایمن
بودن از ضرر پس اکر ظن بضرر بلکه خوف ضرر داشته باشد
مثل آنکه بترسد که روزه کرفتن باعث حدوث مرض یا زیادی
مرض شود روزه او صحیح نیست بلکه اکر بترسد ضرر بر
طفل خود باینکه شیر او کم شود و طفل بسبب آن متضرر شود
باید افطار کند چنانچه زن حامل که نزدیک باشد بوضع حمل
او و بترسد بر خود یا بر طفل چه از تشنکی یا کرسنکی روزه او

صحیح نیست و همچنین مرد پیر و زن پیر هرگاه عاجز باشند
از روزه گرفتن روزه بر ایشان نیست چنانچه اگر کسی دردی دارد
که سیراب نمیشود و نمیتواند ترک آب خوردن نماید در تمام
روز روزه بر او نیست و در تمام این صور مذکوره ما عدای
صورت اول که خوف ضرر بر خود باشد بدل از هر روزی
تصدق نماید بمدی از طعام و در تمام صور در وقت تمکن
قضاء نماید و اما بلوغ پس شرط صحت روزه نیست علی الاقوی
بلکه شرط وجوب است مثل سایر عبادات که اقوی صحت
انست از طفل ممیز

مبحث دوم

بدانکه شرط صحت روزه نیت امساک از اموریکه ذکر میشود
و کافیست در آن اینکه در شب آن روز قصد او این باشد که فردا
روزه بجا میآورم قربة الی الله و لازم نیست تعیین اگر متعین
نباشد و اینکه روزه را محض امتثال امر خدا بگیرد بلی در
روزه استیجاری قصد تحمل از غیر هم لازم است و اگر نتواند
از ده چیزیکه میباید تفصیلاً بذهن بگذراند بلکه همین قدر
اجمالاً قصد امساک از مفطرات نماید کافی است و احوط در
روزه ماه رمضان آنست که شب اول نیت روزه تمام
ماه را بنماید و هر شب هم علیحده نیت کند و هرگاه نیت را فراموش
نمود قبل از زوال متذکر شود فوراً نیت کند کافیست و هرگاه

بعد از زوال متذکر شود بقیه روز را امساک کند ولکن روزه
او باطل است و همچنین است سایر روزه‌های واجبه قضا
و چه غیر آن که قبل از زوال اگر منافی بعمل نیاورده تجدید نیت
میکند • کند و بعد از زوال فوت می‌شود وقت آن اما روزه مستحبی
پس وقت نیت آن باقی است تا پیش از غروب و در یوم الشک معتبر است
نیت روزه آخر شعبان پس اگر روزه قضا یا نذر یا کفاره و
امثال آن بر او باشد معین است نیت آنرا بنماید و الا نیت روزه
مستحب بنماید و اگر هر وقت از آن روز معلوم شد که ماه رمضان
است فوراً تجدید نیت کند روزه‌اش صحیح است و اگر یوم
الشک را به نیت ماه رمضان روزه گرفت باطل است و هم
چنین هرگاه تردید در نیت کند که هرگاه از رمضان است از
آن و الا از آخر شعبان محسوب شود باز هم صحیح نیست اگرچه
در اینصورت معلوم شود که ماه رمضان بوده و هرگاه در
بین روز نیت خروج از روزه نموده یا بالفعل یا قصد یا کرد و بعد
عود نمود بقصد روزه روزه‌اش باطل است و اگر نیت نمود
که یکساعت بعد افطار میکنم اگر از مفطریکه قصد نموده بجا
نیاورد و روزه را باتمام رساند اقوی صحت است

مبحث سوم

در بیان آنچه باید از آن امساک نمود و آن ده چیز است اول و دوم

خوردن و آشامیدن است عمداً و فرقی نیست مابین مأکول و مشروب
معتاد و غیر معتاد اگرچه بمثل فرو بردن بقیهٔ غذائیکه در بن
دندان مانده است یا آشامیدن از دماغ باشد و باطل نمیشود روزه
بفرو بردن آنها سهواً اگرچه مقصر باشد در خلال نکردن ولکن احوط
خلال کردن است چنانچه احوط قضاء کردن است هرگاه خلال
نکرد و جایز است خائیدن طعام برای طفل و حیوانات و چشیدن
نمک آش و امثال آن مادامیکه عمداً چیزی از آن فرو نرود و اولی
و احوط ترک آنها است و هم چنین جایز است مضمضه کردن برای
وضوء بلکه خنک شدن هم و مستحب است بعد از آن سه دفعه
آب دهن را جمع کند و بیندازد و اگر بدون اختیار یا غفلتاً یا نسیاناً
آب مضمضه فرو رفت پس اگر بجهة نماز واجبی باشد چیزی بر او
نیست و احوط در غیر وضوء برای نماز واجبی قضاء روزه است
و اگر بعنوان عبث یا خنک شدن بوده قضاء لازم است و جایز است
مسواک نمودن روزه دار بلکه مستحب است و چوب مسواک بیرون
نیاورد مادامیکه مسواک می کند و اگر بیرون آورد اول خشک کند
و دوباره داخل دهن کند و الّا آب آن را فرو نبرد و امّا بلع نمودن
اخلاط سر و سینه اگرچه مبطل بودن آن معلوم نیست مادامی که
از لب بیرون نیامده و لکن احوط ترک آن است بلکه این احتیاط ترک
نشود اگر بفضای دهن بیاید سیّم جماع است که مفسد و موجب

قضا و کفاره است یا در قبل یا دبر برای فاعل و مفعول اگر عمداً
باشد و امّا سهواً یا نسیاناً ضرر ندارد و لکن بمحض تذکر خود را
خلاص کند چنانچه باحتلام روزه باطل نمیشود و جایز است
برای او تأخیر غسل و هم چنین جایز است برای او استبراء نمودن
ببول و بمسحات از برای محتلم در روز روزه چهارم کذب بر خدا
و رسول و ائمهٔ هدی علیهم السلام میباشد و احوط الحاق حضرت
زهرا و باقی انبیاء و اوصیاء علیهم السلام است و مختص است
بطلان روزه بجائیکه بداند کذب است و بگوید و الّا مبطل نیست
اگرچه در واقع کذب باشد و غلط خواندن قرآن و دعاء سهواً
ضرر ندارد پنجم ارتماس در آب است که مبطل و موجب قضا و
کفاره است خواه تمام سر و بدن او زیر آب برود یا سر تنها اگرچه
موی سر بیرون باشد و چه منافذ سر گشوده باشد یا نه و چه
روزه واجب باشد یا مستحب بلی اگر بدفعات هر دفعه بعضی از
سر را زیر آب کند ضرر ندارد چنانچه اگر بدون اختیار و یا با فراموشی
روزه یا بخیال آنکه فرو نمیرود فرو رفت یا آنکه آب زیادی بر
سر خود ریخت که تمام سر را فرا گرفت ضرر ندارد و اگر در آب
مضاف مثل گلاب و امثال آن فرو رفتن اقوی عدم بطلان و احوط
اجتناب است هرگاه عمداً بقصد غسل سر زیر آب نمود در روزه
رمضان روزه و غسل هر دو باطل است بلکه اگر در حال ماندن

زیر آب هم قصد غسل کند و اما اگر در حال بیرون آمدن هم قصد
غسل کند ظاهر صحت غسل است بخلاف روزه واجب معین
غیر رمضان که غسل او در حال فرو بردن سر باطل است و در
دو صورت دیگر صحیح است و اما در روزه واجب غیر معین روزه
اش باطل و غسل او در هر سه صورت صحیح است و همچنین است
در روزه مستحبی چنانچه اگر در حال غیر عمد ارتماس نموده در
روزه واجب معین غیر رمضان و چه غیر آن بمحض تذکر و اختیار فی
الفور سر را بیرون آورد و اگر در اینجا بقصد غسل کند غسل او
نیز صحیح است و اگر صبر نماید زیر آب اختیاراً روزه اش باطل می
شود ششم رسانیدن غبار بحلق که مخرج خاء است و آن مفسد
و موجب قضاء و کفاره است اگر عمداً باشد اگرچه از غبار غیر
غلیظ باشد بنابر احوط و فرقی نیست ما بین غبار حلال مثل آرد
یا حرام مثل خاک چه خودش باعث بر ایصال غبار شود یا دیگری
مثل آنکه بایستد در موضعیکه غبار است و خود را حفظ ننماید بخلاف
آنکه هرگاه خود را حفظ کند بنحوی که باید و بعد ظاهر شود که فرو
رفته ضرر ندارد و احوط اجتناب از دود و بخار غلیظ است چه
از قلیان کشیدن و نحو آن باشد یا غیر آن بلکه خالی از قوت نیست
هفتم قی کردن است عمداً و آن هم علی الاقوی موجب قضا و کفاره است
و اگر بدون اختیار قی کند چیزی بر او نیست و اگر ضرورت

اقتضا کند قی کردن را دیگر بر او حرام نیست ولی مفسد روزه
است و هرگاه بی اختیار غذا یا آب بیرون آید تا بحلق برسد و
برگردد ضرر ندارد و اگر در فضای دهن بیاید باید آن را بریزد
و ضرر ندارد بلی اگر عمداً فرو برد مفسد روزه و موجب قضا
و کفاره است هشتم اخراج منی از خود نمودن است عمداً بغیر
جماع هرچند بملاعبه و ملامسه یا تقبیل با حلیله خود باشد
بشرط آنکه قصد انزال باشد یا عادت او خروج منی باشد
و اما مجرد ملاعبه یا ملامسه یا تقبیل بدون خروج منی موجب
بطلان صوم نیست بلکه اگر قصد انزال باشد یا عادت او خروج
منی باشد با حد مذکورات و منی خارج نشود نیز بطلان صوم
معلوم نیست و همچنین اگر عادت او نبوده و قصد انزال هم
نداشته باشد و منی بیرون آمد موجب بطلان نیست اگرچه
احوط قضا است و بدانکه اگر کسی در روز روزه محتلم شد
مثلاً نمیتواند عمداً استبراء کند ببول اگرچه یقین داشته باشد
بخروج آنچه در مجری مانده از منی نهم اماله کردن بمایع است
بدون ضرورت و آن حرام و مفسد روزه و موجب قضا
و کفاره است و بجامد مکروه است بلکه احوط اجتناب است
دهم بقاء بر جنابت است عمداً تا طلوع فجر و آن حرام و مفسد
روزه و موجب قضا و کفاره است و این مختص بشهر رمضان

قضاء از ایست و در باقی اقسام روزه ثابت نیست و مثل بقا
بر جنابت است بقاء بر حیض و نفاس و لکن اقوی در آن ثبوت
قضاء است نه کفاره در خصوص شهر رمضان و در غیر آن
حتی قضاء آن ثبوت قضاء نیز احوط است و در حکم تعمد بقاء
بر جنابت است خوابیدن بقصد غسل نکردن یا با عدم
قصد آن و بیدار نشدن تا صبح و اما اگر از خواب اول
بیدار شد و دوباره خوابید بقصد غسل کردن و بیدار نشد
تا صبح قضاء تنها بر او واجب است و این دو خواب هیچکدام
حرام نیست اگر چه احوط ترک خواب دوم است

و اما اگر بیدار شد بکرات حرام است بر او خوابیدن و اگر عصیان
کرد و خوابید و بیدار نشده قضاء بر او لازم است و احوط
کفاره است نیز و اما اگر جنب شد و غافل شد از جنابت یا از
غسل کردن یا آنکه فردا واجب است روزه بگیرد و غسل نکرد
بر او چیزی نیست اگر چه احوط قضاء آن است و اگر ممکن نشد
از برای جنب و حایض و نفساء غسل کردن واجب است بر
آنها تیمم کنند و بعد از تیمم احوط بیدار بودن است تا بصبح اگر
چه لازم نیست و اما مستحاضه پس صحیح است روزه او و توقف
ندارد صحت روزه او بر غیر اغسال واجبه بر او بلکه توقف
بر اغسال هم محل تامل است و لکن ترک احتیاط ننماید بخصوصا

اغسال النهاریه و شب گذشته و احوط آن است که مقدم
بدارد غسل صبح را بر طلوع فجر اگرچه اقوی عدم وجوب آن است

مبحث چهارم

در بیان چیزهائیکه موجب قضاء تنها میشود و آن چند چیز است
اول آنکه پیش از تفحص از صبح مفطری بعمل آورد و معلوم شد
که صبح بوده قضاء آن روزه واجب است و اگر تفحص نمود و مطمئن
شد ببقاء شب و کشف خلاف شد هرچند مشهور گفته اند
قضا لازم نیست لکن ترک احتیاط نشود دوم آنکه اعتماد نمود
بقول کسیکه گفت شب است بعد کشف خلاف شد قضاء
لازم است سیم اگر کسی خبر داد که صبح است و او گمان شوخی نمود
و معلوم شد که صبح بوده قضاء لازم است بلکه اگر یقین هم
داشته باشد که شب است بعد معلوم شد که صبح بوده احوط
قضاء است چهارم اگر کسی خبر دهد که مغرب است و خودش
قدرت بر ملاحظه کردن نداشت و افطار نمود بعد خلافش
ظاهر شد قضاء بر او واجب است و اگر قدرت داشت و ملاحظه
نکرد کفاره هم لازم است مگر آنکه مخبر عدل یا عدلین باشد و اگر
بجهة ابر بودن اعتقاد کرد که مغرب شده است و افطار کرد بعد
معلوم شد که روز بوده قضاء واجب نیست

مبحث پنجم

در اقسام روزه واجب و آن هفت است اول روزه ماه مبارک
رمضان دوم قضاء آن سیم صوم روز سیم اعتکاف چهارم صوم
ده روز کفاره بدل هدی در حج تمتع پنجم هجده روز بدل بدنه
ششم روزه که واجب شود بنذر و عهد و یمین هفتم روزه
کفاره ماه مبارک رمضان و آن دو ماه متوالی است و واجب است
بوجوب تخییری ما بین عتق و اطعام شصت مسکین و روزه
کفارات بسیار است و بدانکه واجب است بر پسر بزرگ قضاء
روزه که از والدین فوت شده و معذور بوده اند و اگر معذور
نبوده اند احوط است و هرگاه وصیت کرده یا غیری تبرعاً از جانب
ایشان ادا [illegible] از او ساقط میشود بلی اگر مریض بود و افطار
نمود و همان مرض یا قدرت بر گرفتن نداشت تا مرد قضاء آن
لازم نیست و هرگاه مریض افطار نمود و مرضش باقی ماند تا رمضان
آینده قضاء از او ساقط است ولی بدل هر روزی یک مد از طعام
کفاره بدهد و احوط قضاء کردن است اما عذر دیگر مثل
سفر چنین نیست پس باید قضاء بکند و احوط کفاره است یعنی
بدل هر روزی مدی از طعام اما هرگاه عذرش برطرف شد و
قدرت داشت و نگرفت تا رمضان دیگر گناهکار است و باید قضای آن
را بکند هر وقت که بخواهد بدل هر روزی مدی از طعام بدهد
و هرگاه چند سال پدر او نگیرد و بعد قضاء کند همان یک کفاره

سال اول کافیست **مطلب چهارم**
در احکام زکوة است و در آن دو مقصد است

مقصد اول

در زکوة بدن و در آن سه مبحث است **مبحث اول** بدانکه
واجب است زکوة بدن که فطره باشد بچند شرط شرط اول
بلوغ دوم عقل سیم عدم اغماء چهارم آزاد بودن و این سه شرط هم
شرط وجوب است و هم شرط صحت و اما اسلام شرط صحت است
نه وجوب چنانچه غنی بودن شرط وجوب است نه صحت و غنی بودن
متحقق میشود بمالک بودن اخراجات سال خود و عیال واجب
النفقه خود اگرچه بصنعتی باشد که بتدریج بان صنعت اخراجات
انها را بکند زاید و وافی باشد و اگر چنین نباشد فقیر است و بر او
فطره واجب نیست ولی مستحب است و اگر یکصاع بیشتر نداشته
باشد اولی آن است که بدهد آن یا بث فطره بیکی از عیالات خود
که فقیرند و او بدیگری بدهد و او بدیگری تا آخر عیالات و او بدهد
بیکی از عیالات بدهد یا بفقیر اجنبی **مبحث دوم** بدانکه
واجب است دادن زکوة فطره از برای خود و هر که عیال او باشد
چه واجب النفقه او باشد یا نه بالغ باشد یا نه بنده باشد یا آزاد
و همچنین مهمانی که از عیالات او محسوب شود در جزء آخر ماه رمضان
که هلال شوال ظاهر شود و اگر مهمان کننده فقیر باشد مهمان

غنی بر خود مهمان واجب است و زنیکه چیز دار باشد و شوهرش
فقیر باشد و خرج زن را بمشقت دهد احوط بلکه اقوی وجوب
فطره است بر زن و اگر خرج او با غیر شوهر است فطرهٔ او بر منفق است
و همچنین است غیر زن بنابر عیالات او مبحث سوم در جنس
فطره و مقدار ان و زمان وجوب و مصرف ان و در ان چند فصل است

فصل اول

در جنس ان و ان چند چیز است اوّل گندم دوّم جو سوّم خرما
چهارم مویز پنجم کشك ششم شیر هفتم عدس و نخود و امثال
ان و احوط اقتصار بر چهار اوّل است و افضل خرما و مویز است

فصل دوّم

در مقدار ان و ان یک صاع است و مقدار صاع ششصد و چهارده
مثقال و ربع مثقال صیرفی است از تمام اجناس و دادن قیمت کافی است

فصل سیم

بدانکه واجب میشود فطره بغروب کردن افتاب روز اخر ماه مبارک
رمضان و اولی جدا کردن ان است در شب و احوط عدم تاخیر است
از نماز عید از برای کسیکه بنماز عید حاضر میشود و اگر جدا نکرد
تا بعد از نماز احوط ان است که همان روز بقصد قربت مطلقه بدهد
و قصد اداء و قضاء نکند و اگر جدا نمود جایز است تاخیر دادن
بفقیر از برای انتظار مستحق معینی

فصل چهارم

در مصرف ان است و ان فقراء میباشند و اولی انکه اقارب را بر غیر
اقارب مقدم دارد و همسایه را بر غیر اقارب و اهل علم را بعد از ایشان
بر غیر انها و عدالت در فقیر شرط نیست اگرچه احوط است و بهتر در
زمان غیبت امام علیه السلام دادن بمجتهد است و شرط است در گیرنده
فطره انکه هاشمی نباشد مگر انکه فطره دهنده هم هاشمی باشد و مگر
در صورت ضرورت و هم چنین شرط است در فقیر یکه فطره میگیرد
واجب النفقه فطره دهنده نباشد و جایز است زن فطرهٔ خود را
بشوهر فقیر خود بدهد و احوط ان است که بهر فقیری کمتر از یکصاع
ندهد مگر انکه زیاد باشند فقراء که بهر یك یك سر فطره نرسد

مقصد دوّم

در زکوة مال و در ان چند مبحث است **مبحث اوّل**
در شرایط تعلق وجوب زکوة غیر از بلوغ و عقل و ان دو چیز است
اوّل مالك بودن نصاب دوّم امکان تصرف در ان در تمام سال
در انچه گذشتن سال در ان معتبر است و در غیر ان وقت تعلق
زکوة بان انکه غاصبی غصب نکرده باشد بلی اگر توقف داشته
باشد امکان تصرف در ان بر دادن قدر قلیلی از مال خود بدهد احوط
دادن زکوة ان مال است و اما اگر بدون دادن مال ممکن باشد
گرفتن از غاصب بعد از گذشتن زمانی بالفعل واجب نیست
زکوة قرض و مثل ان است هر گاه قادر بر بیع باشد نه تصرف در

عین و زکوة بر قرض گیرنده است نه بر دهنده و بدانکه معتبر نیست
در وجوب زکوة مال غنی بودن بلکه بر مالک نصاب واجب است
زکوة اگر زاید هدا اگر چه وافی بمؤنه سال او نباشد و هم چنین قرض
داری مانع زکوة نیست پس اگر شخص مالک نصاب باشد و معادل
ان یا زیاده قرض داشته باشد زکوة دادن بر او واجب است و
اگر زمینی را اجاره دهد بغله زکوة بر مستاجر زارع است
مبحث دوم در آنچه زکوة ان واجب است و آن نه چیز است
اول طلا دوم نقره و در این دو شرط است آنکه مسکوک باشد
سیم گوسفند چهارم شتر پنجم گاو و در این پنج شرط است که تا
سال و متحقق و مستقر میشود بدخول ماه دوازدهم اگر
چه تمام ماه از سال اول محسوب است و باید در تمام سال مستقر
بماند والا زکوة ان واجب نیست و در گوسفند و شتر و گاو
شرط است در تمام سال چرنده باشند در علف صحرا و معلوفه نباشند
و مدار بر صدق اسم سائمه است اگر چه گاهی جزئی از مال مالک
خورده باشند بنحویکه از صدق سائمه خارج نشود و معلوفه
بودن متحقق میشود بخوردن چیزیکه مملوک باشد و در اولاد
انها اعتبار بحال مادر انها است و مبدء سال در اولاد وقت
زائیدن ان است و شرط است در شتر و گاو آنکه کارکن نباشد مثل
ارکشی و آسیا کردن و سواری و مدار بر صدق عرفی است که

انهارا کارکن نگویند در تمام سال ششم گندم هفتم جو هشتم
مویز نهم خرما و شرط است در این چهار آنکه مالک انهارا پیش از وقت
وجوب مالک باشد چه بزراعت و چه ببیع و امثال ان و احوط
اعتبار نصاب است قبل از اخراج خراج سلطان و مؤنه زراعت
و موضوع کردن انها محل اشکال است بلی آنچه را که از عین این
اشیاء میبرند بضرر مالک و مستحقین هر دو میشود و زکوة ان بر
مالک نیز واجب نیست **مبحث سوم** در نصاب انها است و در
ان چند فصل است **فصل اول** در نصاب طلا و نقره است
و از برای هر یک دو نصاب است نصاب اول طلا پانزده مثقال
صیرفیست و نصاب دوم سه مثقال و در نصاب اول ربع مثقال
و ثمن مثقال صیرفی که نه نخود میشود باید بدهد و در نصاب
دوم عشر مثقال شرعی بدهد و نصاب اول نقره صد و پنج مثقال
صیرفیست و نصاب دوم بیست و یک مثقال صیرفیست در نصاب
اول نقره دو مثقال و پنج ثمن باید بدهد و در نصاب دوم نیم
مثقال صیرفی و ربع عشر ان و ضابطه کلیه انکه هر وقت بمقدار
نصاب از طلا و نقره رسید و بالا رفت چهل یک بدهد اگر چه
بعضی اوقات قلیلی زیاده داده و در حکم زکوة طلا و نقره
است زکوة مستغلات و مال التجاره **فصل دوم**
در گوسفند پنج نصاب است اول چهل و زکوة ان یک گوسفند است

دوم صد و بیست و یک و زکوة آن دو کوسفند است سوم دویست
و یک و زکوة آن سه کوسفند است چهارم سیصد و یک و زکوة
آن چهار کوسفند است پنجم چهارصد و زکوة آن و هرچه بیشتر
شود هر صد کوسفند یک کوسفند بدهد و کوسفندی که برای
زکوة میدهد اگر بز باشد باید داخل سال سوم شده باشد
و اگر کوسفند میش باشد سال را باید تمام کرده باشد

فصل سیم

در نصاب شتر و آن دوازده صورت است اوّل پنج و تا پنج نصاب
هر کدام پنج بالا میرود تا بیست و پنج و زکوة هر پنجی یک کوسفند
بدهد ششم بیست و شش و زکوة آن یکشتر یکه داخل در سال
دوم شده بدهد هفتم سی و شش و زکوة آن یکشتر یکه داخل
در سال سوم شده باشد بدهد هشتم چهل و شش و زکوة
آن یکشتری که داخل در سال چهارم شده بدهد نهم شصت
و یک و زکوة آن یکشتری که داخل در سال پنجم شده بدهد
دهم هفتاد و شش و زکوة آن دو شتر یکه داخل سال سوم
شده بدهد یازدهم نود و یک و زکوة آن دو شتر یکه داخل
سال چهارم شده بدهد دوازدهم صد و بیست و یک پس زکوة
و هرچه بیشتر شود در هر پنجاه شتر یکشتری که داخل در سال
چهارم شده یا در هر چهل یکشتری که داخل سال سوم

شده بدهد و آنچه قبل از بلوغ بنصاب یا بین نصابها است
در آن چیزی نیست و معتبر است در شتر یکه برای زکوة میدهد
باید ماده باشد

فصل چهارم

در کاو دو نصاب است اوّل سی دوم چهل و بعد از چهل مخیّر است
در اعتبار سی یا چهل اگر اعتبار هر دو ممکن باشد مثل صد و
بیست و امّا اگر اعتبار هر دو ممکن نباشد پس معیّن است اعتبار
آنچه فرا گرفتن در آن بیشتر میباشد پس در هر سی یک کاو
یکساله چه نر باشد و چه ماده و در هر چهل یک کاو ماده که داخل
سال سیم شده بدهد

فصل پنجم

در نصاب غلّات اربع از گندم و جو و مویز و خرما و نصاب
آنها یکی است و پیش از رسیدن بآن زکوة واجب نیست
و آنچه زائد باشد اگرچه جزئی باشد زکوة آن واجب است و آن
سیصد صاع است و از مطابق است با صد و چهل و چهار
من بوزن شاه الّا چهل و پنج مثقال صیرفی و بمن تبریز دویست
و هشتاد و هشت من الّا چهل و پنج مثقال عزیور و بعیار
حقه نجف که نهصد و سی و سه مثقال و هشت نخود است
هشت وزنه و پنج حقه و نیم الّا پنجاه و هشت مثقال و ثلث
مثقال صیرفی و بحقه اسلامبول که دویست و هشتاد مثقال
است و بیست و هفت وزنه و ده حقه و سی و پنج مثقال است و

مقداریکه باید اخراج نماید در غلات عشر است اگر در آب دادن
محتاج بچرخ و آلات آب کشی نباشد و آب نهر خود شرد زان هم
نشسته یا آب باران عمل آمده و نصف عشر است اگر محتاج بچرخ
و آلات آبکشی بوده و اگر با شرکت بوده و بعضی اوقات محتاج
بان بوده و بعضی اوقات نبوده سه ربع عشر بدهد و مناط
صدق شرکت و عدالت است نه مساوات و اغلبیت پس با فرض
صدق شرکت سه ربع عشر و با غلبه احدهما حکم تابع آن است
و بدانکه وقت تعلق زکوة صدق اسم گندم یا جو یا غوره یا بسر است
اگر چه در اخیرین نیز اعتبار صدق انگور و خرما خالی از رجحان
نیست و مناط در نصاب مقدار خشک آنها است مبحث چهارم
در مصرف زکوة و آن هشت صنف اند اول و دوم فقرا و مساکین
بدانکه اگر کسی ادعاء فقر کند و صدق و کذب او معلوم نباشد
احوط استعلام حال او است بتحصیل ظن غالب بفقر او خصوص
کسیکه سابقا غنی بوده بلی با سبق فقر او قولش مسموع است
فرار از فقیر در مصرف زکوة فطره گذشت سوم کسانیکه جمع
زکوة میکنند چهارم مؤلفة قلوبهم پنجم در آزادی بنده هائیکه
در شده باشند ششم قرضداران هفتم مطلق خیرات از
قبیل ساختن مدرسه و مسجد و رباط و پل و اعانت زوار و
حجاج و امثال آن هشتم اشخاصیکه بغربت افتاده اند و بیچاره

میباشند و در ولایت خودشان غنی میباشند بشرط آنکه ممکن
نشود از برای آنها قرض کردن مبحث پنجم بدانکه مستحب است
بردن زکوة را نزد مجتهد عادل در زمان غیبت و شرط است در
زکوة دادن قصد قربت و کافی است قصد قربت نمودن مالک
وقت دادن آن بواسطه که باصناف برساند و مستحب است که بفقیر
کمتر از نصاب اول طلا یا نقره ندهد بلکه احوط است مگر آنکه آن
مقداریکه باید اخراج نمود کمتر از مقدار مزبور باشد و جایز
است آنقدر بفقیر بدهد که غنی شود

مطلب پنجم

در احکام خمس است و در آن دو مبحث است مبحث اول
در آنچه خمس بآن تعلق میگیرد و شرایط آن و در آن دو فصل است

فصل اول

بدانکه چیزهائیکه خمس بآن تعلق میگیرد هفت چیز است اول مالیکه
از کفار حربی در جهاد بدست بیاید هرگاه جنگ باذن امام ع باشد
و همچنین هر مالیکه از کفار حربی بدزدی یا حیله از تصرف ایشان
بیرون بیاورند علی الاحوط ولی داخل در فوائد و ارباح است که
خمس آن بعد از وضع مؤنه سال است دوم معادن حتی نمک و گوگرد
سیم کنج چهارم چیزهائیکه از دریا بفرو رفتن در آن بیرون میآورند
مثل مرجان و مروارید و آنچه بغیر فرو رفتن از دریا میگیرند داخل

منافع مکاسبست که میباید پنجم زمینی که ذمّی از مسلم بخرد و اگر
هبه باو نماید خمس ندارد و خمس تعلّق میگیرد بعین او ششم مال
حلالیکه مخلوط بحرام شده و تمیز آن ممکن نباشد هفتم منافع مکاسب
از تجارت و صناعت و جمیع انواع اکتسابات و زیادتی آنچه تدارک نموده
از برای سال خود از خوراکی باشد یا غیر آن و همچنین زیادتی منافع
زراعت و کسب اگرچه کم باشد بانواع و اقسام کسب خمس آنها واجب است
و همچنین در هبه و هدیه و آنچه ببخشیدن یا وصیت باو منتقل شود
و در صیدی که بر جهت بدست آید و نماء اگر زیادتی عینی باشد
و میراث ممن لا یحتسب احوط دادن خمس آنها است بلی زیادتی قیمت
مالیکه خمس آن را داده یا حاصل شده بدون اکتساب مثل آنکه املاک
را خریده و مقصود او زراعت بوده نه فروش یا اصلا قصد منفعت
نداشت ولکن منفعت غیر عینی در او بهم رسید خمس در این نیست

فصل دوم

در شرایط آنها بدانکه شرط است در تعلّق خمس بمعدن و کنج آنکه بعد از وضع
مؤنه استخراج آنها قیمت بقیه بحد نصاب یکی از نقدین رسیده باشد
و نصاب نقره صد و پنج مثقال صیرفی و در طلا پانزده مثقال
مزبور است چنانچه در باب زکوة گذشت و همچنین در غوص شرط
است که بعد از اخراج مؤنه آن قیمت بقیه مقدار سه ربع مثقال صیرفی
طلا باشد و در تعلّق خمس بمال حلال مخلوط بحرام معتبر است مجهول

بودن قدر حرام و مالک آن و کفایت میکند در حلیت آن دادن خمس
آن اگرچه علم اجمالی داشته باشد بزیادتی بودن حرام از خمس لکن
در اینصورت زائد را صدقه بدهد علی الاحوط و امّا اگر مالک
و قدر هر دو معلوم باشد باید همان قدر بمالک آن بدهد و اگر
مقدار را بداند و مالکش را نشناسد بعد از یأس از مالک تصدّق
دهد آن را از جانب مالکش چه بسادات بدهد یا عوام و حاجت
باستیذان از حاکم شرع نیست بلی احوط استیذان و دادن بغیر
سادات است مگر با علم بسیادت مالک مجهول و اگر بداند
مالک او و نداند مقدار را قدر متیقّن را بدهد کافی است مگر
آنکه حالت سابقه معلومه از ید باشد مثل آنکه میداند مثلاً
ده تومان از مالک نزد او بوده و نصف آن را یقیناً داده و نمیداند
باز هم داده یا نه در اینصورت با عدم تراضی بصلح نصف
دیگر که تمام پنج تومان است بدهد و شرط است در تعلّق خمس
بانتفاعات و ارباح مکاسب آنکه بعد از وضع خرج سال و
عیال خود چیزی زیاد آمده باشد اگرچه جزئی باشد و در
خرج معتبر است میانه روی بر حسب حال خود پس اگر زیادتی
نماید از میانه روی آن زیاده بر او محسوب میشود و خمس
زیادتی را باید بدهد بخلاف آنکه اگر بر خود تنگ گیری کند
که احوط دادن خمس مقدار است داخل میشود در مؤنه سال

و قیمت کنیز و غلام و حیوان سواری و ظروف و کتب و لباس و مسکن و آنچه بر حسب لیاقت خود محتاج بان است اگر صرف در آنها در بین سال است و هم چنین از مؤنه است صدقات و هدایا و خرج نکاح و ضیافت و سفر طاعت از زیارات و حج مستحبی و هم چنین آنچه لازم شود براو بنذر و شبه ان و کفارات اگرچه از ان سال براو لازم شده باشد و هم چنین اخراجات حج واجب اگر در ان سال مستطیع شود چنانچه اگر بتدریج سالها جمع شود آنچه در سال آخر بهم رسد داخل مؤنه آن سال است و اگر در ان سال از رفتن حج معذور باشد براو محسوب نمیشود و خمس آن واجب است بلکه اگر معذور نباشد و عصیاناً تأخیر بیندازد خمس آن را باید بدهد بنا بر احوط اگرچه پولش تلف شده باشد چنانچه از مؤنه آن است اداء دین و خسارات آن سال اگرچه مثل غرامت تلافات باشد و هم چنین اگر از سالهای سابق مدیون باشد و تا آن سال قدرت بر اداء ان نداشته بخلاف آنکه اگر در یکی از سالهای سابق قادر بوده و نداده که از مؤنه محسوب نیست علی الاحوط اگرچه از دست او رفته باشد و اگر کسی میتواند اخراجات خود را از غیر منافع و مکاسب و مزارع بگذراند مثل آنکه از ثلث یا ارث پدر یا موقوفه رسیده اولی بلکه احوط وضع آن است از غیر منافع و ابتداء سال ابتداء شروع بکسب است در

مکاسب و حصول فائده است در غیر آن و در انجام مراد بسال تمام شدن دوازده ماه قمری است و شرط نیست در وجوب خمس در ارباح مکاسب نصاب و نه انقضاء سال بلکه بمجرد حصول منفعت اگرچه کمی باشد خمس واجب میشود ولکن جایز است تأخیر دادن خمس آن تا آخر سال بجهت اخراج مؤنه از آن بخلاف سایر اقسام که وجوب دادن خمس در آنها فوری است و تأخیر آن جایز نیست

مبحث دوم

در قسمت خمس و تمیز و شرایط آن و در آن دو فصل است فصل اول در قسمت آن و آن بشش قسم منقسم میشود سه سهم آن از امام علیه السلام و آن در این عصر از حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه میباشد و سه سهم دیگر از ایتام و مساکین و ابن السبیل از سادات است و شرط است در صحت خمس دادن قصد قربت چنانچه در زکوة گذشت از مالک یا وکیل یا وصی او و مکروه است آنچه ذمی میدهد از زمینیکه از مسلم خریده است و لازم است تعیین آنچه میدهد از سهم امام علیه السلام و غیر آن بود و سه سهم مال غیر امام تعیین معتبر نیست و اگر خمس را تعیین نمود و بدست مجتهد یا فقیر داد جایز نیست عدول از آن **فصل دوم** در شرایط آن بدانکه شرط است در اصناف غیر از امام علیه السلام چند چیز اول مؤمن

اثنی عشری باشند اما عدالت در انها پس شرط نیست دوم
انکه از اولاد هاشم باشد که جد حضرت رسول صلی الله علیه و
آله میباشد از جانب پدر نه از جانب مادر تنها سوم فقیر بودن
ایتام و مساکین و معنی فقیر گذشت و شرط است در ابن السبیل
بیچاره بودن در آن بلدیکه خمس میگیرد و قسمت کردن مابین
این سه طایفه شرط نیست و احوط انکه زیاده از مؤنه سال ایتام
ندهند در صورتیکه دفعةً بدهند و اما اگر تدریجاً دهند
تا باندازه سال شد زائد بر آن جایز نیست بلکه جایز نیست
در ابن السبیل زیاده از حاجت باو بدهند و اول سال فقیر
رسیدن خمس است باو و فرق نیست در وجوب خمس دادن
مابین زمان حضور امام علیه السلام و غیبتنا و عجل الله تعالی فرجه
در سهم آنحضرت چه سایر سهام و سایر سهام را بدون اذن
مجتهد میتواند داد بسادات و اما سهم امام علیه السلام پس اختیار
آن با مجتهد عادل است اگرچه غیر اعلم باشد و مصرف از تتمه
مصرف سادات است یا بعض از مصارف دیگر که قطع برضا
امام در آن است پس اگر بدون اذن مجتهد بسادات داد احوط
آن است که دوباره بدهد اگرچه دور نیست با امضاء مجتهد
اکتفاء بآن بتوان نمود اگر در محل خود واقع شده باشد و اگر
ممکن نباشد رسانیدن آن بمجتهد و نه حفظ نمودن آن تا بمجتهد

برساند جایز است خودش با عدول مؤمنین از بابت عزومیت
بدهند و سید نمیتواند مبلغ کلی خمس را بجزئی مصالحه کند
و تضییع حقوق سادات را بنماید بلکه با قطع نظر از تضییع چون
حق شخصی ندارد مصالحه آن وجهی ندارد بلی اگر بخود دستگردان
مالک بعنوان خمس بدهد تا آنکه مبلغ کلی طلبکار شود در سیّد بعض
مالک دهد و بجزئی مصالحه کند و اقلاً هم چنین قصد داشته
باشد این داخل در تضییع حقوق است و جایز نیست بر کسیکه باید
خمس بدهد خمس مال را بر ذمه بگیرد و تصرف در آن بنماید مگر
باذن مجتهد عادل و اگر از سید فقیر طلبی داشته باشد و خمس بر
او واجب شود میتواند پای او حساب بکند از بابت سهم سادات
و اعلام او واجب نیست و همچنین است در زکوة بلکه رد مظالم
نیز اگرچه احوط اذن مجتهد است در آن و هرگاه خمس را بسیدی داد با
مظنه فقر او و بعد معلوم شد که فقیر نبوده اکتفاء بآن مشکل است
احوط دوباره دادن است

مطلب ششم

در احکام نذر و عهد و یمین و در آن چند
مبحث است **مبحث اول** در احکام نذر و در آن سه فصل است
فصل اول در صیغه نذر و آن چهار قسم واقع میشود
اول آنکه مثلاً بگوید اِنْ رُزِقْتُ وَلَداً لِلّهِ عَلَیَّ صِیامُ شَهْرٍ و آن را نذر
بر میگویند دوم آنکه مثلاً بگوید ان شُوفِیَ مریضی فَلِلّهِ عَلَیَّ صَدَقَةُ عشرین

دو هما وان را نذر شکر کویند سیم انکه مثلا بکوید اکر ترک کنم صلوه
اللیل فلله علی صوم یوم و ان را نذر زجر میکویند چهارم انکه بدون
شرط ابتداء مثلا بکوید لله علی صیام شهر و ان را نذر تبرع میکویند
و در تمام اقسام اکر ترجمه انرا بزبان غیر عربی هم بکوید منعقد میشود

فصل دوم در چیزهائیکه در نذر کننده معتبر است و ان چند
چیز است اول تکلیف ببلوغ و عقل دوم قصد سیم اختیار پس نذر
صبی و مجنون و هازل و مکره منعقد نمیشود چهارم اذن مولی
و زوج نسبت بنذر عبد و زوجه در چیزهائیکه منافی اداء حق انها
باشد بلکه نذر زن در مطلق تبرعات با منع شوهر اکر منافی حق زوج
هم نباشد خالی از اشکال نیست هر چند اقوی صحت ان است و هم چنین
استیذان از پدر در نذر فرزند احوط است اکرچه اقوی عدم اشتراط است
و این سه طایفه اکر بدون اذن نذر نمودند و بعد از ان مولی یا زوج
یا پدر امضاء نمودند صحیح است و اما اذن و امضاء مادر پس مدخلیت
در انعقاد نذر فرزند ندارد ولی اکر نهی نماید پدر و مادر را از عمل
منحل میشود ظاهرا و اما اسلام پس اقوی عدم اعتبار ان است و نذر
کافر منعقد است هر چند نذر عبادت کند زیرا که عبادت از او
بواسطه مقدور بودن اسلام مقدور است **فصل سیم**
شرط است در متعلق نذر دو چیز اول انکه ان فعل یا ترک مقدور
او باشد دوم انکه راجح باشد که تواند ان کار را بجهت خدا قرار

داد و فرقی نیست در متعلق نذر انکه فعل واجب یا مستحب باشد
یا ترک حرام و مکروه و فرقی نیست در انعقاد نذر ما بین انکه روزه روز
معین را نذر کند مثلا یا روزه یکروز را بدون تعیین ان پس در
نذر معین واجب است روزه همان روز و جایز نیست از برای او در
ان روز افطار و سفر کردن و اکر در سفر باشد واجب است با امکان
رجوع بوطن یا قصد اقامه در هر جا باشد بنا بر اقوی و ان روز را
روزه بکیرد بلی اکر نذر کرد روزه ان روز را سفرا و حضرا سفر
جایز و اقامه یا رجوع بوطن واجب نیست چنانچه در صوم کذشت
بلکه اکر نذر کرد در خصوص سفر نیز واجب میشود و در هر سه
صورت اکر ترک کرد روزه ان روز را واجب است قضاء ان بلکه کفاره
نیز و اکر مانع شرعی برای او پیدا شد مثل انکه در ان ایام مریض شد
یا حایض شد یا مسافر شد بسفر اضطراری قضاء تنها واجب است
اما در نذر مطلق هر وقت بجا اورد اداء است **مبحث دوم**
در یمین است و ان عبارت است از قسم یاد نمودن باسماء الله که فعلی را
بجا اورد یا ترک کند و منعقد نمیشود بغیر اسم خدا و صیغه ان بغیر
لفظ عربی نیز منعقد میشود و معتبر است در انکه قسم میخورد
بلوغ و عقل و اختیار و قصد و در متعلق قسم مقدور بودن
ان و اذن مولی بلکه اذن زوج در انچه منافی حق او است و اما در
تاثیر منع زوج در غیر انچه منافی حق او است محل تامل است و پدر

بناء بر آنچه اسناد داده شده است مشهور ولکن معلوم نیست بلی
با منع زوج و پدر منعقد نمیشود و از برای ایشان است حل آن اگر
بدون اطلاع واقع سازد و احوط استیذان است و معتبر نیست در
متعلق آن رجحان پس قسم بر فعل یا ترک مباح هم منعقد است و واجب
میشود و اگر تخلف نمود کفاره باید بدهد مبحث سیم در عهد است
و معتبر است در آن آنچه معتبر است در قسم و صیغه آن چنان است که
بگوید عاهدت الله أن أصوم شهراً یا آنکه بگوید عاهدت الله
متی شفی مریضی أن أتصدق بعشرین درهماً و بفارسی هم
منعقد می شود و بدانکه کفاره خلف نذر و عهد کفاره افطار
روزه شهر رمضان است و مخیر است ما بین آزاد کردن یک رقبه مؤمنه
یا اطعام شصت مسکین یا روزه گرفتن دو ماه پی در پی و در کفاره
قسم بر فرض تخلف مخیر است ما بین آزاد کردن رقبه مؤمنه یا اطعام
ده نفر یا پوشانیدن آنها و با عجز از آنها سه روز متوالی روزه بگیرد مسکین

مطلب هفتم

در مهمات احکام نکاح است

و در آن چند مبحث است مبحث اول بدانکه حلال میشود وطی
کردن زن بعقد دائم و منقطع و بملک یمین و بتحلیل و اول و
دوم و چهارم محتاج بعقد میباشد و معتبر است در عقد ایجاب از
جانب زن و قبول از جانب مرد و چون امر نکاح شدید است لا محاله

در آن احتیاط پس معتبر است تعیین زوجین و صداق و ماضی
بودن ایجاب و قبول و قصد انشاء تزویج و بعربی جاری نمودن
آن با امکان اگرچه بتوکیل غیر باشد و ترتیب در ایجاب و قبول و آنکه
دو نفر مباشر عقد باشند پس اگر خود زوجین مباشر عقد
باشند زن بگوید أَنْکَحْتُکَ نَفْسِی عَلَی الصِّدَاقِ الْمَعْلُومِ پس بلا
فاصله مرد بگوید قَبِلْتُ النِّکَاحَ لِنَفْسِی عَلَی الصِّدَاقِ یا آنکه زن
بگوید زَوَّجْتُکَ نَفْسِی عَلَی الصِّدَاقِ الْمَذْکُورِ پس مرد بگوید
قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ لِنَفْسِی عَلَی الصِّدَاقِ یا زن بگوید زَوَّجْتُکَ نَفْسِی
عَلَی الْمَهْرِ الْمَذْکُورِ پس مرد بگوید قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ لِنَفْسِی عَلَی
الْمَهْرِ یا آنکه زن بگوید أَنْکَحْتُکَ نَفْسِی مِنْ نَفْسِکَ بِالصِّدَاقِ
الْمَذْکُورِ پس مرد بگوید قَبِلْتُ النِّکَاحَ لِنَفْسِی بِالصِّدَاقِ
و بهتر آنستکه بگوید همه را و معتبر است که صحیح ادا کنند و در
صیغه متعه هم مراعات بنحو مزبور در ترک نمایند و علاوه از تعیین
زوجین و صداق معتبر است در آن تعیین مدت بنحویکه مضبوط
باشد پس هرگاه زوجین عقد را جاری نمایند زن بگوید مَتَّعْتُکَ
نَفْسِی فِی الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پس مرد بلا فاصله بگوید
قَبِلْتُ التَّمَتُّعَ لِنَفْسِی بِالْمَهْرِ یا آنکه زن بگوید أَنْکَحْتُکَ نَفْسِی فِی
الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالصِّدَاقِ الْمَذْکُورِ پس مرد بگوید قَبِلْتُ
النِّکَاحَ لِنَفْسِی هکذا یا زن بگوید زَوَّجْتُ نَفْسِی نَفْسَکَ فِی الْمُدَّةِ

المذکورة بالمهر المذکور پس مرد بگوید قبلت التزویج لنفسی
هکذا و جایز است توکیل غیر از برای مرد و زن یا یکی از آنها پس بجای
کلمه انکحتُکَ یا زوّجتُکَ یا متّعتُکَ انکحتُ یا زوّجتُ یا متّعتُ
موکّلکَ و بجای لنفسی لموکّلی بگوید **مبحث دوم**
در احکام است بدانکه زن مالک می شود تمام مهر را بمجرد
عقد و جایز است از برای او قبل از دخول امتناع نماید از تمکین
تا تمام مهر را بگیرد بخلاف بعد از دخول بلی اگر در عقد شرط
کنند تمام مهر یا بعض آن را تا مدتی بدهد وفاء بآن شرط لازم است
و از برای مهر حدّی نیست از کم یا زیاد و کافی است در آن اگرچه
تعلیم سورهٔ قرآن باشد بلی مستحب است کم بودن مهر و مهر
السنّة پانصد درهم میباشد و آن بحساب قرانهای این زمان
بیک مثقال صیرفی است مطابق است با دویست و شصت و دو قران
و نیم و واجب است بر زوجه تمکین نماید از زوج خود بانواع استمتاع
و واجب است بر زوج نفقهٔ زوجهٔ خود را بدهد از اکل و شرب
و لباس و سکنی و خادم و امثال آن بر حسب لیاقت او بنحو متعارف
و همچنین واجب است بر او نفقه مطلّقه رجعیّه خود مادامیکه در
عدّه او است بخلاف بائنه و اگر نداد دین است بر ذمّه او مگر آنکه زن
ناشزه باشد و تمکین نکند از شوهر خود که در این حال مستحق
نفقه و هم خوابی نیست و گنه کار است پس شوهر او را نصیحت کند

اگر اجابت نکرد از فراش او دوری کند یا پشت کند با او در فراش
پس اگر فائده نبخشید او را بزند پس اگر باز اجابت ننمود حاکم شرع را
اطلاع دهد که او را الزام بتمکین کند و اگر زوجین هر دو از هم اعراض
نمایند حاکم شرع دو نفر را حکم قرار دهد یکی از کسان زوج و
دیگری از کسان زوجه که مابین آنها را اصلاح نمایند و جایز است
از برای مرد اگر آزاد باشد تزویج تا چهار زن حرّه بعقد دائمی با هم و زیاد
از آن جایز نیست و از کنیز بیش از دو نفر نمیتواند تزویج کند و اگر بنده
باشد تا چهار کنیز میتواند تزویج کند بعقد دائمی و از حره بیش از
دو نفر جایز نیست پس مرد آزاد میتواند چهار حرّه یا سه حرّه و یک کنیز
یا دو حرّه و دو کنیز با هم بعقد دائمی داشته باشد و زیاده نمیتواند
و بنده میتواند چهار کنیز یا دو کنیز و یک حرّه یا دو حرّه داشته باشد
و زیادتر نمیتواند و از برای متعه و ملک یمین حدّی نیست و زوجهٔ
دائمه هرگاه متعدّده باشد باید معاشرت با آنها بنحو تساوی باشد
که اگر در شبی در نزد یکی بخوابد لازم است که با دیگران هم چنین کند
بلکه با اتحاد نیز علی الاحوط اگر حرّه باشد هر چهار شب یک شب حق
هم خوابی دارد و اگر امه باشد هر هشت شب یک شب حق دارد
و همچنین اگر حرّه کتابیه باشد و اگر امه کتابیه باشد هر شانزده شب
یکشب و اگر تزویج نمود دختر بکر را هفت شب از اول زفاف مختص
باو است و اگر تزویج ثیّبه را سه شب مختص باو است و جایز است از برای

مرد سفر کردن پس حق همخوابی زن مادامیکه در سفر است ساقط است
واما سفری که چند سال طول بکشد خصوص در جائیکه بقصد توطن
بماند پس جواز ان بدون رضای زوجه مشکل است چون از عشرت بمعروف
خارج است و از جهة حق المواقعه در چهار ماه یکمرتبه امر اشکل است و احتیاط
باسترضاء زوجه ترک نشود و جایز است برای زوجه که بذل کند
حق همخوابی خود را بشوهر خود و جایز است رجوع کند در بذل خود و
واجب است جماع کردن با زن دائمه در هر چهار ماه یکمرتبه اقلاً مبحث
سیم در زنانیکه حرام است تزویج انها و در ان چند فصل است
فصل اول در محرمات بنسب و رضاع است و از هفت طایفه
اند اول مادر و جده و هر چه بالا رود دوم دختر و دختر دختر یا
پسر هر چه پائین رود سوم خواهر چهارم دختر خواهر و هر چه پائین رود
پنجم عمه خود و عمه پدر و عمه مادر و عمه جد و جده ششم خاله خود و خاله
پدر و خاله مادر و خاله جد و جده هفتم دختر برادر و هر چه پائین رود
و حرام میشود برضاع مثل این هفت طائفه که حرامند بنسب بچند
شرط اول انکه شیر از زن از حمل بنکاح صحیح حاصل شده باشد چه دائم
و چه غیر دائم و یا ملک یمین و یا تحلیل یا وطی بشبهه دوم حیوة مرضعه
سیم انکه از پستان بخورد نه در ظرفی بدوشند و بحلق ان طفل بریزند
و بمکیدن باشد نه اینکه در حلق او بدوشند چهارم انکه شیر خالص
باشد نه انکه چیزی مخلوط بان باشد پنجم انکه شیر از یکشوهر باشد

نه از دو نفر پس هر گاه مثلا زن شیر ده را طلاق دادند و زن دیگری
شده و از او حمل برداشته و شیرش متصل بود و قبل از وضع حمل
مثلا ده مرتبه شیر بطفلی داد و وضع حملش شد پنج مرتبه دیگر هم
از شیر شوهر دوم بان طفل شیر داد نشر حرمت بان نمیشود و همچنین
هر گاه از شوهری شیر کامل بدهد دختری را و از شیر شوهر دیگر
پسری را این دو خواهر و برادر نمیشوند و با هم محرم نیستند هر چند
ان زن مادر رضاعی هر دو است و هم چنین شرط است اتحاد مرضعه
باین معنی که شیر کامل از یکزن باشد پس هر گاه بعض عدد از یکزن
و بعض دیگر از زن دیگر همان شوهر باشد نشر حرمت نمیکند
ششم انکه شیر خوردن ان طفل قبل از تمام شدن دو سال هلالی
از تولد او باشد و در مرضعه شرط نیست که قبل از دو سال باشد
از وضع حمل او هر چند با این حال احوط ترک تزویج و نظر محرمانه است
هفتم انکه طفل مریض نباشد که شیر را قی کرده باشد و الا احتیاط
نمایند هشتم انکه مقداری از شیر او بخورد که گوشتی بروید
و استخوانش قوت بگیرد از ان یا انکه یکشبانه روز هر وقت
گرسنه باشد شیر باو بدهد که در بین ان رضعات از دیگری
شیر نخورد و احوط ده مرتبه مراعات احتیاط است پس بعد
از تحقق این شرایط ان طفل بمنزله طفل نسبی مرضعه و شوهر
او است و ان هفت طائفه که در نسب حرام بودند امثال انها از

یا انکه پانزده مرتبه متوالیه شیر باو بدهد ح

رضاعی بر آن طفل حرام میشوند چنانچه مادر رضاعی زن مدخوله
نیز بر او حرام می شود و جایز نیست از برای پدر مرتضع که نکاح کند
دختر صاحب شیر را چه دختر نسبی باشد چه رضاعی و همچنین
دختر نسبی مرضعه را اگرچه از غیر صاحب شیر باشد و از اینجا
معلوم شد که اگر مادر زن شیر دهد طفل شوهر دختر خود را
اگرچه آن طفل از غیر دختر او باشد آن دختر بر شوهرش حرام
مؤبد می شود بسبب آنکه زن از اولاد نسبی مرضعه است
و همچنین اگر زن پدر زن شیر دهد طفل آن شخص را این
زن بر او حرام مؤبد می شود بسبب آنکه او اولاد صاحب شیر است

فصل دویم در زنانیکه از غیر جهة نسب و رضاع نکاح
انها حرام مؤبد است و انها یازده طایفه اند اول مادر زن که
بمجرد عقد بر دختر او حرام مؤبد می شود بر عاقد اگرچه با زن
وطی نکرده باشد بلکه اگرچه او را طلاق داده باشد دوم
معقوده پدر که بر پسر حرام است و همچنین معقوده پسر
بر پدر و همچنین کنیز منظوره یا ملموسه احدهما بر دیگری
حرام است سیم دختر زن مدخوله چهارم زنیکه شوهر دارد
یا در عده رجعیه یا غیر رجعیه غیری باشد و با علم بحال او او را
عقد نمایند که حرام مؤبد می شود بر عاقد اگرچه با او دخول
نکرده باشد بلی با جهل بانیکه در عده است بمجرد عقد حرام

وغیر مدخوله

مؤبد نمیشود بر او علی الاقوی بلی عقدش باطل است مگر آنکه
دخول هم کرده که در اینصورت حرام مؤبد می شود پنجم زنیکه
مرد محرم برای خود عقد کند با علم بحرمت آن بلکه همچنین است
عقد نمودن زن در حال احرام زن هم بنا بر احوط اگر مرد محرم نباشد
ششم زن آزادیکه شوهر او را نه مرتبه یا کنیزیکه او را شش مرتبه
طلاق عدی داده باشد که بر آن مرد حرام مؤبد است لکن حره بعد
از طلاق سوم و ششم و کنیز بعد از طلاق دوم و چهارم جواز
نکاح و توقف دارد بر نکاح محلل هفتم زوجه ملاعنه با عقد دائم
بزنا که از جهة کر یا لال بودن لعان دران جاری نیست هشتم
زنیکه در عده رجعیه یا شوهردار باشد و با او زنا کند نهم
خواهر و مادر و دختر پسریکه با او وطی کرده باشد و ظاهر
فرق نیست ما بین اینکه هر دو صغیر یا کبیر یا مختلف
باشند دهم زنیکه پیش از نه سالگی او را وطی کرده افضا کنند
بنا بر مشهور هرچند محل تامل است یازدهم زنای سابق بر عقد
که موجب حرمت مادر و دختر و خواهر است بنا بر احوط و هم
چنین وطی بشبهه **فصل سیم** در زنانیکه تزویج انها حرام
است در بعض احوال و انها چند طایفه اند اول تزویج زن پنجم بر
کسیکه چهار زن دائمی دارد بلی بعد از طلاق یکی از ایشان بطلاق
باین و طلقها یا رجعی یا گذشتن عده او مانعی ندارد دوم خواهر

اما زنای لاحق مفسد حرمت نمیشود و همچنین وطی بشبهه

زن دائمی یا متعهٔ خود تزویج نمودن مادامیکه زن در حبالهٔ
او میباشد و بعد از طلاق بائن مطلقا یا رجعی با گذشتن عدّهٔ
او ضرر ندارد و اگر متعه باشد بعد از انقضاء مدت یا هبه
آن ضرر ندارد بشرط انقضاء عدّه بنا بر احوط هر چند عدّهٔ او
بائنه است ششم دختر برادر زن یا دختر خواهر او بدون اذن
او و با اذن او مانعی ندارد هفتم زن کافره غیر کتابیه تا بکفر خود
باقی است حرام است بر مرد مسلم نکاح او اگر چه بمتعه باشد
چنانچه بر مسلمه حرام است شوهر کند بکافر اگر چه کتابی باشد
و اما نکاح کتابیه پس اقوی جواز آن است هر چند احوط ترک است
خصوص در دوام بلی هرگاه اگر مسلمان شود شوهر کتابیه عقد
او باطل نمیشود بی اشکال **خاتمه** بدانکه حرام است نظر کردن
مرد ببدن زن اجنبیه حتی وجه و کفین او بنا بر احوط و همچنین است
بعکس بلی جایز است نظر نمودن بزنیکه اراده تزویج او را نموده
جایز است نظر کردن بکنیزی که میخواهد او را بخرد و همچنین
نظر کردن بزنهای ذمیه در آنچه متعارف است عدم ستر آن است ما
دامیکه بریبه و تلذذ نباشد چنانچه نظر کردن زن بزن و مرد
بمرد در ما عدای عورتین جایز است و در حکم آنها میباشند محارم
و از برای هر کدام از زن و شوهر است نظر کردن ببدن یکدیگر حتی
عورتین و بدانکه واجب است بر اولاد با قدرت نفقه دادن بوالدین

خود با فقر و عجز آنها از کسب بر پدر است با قدرت نفقه دادن
اولاد فقیر خود را و با نبودن او و یا عجز او بر جد پدری و با نبودن یا عجز
او بر جد پدر و مادر است و نفقه مملوک و حیوانات محترمه بر مالک
آنها است

مطلب هشتم در طلاق است

(در حاشیه: در مادر است و با نبودن یا عجز او)

و آن عبارت است از رها نمودن عیال دائمی را از قید زوجیت و در
آن چند فصل است

فصل اول در شرایط طلاق دهنده

و آن چند چیز است اول بلوغ دوم عقل سوم اختیار چهارم قصد
داشتن پس طلاق صبی و مجنون و مکره و هازل صحیح نیست و جایز
است که ولی مجنون طلاق دهد زن او را بخلاف ولی طفل

فصل دوم در شرایط زنیکه او را طلاق میدهند

و آن چند چیز است اول آنکه زن دائمی باشد پس طلاق منقطعه صحیح
نیست بلکه جدائی حاصل میشود بانقضاء مدت یا بخشیدن
زوج مدت او را دوم خالی بودن او در وقت طلاق از حیض و
نفاس مگر آنکه غیر مدخوله یا آبستن باشد یا شوهر که او را طلاق
داده غایب باشد و ممکن نباشد او را اطلاع بحال آن زن اگر چه
بعد معلوم شود که وقت طلاق در حال حیض یا نفاس بوده سوم
آنکه در حال طهری باشد که در آن طهر با او جماع نکرده باشد در
غیر طلاق صغیره و یائسه و زن آبستن و اما زنیکه در سن حیض است
ولکن نمی بیند پس بعد از گذشتن سه ماه از وطی کردن با او صحیح است

طلاق و چهارم تعیین مطلقه دین صحیح نیست طلاق یکی از زنهای
خود بدون تعیین **فصل سیم** در شرایط طلاق وان دو
چیز است اوّل صیغه آن بلفظ عربی صحیح بانکه مثلاً بگوید زوجتی طالق
و بغیر عربی لفظ طالق واقع نمیشود دوّم حضور دو مرد عادل حال
طلاق و شنیدن ایشان آن را **فصل چهارم** بدانکه طلاق بر دو
قسم است اوّل طلاق بائن که طلاق دهنده نمیتواند رجوع کند و در
این پنج مقام است اوّل طلاق زن یائسه که در غیر قرشیه حاصل میشود
بتمام شدن پنجاه سال هلالی از عمر او و در قرشیه شصت سال و باشد
در ان احوط مراعات احتیاط است دوّم طلاق صغیره که نه سال
او تمام نشده باشد سیّم طلاق غیر مدخول بها چهارم طلاق زنیکه
کراهت داشته باشد از زوج خود و مالی را به شوهر بدهد در عوض
انکه او را طلاق دهد و آن را طلاق خلعی مینامند و همچنین اگر زوجین
هر دو از هم کراهت داشته باشند و زوجه چیزی بزوج دهد در عوض
طلاق دادن او که او را مبارات میگویند پس در این دو قسم مادامیکه
زن در عدّه خود رجوع نکرده بزوج خود در آنچه بعوض طلاق
داده جایز نیست که زوج رجوع باو نماید بلی اگر زن رجوع بعوض
نمود در عدّه رجعیه میشود پنجم طلاق سوّم زنیکه سه دفعه
او را طلاق داده است که در دفعهٔ سوّم نمیتواند رجوع کند بان زن
قسم دوّم طلاق رجعی است که مادامیکه عدّه او منقضی نشده جایز است

بان رجوع کند و متحقق میشود رجوع بهر چه دلالت کند بران اگرچه
بفعل باشد و مطلقه رجعیه در حکم زوجه است که ارث میبرد
تا عدّه او منقضی نشده و بعد از انقضاء از دیگری ارث نمیبرد
بلی اگر مریضی طلاق داد زوجه خود را و بان مرض مرد آن زن ارث
میبرد از او تا یکسال هلالی بشرط آنکه آن زن شوهر نکرده باشد
و ان مرض متصل بموت او باشد و همچنین مرد ارث میبرد
از مطلقه رجعیه خود اگر آن زن در عدّه بمیرد **فصل پنجم**
در عدّه است بدانکه صغیره و یائسه و غیر مدخول بها عدّه ندارند مگر
عدّه وفات و زنیکه حیض می بیند عدّه او سه طهر است بعد از طلاق
و در طهر اوّل کفایت میکند یک لحظه بعد از طلاق و بمجرد دیدن
حیض سیّم از عدّه بیرون میرود اگر حرّه باشد و امه عدّه او دو
طهر است چنانچه عدّه متمتّع بها دو حیض است در این دو و اگر
خون نمی بیند عدّه او یکماه و نیم است عدّه زنیکه آبستن باشد
زائیدن اوست مطلقا اگرچه سقط کند و عدّه وفات چهار ماه و ده
روز است مطلقا مگر در آبستن که عدّه او ابعد الاجلین است مگر
کنیز که دو ماه و پنج روز است مطلقا مگر آنکه آبستن باشد
که ابعد الاجلین است نیز و بدانکه حرام است بر کسیکه شوهر او مرده
است زینت نمودن بهرچه زینت محسوب شود از پوشیدن لباس
الوان و سرمه کشیدن و امثال آن در ایّام عدّه و جایز نیست از

برای مطلقه رجعیه که از آنخانه که در آن بوده در وقت طلاق بیرون رود و همچنین بر مرد حرام است بیرون کردن او مگر در بعضی موارد و مبدء عدهٔ مطلقه طلاق او است اگرچه ندانسته باشد و مبدء عدهٔ وفات شنیدن او است وفات زوج را

منهج دویم

در مهمات احکام معاملات است و در آن چند باب است

باب اول

در احکام خریدن و فروختن و در آن چند بحث است بحث اول در آداب تجارت و مستحبات و مکروهات و محرمات و در آن چند فصل است فصل اول بدانکه تجارت کردن واجب است اگر موقوف علیه اداء واجبی باشد مثل نفقهٔ عیال واجب النفقه بلکه همچنین است هرگاه دین موقوف بر آن باشد بنابر احوط و تجارت مستحب است اگر اشتغال بآن بجهت توسعه روزی بر خود و عیال باشد یا برای انفاق و تصدق نمودن و زیارت رفتن و امثال آن باشد و آداب مستحبات آن چند چیز است اول یاد گرفتن مسائل آن بلکه هرگاه نداند صحت و فساد معامله را نمیتواند تصرف کند در عوضی که میگیرد پس واجب است صحت و فساد را بداند تا بتواند تصرف کند دوم فرق نگذاردن میانه خریداران مسلم در قیمت سیم اقاله کردن با کسیکه از خرید و فروش پشیمان است چهارم مساهحه نمودن

در معامله پنجم آنکه در وقت فروش راجح وزن کند و در خریدن اندکی مرجوح فصل دوم در معاملاتیکه مکروه است و عمده مکروهات و عمدهٔ آنها چند چیز است اول صرافی دوم طعام فروشی از کند موجود و امثال آن سیم کفن فروشی چهارم قصابی پنجم خریدن و فروش با مردم مادون ششم معامله با ظلمه با آنکه ندانی عین مال بلکه از او میگیری حرام است هفتم ملک فروشی هشتم دخول در معامله مردم با قصد خریدن نهم بیرون رفتن از شهر باستقبال قافله برای معامله کمتر از چهار فرسخ دهم قسم را اسناد نمودن در آن یازدهم معامله بین الطلوعین فصل سیم در معاملاتیکه حرام است و آن در چند مقام است اول خریدن و فروختن عین نجس اگرچه اقوی جواز انتفاعات محلله بآن است و لکن متنجس اقوی جواز معامله بآن است برای انتفاعاتیکه مشروط بطهارت نباشد بلکه مطلقا در چیزیکه تطهیر آن ممکن باشد دوم بیع و شری بمال غصبی اما اگر چیزی را بر ذمه بخرد و در عوض از مال غصبی بدهد معامله باطل نیست ولی مشغول ذمه صاحب مال و بایع هر دو است بلکه اگر از حین خرید بناء داشته باشد که از مال غصبی اداء ما فی الذمه کند صحت معامله هم خالی از اشکال نیست و همچنین است اگر مالیکه بدست او میآید بجز حرام نباشد و همچنین هرگاه بنای دادن عوض نداشته باشد و اگر بایع بداند مال غصبی است او هم حرام است گرفتن بعنوان عوض

و باید مال را بصاحبش رد کند سیم معامله بچیزهائیکه منفعت
ندارد مثل حشرات و مسوخات و سباع چهارم معامله بچیزیکه
منفعت مقصوده آن منحصر بحرام است مثل آلات لهو یا آنکه
قصد مثلا بعین صرف کردن آن در حرام باشد مثل خریدن انگور
برای شراب انداختن پنجم معامله بچیزیکه در آن غش کرده باشد و مشتری
نداند پس اگر معامله بر کلی نموده اند و مغشوش را داده تفاوت مغشوش
با درست بر ذمهٔ اوست باید بدهد و اگر معامله بر همان شخص نموده اند
بیع نسبت بمقدار غش باطل است اگر از غیر جنس باشد و در بقیه
خیار تبعض صفقه ثابت است و همچنین است در جانب مشتری اگر پول
قلب بدهد ششم زیاد نمودن در بین معامله دو نقد هر گاه قصد
خریدن نباشد بلکه برای رفع عیب مشتری باشد بزیاده یا اینکه زیاد
مقدار او زیش از جنس باشد هفتم معامله ربوی بنا نکند در حدیث
است که گناه یک درهم ربا بزرگتر است از گناه هفتاد زنا با محارم
و ربا در معامله آنست که کسی بخرد یا بفروشد جنسی که مکیل
و موزون باشد بهمان جنس با زیاده اگرچه آن زیاده از غیر آن جنس
باشد بلکه اگرچه زیاده غیر عینی باشد مثل ضمیمهٔ شرط و همچنین
است اگر جنس نقدی را بهمان جنس همان قدر بخرد یا بفروشد بنسیه
بلی اگر در هر دو طرف ضم غیر جنس کنند یا در طرف کمتر ضم کنند ربا ندارد و
در معدود مثل گردو و تخم مرغ و چیزهائیکه بذراع یا مشاهده

تعیین میشود ربا نیست و مناط در مکیل و موزون بودن در
بلد معامله است اگر هر بلدی بطوری تعیین کنند مثل هندوانه و بادنجان
که در بعض بلاد عددی است و در بعضی موزون است بلی اگر در
اغلب بلاد چیزی موزون باشد و در بلدی معدود احوط اجراء
حکم ربا است در آن بلد نیز و فرقی نیست در تحقق ربا ما بین جنس
خوب و بد و صحیح و معیوب و واجد صفتی و فاقد آن مادامیکه
همان جنس محسوب شود مثل برنج صدری و گرده که هر دو یک جنس
میباشند و مس شکسته بدست و طلای ساخته بنساخته و
مسکوک بغیر مسکوک اگرچه در عرف تفاوت قیمت داشته باشد که
حکم ربا در همه جاری است احوط اجراء حکم ربا است در صلح
که در مقام بیع باشد و در هر مقامیکه دو جنس محسوب باشند ربا
نیست بلی گندم یا جو شرعا در باب ربا معامله در حکم یک جنس می
باشد و ربا در آن جاری است و بدانکه ربا در چند مقام حرام
نیست بلکه [illegible] ربا نیست اول در معامله ما بین پدر و فرزند اگرچه دختر
باشد لکن احوط اقتصار بر پسر است دوم ما بین زن و شوهر سیم
ما بین سید و مملوک چهارم ما بین مسلم و کافر حربی در صورتیکه
از حربی زیاده بگیرد و ربا دادن باو جایز نیست بخلاف غیر حربی که
مطلقا جایز نیست **مبحث دوم** در عقد بیع و شری بدانکه فروختن
عبارتست از آنکه عین را تملیک غیر کند بعوضی و بعد از

تعیین مبیع و ثمن بایع بمشتری بگوید بعتک هذه الدار بالف تومان
بلا فاصله مشتری بگوید قبلت هکذا یا اشتریت هکذا یا بایع بگوید
ملکتک هذا الکتاب بعشرة دراهم مشتری بگوید تملکت یا
اشتریت و معتبر است در آن ایجاب از جانب بایع و قبول از طرف
مشتری و باید معنای صیغه آنرا بداند و قصد انشاء و تملیک و تملک
بآن و میتوانند هر کدام از بایع و مشتری وکیل کنند کسی را در اجراء
عقد بلکه هر دو وکیل کنند یا احدهما دیگری را وکیل نماید و مباشر طرفین
ایجاب و قبول یک نفر باشد علی الاقوی بلکه اقوی کفایت عقد غیر عربی
است اگرچه بتوانند بعربی اداء کنند یا کسی را وکیل نماید بلکه جایز است معامله وکیل
بمعاطاة که جنس را بقصد تملیک بدهد و پول را بقصد تملک
بگیرد خصوص در آنچه یسیر باشد و مفید ملکیت است علی الاقوی
بلکه ملکیت لازمی ما دامیکه هیچکدام تصرف در آنها بسیار نکرده
باشند میتوانند رد کنند و معامله را بر هم بزنند بخلاف آنکه اگر
یکی از آنها یا هر دو تصرف کرده باشند در آن باتلاف یا نقل اگرچه
خیار فسخ در آن نداشته باشد یا تالف شده باشد که در همه صور معامله
لازم شده مبحث سیم در شرایط متبایعین و عوضین و آن
چند چیز است اول بالغ بودن بایع و مشتری پس جایز نیست معامله نابالغ
اگرچه ممیز و باذن ولی باشد و اگر چیزی را از نابالغ بعنوان خریدن
گرفت ضامن است و باید بولی او از طفل برساند و آن پول که بطفل

داده اگر تلف شد از کیسه او رفته نمیتواند مطالبه نماید نه از طفل
و نه از ولی او دوم عاقل بودن متبایعین سوم قصد خریدن و فروختن
چهارم راضی بودن بآن پنجم مالک بودن آنچه میخرند و میفروشند
یعنی مالک معامله کردن بآن باشند و این شرط لزوم است پس اگر
مال غیر را فضولاً بدون اذن او بلکه با عدواناً و غصباً خریدند یا
فروختند لزوم آن معامله موقوف باجازه مالک است اگر اجازه نمود
عوض مالش را میگیرد و الا باطل است و همچنین است اگر مال او را
با مال خود با هم بفروشد بثمنی پس آن معامله در مال فروشنده لازم
است و در مال غیر موقوف باجازه او پس اگر اجازه نمود که هیچ و الا
نسبت بمال غیر معامله باطل است و اما خریدار میتواند آن معامله را
فسخ کند بخیار تبعض صفقه بشرط آنکه کیفیت را ندانسته خریده
و الا نمیتواند مگر آنکه بایع راضی بآن بشود و علی کل حال مشتری رجوع
میکند بر بایع بانقدر از قیمت که در مقابل مال غیر باو داده و دانستن
کیفیت معرفت بمقدار آن تفصیلی است ششم آنکه هیچیک از
عوضین متعلق حق غیر نباشد و الا صحیح نیست و موارد متعلق
بودن حق غیر بسیار است عمده آنها در چند مقام است اول عین
مرهونه که ملک راهن و متعلق حق مرتهن است پس جایز نیست فروش
آن نه برای راهن مگر باذن مرتهن و نه برای مرتهن الا بولایت یا استیفاء
دین خود باذن حاکم شرع اگرچه راهن راضی نباشد دوم مال وقف

که متعلق حق موقوف علیه شده جایز نیست بیع آن مگر در چند موضع
اول جائی است که مابین موقوف علیهم بواسطهٔ مال الوقف نزاع
شدید باشد که مظنّهٔ اتلاف مال یا نفس در ابقاء آن باشد دوم در
صورتیکه عین موقوفه خراب و مضمحل شود که منفعت مقصوده از
آن حاصل نشود مثل حصیر کهنه مسجد که جایز است بفروشند و
پول آن را صرف در اقرب بغرض واقف نمایند در همان مسجد بر فرض
امکان و موارد دیگر نیز هست سیم بیع امّ ولد از آقای خود در
صورتیکه انعقاد آن ولد در ملک او باشد و جایز نیست زیرا که
مالک فروش آن کنیز را ندارد مادامیکه آن ولد نمرده است الّا در چند جا
که در محل خود ذکر شده و مقامات دیگر نیز هست که در کتب
مفصله مسطور است هفتم آنکه مبیع عین باشد نه منفعت و
امّا در ثمن پس کافی نیست منفعت بودن هشتم آنکه عوضین معلوم
باشند بکیل یا وزن یا ذرع یا عدد و کافی نیست وزن و کیل آن
بعیار غیر معلوم چنانچه جزاف هم کافی نیست مگر در چیزهائیکه
بمشاهده رفع جهالت می شود و مناط در هر بلدی رفع جهالت
در جنسی است بمتعارف آن بلد نهم قدرت بر تسلیم مبیع یا ثمن پس
فروش غلام گریخته صحیح نیست مگر با ضمیمه که صحیح است اگرچه
آن غلام بدست او نیاید مبحث چهارم در خیارات و آن
چند قسم است اول خیار مجلس که مادامیکه متبایعین از هم متفرق

و جدا نشده باشند میتوانند معامله را بر هم زنند و بعد از جدا شدن
بیع لازم می شود دوم خیار حیوان است تا سه روز برای مشتری نه
بایع مگر آنکه ثمن هم حیوان باشد و فرق نیست در اقسام حیوان
اگرچه غلام و کنیز هم باشد سیم خیار شرط برای هر که شرط قرار
داده اند تا مدتی که معین نموده اند چه بایع چه مشتری یا هر دو
چه اجنبی و فرق نیست ما بین شرط ردّ مثل ثمن تا مدت معینه
و غیر آن از شروطیکه خلاف مقتضای عقد و کتاب و سنت نباشد
پس بنا بر آنکه جایز است شرط کردن در ضمن العقد هر شرطی مثل
خیاطه ثوب معین یا قرض دادن مقداری باو و لازم است وفا
بآن شرط بر فرض قدرت و الّا کسیکه از برای او شرط شده مختار
بر فسخ آن معامله خواهد بود و همچنین جایز است در ضمن العقد
شرط کنند که فلان کتاب مال او باشد و آن را شرط نتیجه گویند
چهارم خیار الغبن است زیرا که مغبون با جهل بآن غبن در وقت معامله
خیار دارد پنجم خیار تأخیر دادن ثمن یا مثمن تا سه روز و در چیزهائیکه
بماندن یکروز فاسد میشود و در آنچه فاسد میشود تا
یکروز بلکه در اکثر بناء مالک مختار بر فسخ معامله است اگر شرط
تأخیر نکرده باشد ششم خیار رؤیت و آن چنانستکه جنس
معینی را در سابق دیده با اوصافی بخرد اگر دارای آن اوصاف
نباشد و مشتری هم اطلاع بر عدم آن اوصاف نداشته باشد

مشتری بعد از دیدن آن مختار بر فسخ است و اگر بهتر در آمد
فروشنده خیار دارد در صورت عدم اطلاع بایع بوصف
بهتر هفتم خیار عیب است گرچه بعد از عقد و قبل از قبض حادث
شده باشد و مشتری مختار است بر فسخ آن معامله یا امضاء
آن با گرفتن تفاوت ما بین صحیح و معیب و همچنین بایع مختار است
اگر ثمن معیوب در آید و این خیار ساقط می شود بچند چیز
اول علم مشتری بآن عیب در وقت معامله دوم آنکه بعد از اطلاع
بر آن عیب مشتری راضی بآن شود سیم آنکه خیار عیب را
ساقط کرده باشد چهارم آنکه فروشنده تبری از عیوب آن
کند علی الاحوط بلکه بفروشد با وجود عیب معین یا هر
عیبی که دارد بلی اگر تبری از عیب معینی نماید خیار عیب
دیگر ساقط نمیشود پنجم تصرف کردن مشتری در آن چیز
بتصرفی که عین آن تغییر بهم رسد چه قبل از علم بعیب یا بعد از آن
که مسقط رد است اما میتواند ارش بگیرد و خیار عیب فوری
است و حضور بایع شرط صحت فسخ نیست هشتم خیار تدلیس
و آن چنان است که فروشنده با خرنده در مال خود کاری کند که
از آنچه هست بهتر نمایاند و بعد از علم بآن میتواند فسخ کند یا امضاء
نماید بدون ارش نهم خیار شرکت است و آن چنان است که کسی
جنسی بخرد و معلوم شود که قدری از آن مال غیر بوده و آن غیر

امضاء معامله نکند که در این صورت با آنکه در آن مال شریک است
پس مشتری مخیر است ما بین فسخ یا گرفتن آنچه از ثمن که بازاء مال غیر
باو داده و این را خیار تبعض صفقه هم میگویند دهم خیار تعذر تسلیم
مثل غلامی که گریخته باشد بعد از فروختن و قبل از رسیدن آن
بمشتری پس مشتری مختار بر فسخ است **مبحث پنجم** در بیع صرف
است و مراد از آن بیع طلا و نقره است بطلا یا نقره بنقره یا نقره
بطلا است بدانکه شرط است در صحت آن قبض در همان مجلس
و احکام ربا اگر طلا بطلا یا نقره بنقره باشد و آن جاری نیست
بلی فروختن طلا بنقره یا نقره بطلا با زیادتی مانعی ندارد پس
اگر در همان مجلس بعضی از آن را قبض کرد و بعضی نزد او ماند
و از هم جدا شدند بیع در آن قدری که داده در آن صحیح و در آن قدری که
نداده باطل میشود و خیار تبعض صفقه از برای آنکه تمام آن
باو نرسیده ثابت است و فرقی نیست در ثبوت احکام بیع صرف ما
بین آنکه عوضین هر دو مسکوک باشد یا یکی از آن دو مسکوک
باشد یا یکی از آن دو مسکوک باشد یا هیچکدام مسکوک نباشد
و اقوی عدم جواز فروختن خاک نقره است که از معدن آن بیرون
میاورند بنقره خالص بلی جایز است بطلا یا غیر آن و همچنین
خاک طلا بطلا جایز نیست بلی جایز است بنقره یا غیر آن مبحث
ششم در نقد و نسیه و سلف است بدانکه مبیع و ثمن یا

هردو در معامله نقد است یا هیچکدام نقد نیست یا مبیع نقد است
نه ثمن یا ثمن نقد است نه مبیع پس اشکال در صحت صورت اولی
و بطلان صورت ثانیه نیست و اما صورت سوم که مبیع نقد
باشد نه ثمن پس آن بیع را نسیه است و صحیح است شرط است
در آن که تا مدت معین قرار دهند مثلاً تا یکسال هلالی
و بعد از انقضاء مدت واجب است بر مشتری ثمن را فوراً
ببایع بدهد تا مدت تمام نشده باشد بایع مستحق مطالبه
آن نخواهد بود بلی اگر مشتری مرد آن دین معجل می شود و میتوان
مطالبهٔ آن را ابتداءً از ورثه اگرچه مدت منقضی نشده باشد
و اگر جنسی را نسیه بفروشد مثلاً یکمن گندم را به خمس آن را بتو
نقداً یکتومان یا نسیه بدو تومان ظاهر در این معامله استحقاق
بایع است اقل ثمنین را و اما زیاده بر مقاوله قبل از معامله ضرر
ندارد و اما صورت چهارم که ثمن نقد است نه مبیع پس آن را سلف
میگویند و در آن نیز معتبر است تعیین مدت که بفروشنده
آن جنس را مثلاً که یکسال دیگر بدهد قرار نقد و همچنین
معتبر است معین نمودن آن جنس را اوصافی که تفاوت میکند
قیمت بتفاوت آن و احوط بلکه اقوی اعتبار تعیین موضع
تسلیم است مگر آنکه منصرف شود بموضع عقد یا جای دیگر و
همچنین معتبر است آن جنس در وقت حلول مدت ممکن الاداء

باشد

باشد جایز نیست مشتری قبل از انقضاء مدت آن جنس را که سلف
خریده بغیر بفروشد **باب دوم** در قرض است
بدانکه قرض دادن ثواب بسیار دارد و در بعض اخبار است که
ثواب قرض دادن دو برابر صدقه دادن است و صیغه آن اقرضتک
و امثال آن است که دلالت کند بر آن و جایز است قرض بدون
صیغه و علی کل حال قرض اگرچه از عقود لازمه است با شرایط
آن ولی مقرض هر وقت بخواهد مطالبه کند میتواند و قرض
گیرنده هر وقت داد واجب است بر قرض دهنده قبول کند و اگر
شرط کند بر مقرض که چیزی زیادتر باو بدهد رباء و حرام است اگر
چه آن زیاده از غیر جنس دین باشد بلکه اگرچه آن زیاده شرطی
یا وصفی باشد و جایز نیست بر قرض گیرنده اینکه مالی را که با شرط زیادی
قرض کرده بگیرد و اگر گرفت ضامن است باید بصاحبش رد کند
و اگر تلف شد مثل آن را هرگاه مثلی باشد یا قیمت آن را هرگاه
قیمی باشد باید بدهد بلی اگر زیاده را در ضمن العقد شرط نکنند
و قرض گیرنده بر سبیل تبرع و بخشش چیزی زیاده بمقرض بدهد ضرر
ندارد بلکه مستحب است و در حرمت رباء در قرض شرط نیست که
آن جنسی را که قرض میدهد مکیل و موزون باشد بلکه ربا در معدود
نیز جاری است و اگر در ضمن عقد قرض شرط مدت کند محل اشکال
است بلی در ضمن عقد خارج لازم دیگری شرط مدت از برای دین

بکند

بکند علی الظاهر عیب ندارد و جایز نیست قبل از انقضاء مدت مطالبه
کند از او و بعد از انقضاء میتواند مطالبه کند مگر آنکه مدیون قدرت
بر اداء آن نداشته باشد بآنکه چیزی نداشته باشد که بفروشد بغیر
از خانه که محل سکنای اوست و اسب سواری و کنیز و غلام با احتیاج
بآنها و امثال آن که در اینصورت مطالبه کردن جایز نیست بلکه باید
صبر کند تا مدیون قادر بر اداء دین شود و اگر کسی پولی یا چیزی دیگر
بکسی قرض داد و قیمت سوقیه آن کم شد مقترض همان قدریرا که
قرض کرده بدهد کافی است و معتبر است در آن چیزیکه قرض میدهد
تعیین مقدار آن و تخمین کفایت نمیکند

باب سوم

در رهن و آن عبارتست از گرو گذاردن مالی نزد کسیکه از او
طلبکار است بعنوان وثیقه و اطمینان او که اگر طلب او را نداد از آن مال
استیفاء نماید و گرو دهنده را راهن و گرو گیرنده را مرتهن میگویند
و آن مال را عین مرهونه و معتبر است در رهن ایجاب و قبول بهر لفظیکه دلالت
بر آن کند و معتبر است در راهن و مرتهن بلوغ و عقل و در راهن جواز
تصرف در آن مال و در عین مرهونه آنکه عینی باشد که فروش آن صحیح
باشد و در دین آنکه ثابت در ذمه راهن باشد چه عین باشد چه منفعت
و اگر رهن گذارد مال دیگری را موقوفست باجازه اوست و عین مرهونه
و منافع آن مال مالک از اوست ولکن جایز نیست از برای او نقل آن عین

بدیگری مگر باذن مرتهن چنانچه جایز نیست از برای مرتهن تصرف در
آن مگر باذن راهن پس اگر یکی از آنها در آن تصرف نمود بدون اذن
دیگری موقوف بر اجازه او است اگر مرتهن آنرا باذن راهن فروخت
ثمن آن نیز رهن است بشرط آنکه باین قید فروخته باشد که ثمن آن رهن
باشد پس احکام رهن در آن ثمن جاری است هر وقتیکه جایز باشد از برای
مرتهن مطالبه دین بعد از مطالبه و ندادن او جایز است عین مرهونه
را بفروشد و استیفاء طلب خود را از آن بنماید اگرچه عین مرهونه
از مستثنیات دین باشد و باید با امکان باذن حاکم شرع باشد
و اگر قیمت عین زائد از طلب او باشد تتمه را براهن بدهد و اگر دیون
دیگری هم داشته باشد و مفلس شده و مالش وفاء بدیون او نمی
کند سائر غرماء با مرتهن شریک نخواهند بود در مقدار طلب او بلی
سائر غرماء در آن تتمه با هم شریکند و اگر مرتهن طلب دیگری هم از
راهن داشته باشد غیر از آن دینی که آن مال را رهن آن گذارده حال
او حال سائر غرماء است در آن

باب چهارم

در حجر است و آن عبارتست از ممنوع بودن کسی از تصرف در مال خود
بدانکه اسباب حجر چند چیز است اول بالغ نبودن که مانع از تصرف
اوست در مال خود و شناخته میشود بلوغ به بیرون آمدن منی
یا روئیدن موی خشن بر عانه او یا گذشتن پانزده سال هلالی
تمام از پسر و نه سال تمام از عمر دختر دوم دیوانه بودن تا کامل

شود عقل او و کسیکه بعض اوقات دیوانه میشود حال دیوانگی
ممنوع از تصرفاتست بخلاف حال افاقه و طفل هم میشود بالغ و حکم
سفیه و او کسی است که صرف میکند مال خود را در غیر اغراض عقلائیه
سیم بنده بودن او که قائل شویم بمالک شدن او که صحیح نیست تصرف
او در مالش مگر باذن ولی چهارم مفلس بودن که ممنوع است
از تصرف در اموال خود بچند شرط اول ثبوت دین او نزد حاکم
شرع دوم رسیدن وقت ان اگر دین او موجل باشد سیم انکه
مالش کمتر از دین باشد چهارم مطالبه طلبکاران از حاکم که او
محجور نماید و اما مریض پس اقوی صحت تصرفات او ست در مال خود
اگرچه در زائد از ثلث مالش باشد بلی هرگاه وصیت نمود
زائد از ثلث مال خود در مقدار زائد نافذ نیست مگر با امضای
ورثه و همچنین است وصیت غیر مریض پس اگر بعضی امضاء
کردند و بعضی رد نمودند بمقدار سهم ان بعض که امضا نموده اند
از ان زیاده نافذ است نه غیر ان

باب پنجم

در ضمان و کفاله است و ضمان عبارتست از تعهد نمودن و بذمه
گرفتن طلب کسی را از دیگری و متعهد را ضامن و طلبکار را مضمون
له و مدیون را مضمون عنه گویند و معتبر است در ضمان رضای
ضامن و مضمون له اگرچه ضامن مالدار نباشد با علم مضمون له
بان و الا جایز است از برای او فسخ نماید ضمان را و اگر بضمان ذمه

مضمون عنه بری میشود از دین و ذمه ضامن مشغول می
شود و ضامن باید اداء دین نماید پس اگر ضمان بخواهش مضمون
عنه بوده ضامن انچه را بمضمون له داده از او میگیرد و الا مستحق
نخواهد بود و صحیح است ضمان تا مدت معینه باینکه دین را در ذمه
خود بگیرد که یکسال دیگر مثلا ادا نماید اگرچه دین مدت نداشته
باشد و انچه ذکر شد در صورتیست که ضمان مال شود اما اگر ضمان
نفس مدیون شود پس انرا کفاله گویند که هر وقت طلبکار
مدیون را بخواهد کفیل باید او را تسلیم نماید چنانچه اگر
کسی مدیونی را از دست طلبکارش قهرا رها بنماید در حکم
کفیل میباشد و ذمه کفیل بری میشود بیکی از چند چیز اول
بتسلیم نمودن مدیون دوم بری شدن ذمه مدیون از دین
باداء ان یا باداء کفیل یا بابراء دائن سیم بمردن مدیون چهارم
بابراء مکفول له کفیل را از کفاله چنانچه در ضمان نیز ذمه ضامن
بری میشود باداء او یا مضمون عنه یا بابراء دائن ذمه او را
یا ضمان او را

باب ششم

در حواله و ان عبارتست از منتقل شدن مالی از ذمه کسی
بذمه دیگری مثل انکه زید مدیون عمرو باشد پس زید عمرو را
حواله بکر کند که طلب خود را از او بگیرد پس زید را محیل و
عمرو را محتال و بکر را محال علیه گویند و ذمه زید که مشغول

بود برای عمرو فارغ میشود از اثمان و نقل میشود بذمهٔ بکر بشرط
آنکه ذمهٔ بکر مشغول باشد برای زید بمثل اثمان لهذا باید بکر که
محال علیه است اثمان را بعمرو که محتال است بدهد و اگر ذمهٔ
بکر بری باشد و قبول کند وجه حواله بر ذمهٔ او باشد باز هم ذمهٔ
زید که محیل است فارغ میشود از عمرو که محتال است و شرط است رضای
محیل و محتال اما رضای محال علیه پس آن نیز شرط است در صورتیکه
مدیون محیل نباشد بر آنچه بر او حواله شده است و اگر مدیون
باشد پس در اعتبار رضای او اشکال است و احوط اعتبار آن است
و اگر مدیون محیل باشد لکن بغیر جنس آنچه حواله کرده است در
اینصورت نیز بلا اشکال رضای او معتبر است و باید ذمهٔ محیل
مشغول باشد برای محتال و اما اگر ذمهٔ محیل مشغول نباشد
برای محتال و حواله کند بمحال علیه که مالی را باو بدهد پس حواله
مصطلح نیست بلکه توکیل است

باب هفتم

باب در اجاره است و در آن معتبر است چند چیز اول عقد که موجر
بگوید آجرتک هذه الدار الی سنة بخمسین قراناً و مستاجر بگوید
قبلت هکذا و امثال آن از چیزهائیکه دلالت کند بر تملیک
منفعت عین در زمان معینی بعوض معلوم و جایز است بلفظ
غیر عربی و مباشرت یکنفر از جانب هر دو و هم چنین جایز است
معاطات در آن چنانچه در بیع گفته شد و عقد اجاره از عقود

لازمه است و در معاطات جایز است مگر بعد از تصرف فی احدهما
دوم تعیین عینی را که باجاره میدهد اگرچه یکسر مشاع باشد
مثل نصف و ثلث و امثال آن سیم تعیین مدت بطوریکه مضبوط
باشد پس اجاره در مدت غیر معین صحیح نیست که بگوید خانه را اجاره
دادم هر ماهی یکتومان مثلاً چهارم تعیین مال الاجاره از جنس و
قدر و زمان اداء و اگر زمان اداء را معین نکرده باید نقد بدهد
باطل نمیشود اجاره بمردن موجر یا مستاجر و بفروش آن عین و
جایز است کسی اجیر غیر شود و تمام منافع او ملک مستاجر
میشود یا تعیین منفعت عرفا چنانچه جایز است اجیر غیر شود
برای عمل معینی

باب هشتم در مضاربه

بیان آنکه
مضاربه آن است که کسی قدر معینی از پول طلا یا نقره خود را
بکسی دهد که بآن تجارت کند و شرط کند بر او که ربح آن مابین
هر دو باشد بنسبت معینه بر وجه اشاعه مثل تنصیف یا تثلیث
پس مالک را مضارب و آن دیگری را عامل میگویند و اما اگر شرط کند
که تمام ربح مال از مالک باشد پس آنرا بضاعت گویند و هم چنین
اگر شرطی نکند پس در اینصورت تمام ربح از مالک است و عامل
مستحق اجرة المثل است و اما اگر شرط کند که تمام ربح از برای
عامل باشد پس اگر بدادن آن پول قصد قرض دادن کرده صحیح است
و الا باطل است چنانچه اگر جنسی غیر از پول طلا یا نقره باو بدهد

یا آنکه ربح را بغیر نسبت مشاعه قرار دهد مثل آنکه بگوید تومان
ربح از برای عامل و بقیه از مالک بالعکس مضاربه نخواهد
بود بلکه قرارداد آنها باطل و تمام ربح در اینصورت از برای مالک
است و عامل مستحق اجرة المثل عمل خود میباشد و اگر مالک بر عامل
خود شرط کند تجارت مخصوصی را بر عامل معین است که وفاء بشرط
او کند و اگر تخلف نمود فضولی است با اجازهٔ مالک صحیح و بدون
آن باطل و بر هر دو تقدیر نه مستحق ربح است و نه اجرة المثل
الا برضای مالک و عامل مضاربه امین است پس اگر مال مالک
بدون تعدی و تفریط در دست او تلف شود ضامن نیست

باب هفتم در شرکت است

بدانکه شرکت ابدان باطل است مثلا چند نفر دلاک و نحو آن
باهم قرار دهند که آنچه کسب کردند بر روی هم بریزند و قسمت
کنند و همچنین شرکت وجوه باطل است بآنکه دو نفر بی چیز که آبرو
داشته باشند باهم قرار دهند که هر یک هرچه بخرند بنسیه و بفروشند
در آن شریک باشند و منفعت آنرا باهم قسمت کنند و همچنین باطل است
شرکت مفاوضه بآنکه باهم قرار دهند که هر یک بهر وجه مالی را
مالک شوند شریک باشند اما ما عدای اینها از شرکت در اموال
صحیح است و سبب شرکت چهار چیز است اول آنکه بمعامله حاصل
شود مثل عامل مضاربه که در ربح با مالک شریکند یا آنکه دو نفر

هرکدام یکتومان بدهند و بخرند گندم مثلا میخرند یا اجاره
میکنند دوم آنکه بارث مالی بآنها منتقل شود سیم ممزوج
شدن مال احدهما بمال دیگری که ممکن نباشد از هم جدا کنند
چهارم شرکت عقدی است بآنکه دو نفر هر یک مقداری از
مال بیاورند و بر روی هم بریزند قرار دهند که با آن معامله کنند
و در ربح شریک باشند و این محتاج است بایجاب و قبول قولی یا فعلی
و قرار شرکت در ربح بنحوی است که باهم قرار دهند و با اطلاق
بنسبت مالین است چنانچه تلف و خسارت نیز بنسبت مالین است و در
تمام صور جایز نیست از برای یکی از آن دو تصرف کند در آن مال مگر
باذن دیگری و اگر هر دو راضی ببقاء شرکت نباشند یا اگر یک کدام
از آنها بآن راضی نباشد دیگری را اجبار میکند بقسمت و طریق قسمت
نمودن آن مال بیکی از دو طریق است اول آنکه همان مال را تنصیف
کنند یا تثلیث و نحو آن بر حسب شرکت آنها در آن مقدار و قرعه
میزنند هر قسمی باسم هر کدام در آمد مختص باو میشود و این طریق
قسمت در صورتیست که قسمت کردن آن مال باعث نقص قیمت آن
نشود بطوریکه ضرر وارد آید و الا نمیتوانند احدهما جبر کند دیگری
باین قسمت بلی تراضی مانعی ندارد طریق دوم آن است که مال را
باهم بفروشند و قیمت آنرا باهم قسمت کنند بطریق سابق و شریک
امین است که ضامن نیست هرگاه آنچه در دست او است تلف شود بدون تعدی

باب دهم در وکالت است

و آن عبارت است از نایب گردانیدن غیر را در تصرفی از مال یا حق یا اجرای عقد و امثال آن و جایز نیست برای وکیل تصرف کند بغیر آنچه موکل معین کرده و الا فضولی است و اگر او را وکیل مطلق کند باید وکیل اقتصار کند بر آنچه مصلحت موکل را میداند و وکیل امین است پس اگر بدون تعدی و تفریط مال موکل در دست او تلف شود ضامن نیست و وکالت عقدی است جایز از طرفین که هر کدام میتوانند آن را فسخ کنند و شرط نیست که دیگری را اعلام کند بر فسخ خود پس هر گاه وکیل فسخ نمود دیگر جایز نیست او را که تصرف نماید مگر با علم برضای موکل و اگر موکل فسخ نماید و وکیل قبل از اطلاع بر فسخ او تصرفی نموده در اموال صحیح و ممضی است و محتاج باجازهٔ موکل نیست

باب یازدهم
در ودیعه و عاریه است

و در آن دو فصل است فصل اول در ودیعه است و آن عبارت است از آنکه کسی چیزی را بکسی امانت دهد برای حفظ نمودن آن و آن عقدیست جایز و مادامیکه نزد او هست واجب است بر او حفظ آن بر حسب عادت و او امین است و با تلف شدن بدون تعدی ضامن نیست و اگر مالک معین کند بر او که او را حفظ کند در جای معینی متعین است و اگر تخلف کند و تلف شود

ضامن است مگر آنکه خوف تلف آن را در آنجا داشته باشد و بر حسب عادت مصلحت حفظ آن تغییر مکان آن باشد و اگر مودع مرد واجب است بر مستودع فوراً آن امانت را بورثه او برساند **فصل دوم** در عاریه است و آن عبارت است از دادن مال را بکسی که از آن منتفع شود به پوشیدن یا سکنی و امثال آن و اگر بهمان تصرف معین قیمت آن کم شود یا در دست او تلف شود ضامن نیست مگر آنکه شرط ضمان کرده باشد یا عاریه ذهب و فضه باشد و باید عاریه دهنده جایز التصرف باشد پس اگر غاصب عین مغصوب را بعاریه بدهد و در دست او ناقص القیمه یا تلف شود هر دو ضامن میباشند اگر چه جاهل باشد بغصبیت آن و باید غرامت آن را بکشند و اگر یکی از آن دو غرامت کشید و بمالکش رسانید از دیگری ساقط میشود و بر فرض غرامت کشیدن مستعیر اگر وقت تصرف جاهل بغصبیت آن بوده رجوع میکند بآن بر غاصب معیر و از او میگیرد

باب دوازدهم

در غصب است و آن استیلاء بر مال یا متعلق حق غیر است بدون رضای او و آن حرام است و بر او واجب است بصاحبش برساند بلکه اگر اموال بتصرف هر کس رسیده باشد همه ضامن میباشند و اگر تلف شده بر همه واجب است که از عهده

آن بیرون آید و گذشت که اگر بعضی از اینها جاهل بغصبیّت
بودند و غرامت کشیدند رجوع می کنند بر غاصب اول و قرار
ضمان بر او است در صورتیکه از غاصب اول مغرور شده باشد
والّا قرار ضمان بر آخر است که اگر آن مثلی است از قبیل گندم
وجو و امثال آن مثل آن را و اگر قیمتی است قیمت یوم الاداء
آن را باید بدهد و اگر در زمین غصبی زراعت نمود حاصل
آن از زارع و اجرة المثل زمین از برای مالک بر ذمّهٔ زارع است

باب سیزدهم در صلح است

بدانکه صلح عبارت است از سازش ما بین دو نفر چه برای
رفع نزاع و چه صلح در مقام بیع یا اجاره یا هبه یا ابراء و آن
عقد نیست لازم و مستقل که فائدهٔ مذکورات دارد و یکی
از آن دو نفر را مصالح و دیگری را مصالح له گویند و آن چیزیکه
نقل میشود مصالح عنه میگویند اگرچه دعوای یا حقی باشد
و آن مالیکه بآن صلح می کند مصالح به و مال المصالحه می گویند
و بعد از تعیین همه مذکورات مصالح بمصالح له می گوید
صالحتک عمّا ذکر بما ذکر و مصالح له قبول می کند و صیغهٔ
آن بغیر عربی نیز صحیح است و اگر خیاری برای احدهما
یا هر دو یا ثالثی قرار دهند جایز است و الّا لازم است و اگر
کسی ادّعائی بر کسی داشته باشد و او منکر باشد جایز است

که

که مدّعی به خود را صلح کند بمنکر بمبلغی و او هم قبول کند و این
قبول کردن اقرار باستحقاق مدّعی نمیشود و این مصالحه رفع
نزاع در دنیا را می کند امّا اگر حقی از یکی در ذمّهٔ دیگری باشد
میان خود و خدا مشغول الذمّهٔ او خواهد بود و در آخرت
از او مؤاخذه خواهد شد مثل آنکه ده تومان زید ادّعاء
میکرد به پنج تومان مصالحه نمودند و در واقع ده تومان
از او طلب داشت پنج تومان دیگر بر ذمّهٔ او میماند چنانچه اگر
زید هیچ طلب نداشت و ادّعای دروغ نمود آن پنج تومان که
گرفته است مشغول الذمّه است بلی اگر هر دو باطنا از یکدیگر
راضی شوند مؤاخذهٔ اخرویه هم نخواهند داشت و هم چنین
اگر قدر طلب زید معلوم نباشد امّا مدّعی علیه بداند
اگر مصالحه کند و در باطن زید آنچه استحقاق دارد بگذرد
ضرر ندارد و الّا بقیه را در آخرت مؤاخذ است و خیار عیب
وغبن در صلح جاری است چنانچه در بیع ذکر شد و جایز است
صلح منفعت بعین یا بمنفعت و عین بعین یا بمنفعت و حکم
بیع صرف در صلح نقدین جاری نیست و حکم ربا در آن جاری
است پس اگر صلح کند صد تومان را بنود تومان جایز نیست
مگر با ضمیمه در جانب نود تومان بغیر جنس

باب چهاردهم در هبه است

وآن

و از عبارتست از بخشیدن مال خود را بدیگری بعوض معینی
یا بدون عوض و معتبر است در آن ایجاب و قبول هر لفظیکه بر
آن دلالت کند و کافیست در آن فعل که بدهد باو بقصد بخشیدن
و او بگیرد و معتبر است در آن قبض دادن که تا ندهد مال باو
منتقل نشده بلی اگر طلبکار طلب خود را ببدیون ببخشد محتاج
بقبض نیست ولی از عنوان هبه خارج است و ابراء است و هبه
عقد جایز است که میتواند پس بگیرد مگر در چند مقام که
لازم است اول آنکه موهوب له از ارحام واهب باشد دوم
آنکه موهوب له در عین موهوبه تصرفی کرده باشد بانتقال
یا بنقل و امثال آن یا تلف شده باشد نزد او سیم آنکه هبه
معوضه باشد که بدون رضای موهوب له رجوع نمیتواند کرد

منهج سیم

در بعض متمم احکام است و در آن چند مطلب است مطلب اول
در وقف است و آن عبارتست از حبس نمودن عین و تسبیل منفعت
آن و در آن دو فصل است فصل اول در شرایط وقف و واقف
و موقوف علیه و عین موقوفه بدانکه شرایط صحت وقف چند چیز است
اول عقد بگفتن وَقَفْتُ و سَبَّلْتُ هذا المال و نحو آن با قبول
موقوف علیه یا وکیل یا ولی او در اوقاف خاصه و در وقف
بر جهات و مصالح عامه و نحو اینها مثل وقف بر فقراء اعتبار قبول

محل تأمل است هر چند احوطست دوم قصد قربت نمودن
در آن بنا بر احوط لکن اعتبار آن محل اشکال است و وقف کافر
صحیح است بنا بر اقوی سیم دوام پس وقف منقطع الاول
مثل آنکه از سال دیگر وقف کند یا منقطع الوسط مثل آنکه
سال آینده را بیرون کند از وقف یا منقطع الآخر که از حال
الی یکسال وقف کند صحیح نیست چهارم قبض دادن عین موقوفه
را بتصرف موقوف علیه یا وکیل یا ولی او بلی اگر وقف کند بر
اولاد صغار خود محتاج بقبض نیست یعنی کفایت می کند بودنش
در تصرف خودش از بابت ولایت و حاصل میشود قبض مسجد
بیک نماز در آن و اما شرایط واقف پس بلوغ و عقل و جواز تصرف
در اموال است و اما شرایط موقوف علیه پس چند چیز است اول
موجود بودن در ابتداء وقف پس وقف بر معدوم صحیح نیست
بلی بتبع موجود صحیح است مثل آنکه وقف کند بر اولاد خود
و بعد از ایشان بر اولاد اولاد نسلاً بعد نسلٍ که طبقه لاحقه
بالفعل موجود نباشد دوم معین بودن موقوف علیه پس وقف
بر مجهول صحیح نیست و وقف بر عناوین عامه مثل فقراء و مؤمنین
و طلاب علوم دین جایز است چنانکه وقف بر جهات نیز صحیح است
مثل وقف بر مشاهد مشرفه و مدارس و مساجد و قناطر و مقابر
بلکه وقف بر مصالح عامه نیز جایز است و متولی را تابع قرار داد واقفست

و با عدم تعیین متولی در اوقاف عامّه حاکم شرع جامع الشرایط متولی
است و جایز نیست از برای احدی بدون اذن متولی تصرّف در آن بلی
انتفاع موقوف علیهم در جملهٔ از اوقاف عامّه محتاج باذن نیست چنانچه
در اوقاف خاصّه بلا متولی محتاج باذن حاکم نیست سیّم آنکه موقوف
علیه باید غیر واقف باشد پس وقف بر نفس صحیح نیست بلی اگر
وقف کند بر عنوان فقراء و بعد خود فقیر شود داخل و داخل است در
فقراء است و از شرایط عین موقوفه آنکه بتوان از او منتفع شد با بقاء
عین آن پس وقف ماکولات و مشروبات که انتفاع از آنها متوقف بر
افناء آن است صحیح نیست و همچنین وقف نقدین و نحو آن که انتفاع
بآن متوقف بر نقل و اخراج از ملک است صحیح نیست بلی اگر نقدین
را وقف کند برای زینت و نحو آن صحیح است **فصل دوّم** در
احکام وقف است بدانکه بعد از تحقق شرایط عین موقوفه بوقف کردن
از ملک واقف خارج و منتقل می شود بموقوف علیه حتی در وقف
بر عناوین عامّه بلکه وقف بر جهات علی الاقوی و ولی اختیار آن در
وقف بر عناوین یا جهات یا متولی خاص میباشد اگر معیّن نموده و الا
با ولی عام که حاکم شرع است میباشد و جایز نیست عین موقوفه
را بفروشند مگر در بعض مقامات که در سه مورد از در باب
بیع گذشت چنانچه جایز نیست هبه کنند از او ارث برده نمیشود
و امّا اجارهٔ آن صحیح است و اگر اجاره داد موقوف علیه عین موقوفه

را تا زمان معیّنی و در بین مدّت مرد اجاره نسبت بزمان بعد از موت
او باطل میشود اگر اجاره نکنند طبقه بعد و اگر مستاجر مال الاجاره
را باو داده بقدر نسبت بقیّه مدّت بزمان گذشته از ترکه او می
گیرد بلی بموت متولی که مالک معیّن نموده یا متولی شرعی که اجاره
داده باطل نمیشود و مسجد و مدرسه و امثال آن بخراب شدن از وقف
بودن بیرون نمیرود

مطلب دوّم — در وصیّت است

و آن عبارتست از تملیک عینی یا منفعتی بکسی بعد از مردن خود
و در آن دو فصل است **فصل اوّل** در شرایط وصیّت
و موصی و موصی له و موصی به بدانکه معتبر است در وصیّت ایجاب
از موصی بهر لفظیکه دلالت کند بر آن و قبول موصی له اگر بعد از
زمانی باشد بلکه اگرچه بعد از موت موصی باشد و منتقل نمیشود
مال باو مگر بعد از قبول و موت موصی و وصیّت عقدی است جایز
و بفسخ باطل میشود و کافیست در فسخ آن عدول موصی از آن پس
اگر دو مرتبه وصیّت کند دوّمی معتبر است هر چند ملتفت وصیّت
اوّلی نباشد و همچنین بفروختن عین موصی بها باطل می شود و
معتبر است در موصی له آنکه وقت وصیّت موجود باشد اگرچه
حمل باشد پس اگر سقط شد وصیّت باطل میشود و اگر زنده بدنیا
آمد و مرد به ورثه او منتقل می شود و معتبر است در موصی به آنکه مالیّت

داشته باشد و زائد از ثلث مال موصی نباشد و اگر زائد باشد
موقوف باجازه ورثه موصی خواهد بود و جایز است که عین
معینه را اگر از ثلث مال بیشتر نباشد وصیت کند برای کسی یا برای
عنوانی مثل فقراء و امثال آن پس اگر وصی مخصوصی معین نموده
که آن مال را بفقراء و محتاجان بدهد فیها و الا حاکم شرع ولی ایشان
است **فصل دوم** بدانکه اگر کسی دینی یا حقی یا واجبی بر عهده
او است واجب است اداء نماید و اگر نکرد واجب است وصیت کند
باداء آن چه واجبات مالیه مثل خمس و زکوة و مظالم عباد و چه بدنیه
مثل صوم و صلوة و چه مرکب از هر دو مثل حج و امثال آن و
مستحب است وصیت کردن بمستحبات از قبیل صله ارحام و صدقات
و بناء مساجد و مدارس و زیارات ائمه انام علیهم الصلوة و السلام و امثال
آن

مطلب سیم در احکام میراث

و در آن دو مبحث است مبحث اول در اسباب ارث و در آن دو جهت است
اول نسب دوم سبب و در آن دو مقصد است مقصد اول در
طبقات ارث نسبی و آن سه طبقه مرتبه است که مادامیکه طبقه
سابقه موجود است مانع از ارث بردن طبقه لاحقه است پس
در آن سه فصل است **فصل اول** در طبقه اولی و ایشان
دو طایفه اند طائفه اولی پدر و مادر است و در آن چند مسئله است
اول با انحصار وارث بپدر تمام مال را ارثا میبرد و با انحصار

بمادر ثلث مال را ارثا و بقیه را ردا میبرد و اگر یکی از زوجین با پدر
یا مادر باشد نصیب اعلی را میبرد و بقیه را پدر یا مادر دوم با
اجتماع پدر با مادر ثلث از مادر است با عدم حاجب و تتمه از پدر است
اگر یکی از زوجین نباشد و الا زوج یا زوجه نصیب اعلای خود را
میبرد و مادر ثلث را با عدم حاجب و تتمه را پدر میبرد سیم با اجتماع
پدر و مادر چه یکی از زوجین باشند یا نه اگر میت دو برادر یا یک
برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدر و مادری یا پدری داشته
باشند و انها حر و مسلمان باشند و قاتل هم نباشند بنا بر قولی
لکن محل اشکال است که انها اگرچه ارث نمیبرند لکن حاجب
مادر میباشند از ارث بردن او زیاده از سدس مال را و هم
چنین است هر گاه ابوین با بنت واحده باشند پس در صورت
وجود اخوات زائد بر سدس افزوده میشود بر نصیب پدر و
در صورت وجود اخوه با بنت واحده سدس ترکه تقسیم میشود
بر پدر و بنت ارباعا طائفه دوم اولاد است و در آن چند
مسئله است اول با انحصار وارث بیک پسر تمام مال را میبرد
و با انحصار بیک دختر نصف را ارثا و تتمه را ردا میبرد و با تعدد
انها دو ثلث مال را ارثا و تتمه را ردا میبرد و با تعدد دخترها دو ثلث
مال را ارثا و تتمه را ردا بالسویه قسمت کنند دوم با اجتماع پسر و
دختر با تعدد و انفراد تمام مال را للذکر مثل حظ الانثیین قسمت

و با تعدد [illegible] هم بالسویه کنند

کند ستم با اجتماع پسر و دختر یا پسر تنها با پدر و مادر هر یک
از والدین سدس مال و تتمه را با تعدد اولاد بنحو مزبور قسمت
نمایند و با انفراد پسر مختص باو ست چهارم با اجتماع یک دختر
با پدر تنها یا مادر تنها ربع مال را پدر یا مادر میبرد ارثا و ردا
و تتمه از دختر است ارثا و ردا و در این فرض اگر دو دختر
یا زیاده از آن باشد خمس از پدر یا مادر و تتمه از بنات است
بالسویه پنجم با اجتماع والدین با یک دختر دو خمس از والدین
است ارثا و ردا بالسویه و تتمه از دختر است اگر از برای
مادر حاجب نباشد و الا مادر سدس میبرد و پدر ربع
بقیه و دختر سه ربع بقیه و اگر دو دختر یا زیاده باشند
هر کدام از والدین سدس و تتمه از بنات است بالسویه و در
اینصور اگر یکی از زوجین نیز با انها باشد نصیب خود را میبرد
و هر یک از پدر و مادر سدس را و تتمه از اولاد است و اگر
نقص باشد بر اولاد است و اگر زیاده باشد بوی هم میبرند
ششم هرگاه میت اولاد نداشته باشد ولی اولاد اولاد دارد
سهم هر یک از انها را با اولاد انها میدهند ارثا و ردا هفتم
بدانکه از مال میت چهار چیز است که مختص پسر بزرگ است
اگر داشته باشد و سایر ورثه با او شریک نیستند اول
رختهای میت دوم انگشتر او سیم شمشیر او چهارم قرآن او

احوط در مطلق سلاح و کتب و رحل او و راحله تراضی با سایر
ورثه است و همچنین با تعدد چهار چیز اول و رختیکه برای
پوشیدن مهیا کرده و هنوز نپوشیده

فصل دوم

در طبقه دوم و آن نیز دو طایفه اند اول برادر و خواهر و در آن
سه مسئله است اول برادر پدر و مادری یا پدری تنها با نبودن
پدر و مادری با انفراد نصف را ارثا و تتمه را ردا میبرد و با تعدد
بالسویه قسمت کنند اما خواهر پدر و مادری یا پدری تنها با انفراد
نصف را ارثا و تتمه را ردا میبرد و با تعدد آن دو ثلث را ارثا
و تتمه را ردا بالسویه قسمت کنند و برادر یا خواهر مادری با
انفراد سدس را ارثا و تتمه را ردا میبرد و با تعدد ثلث را ارثا
و تتمه را ردا ما بین خود قسمت کنند و خواهر و برادر مادری
بالسویه قسمت کنند دوم هرگاه اخوه پدری یا پدر و مادری
جمع شود اخوه پدری ارث نمیبرد و تمام از اخوه پدر و مادری است
هر چند یک خواهر باشد چه اخوه مادری تنها با ایشان باشد یا
نباشد سیم خواهر و برادر ابوینی تمام مال را للذکر مثل حظ
الانثیین قسمت کنند و همچنین خواهر و برادر پدری تنها
با فقد ابوینی و هرگاه جمع شود برادر و خواهر پدر و مادری
یا پدری تنها با فقد پدر و مادری با برادر و خواهر مادری
اخوه مادری با وحدت سدس و با تعدد ثلث را بالسویه میبرند

وتتمه از پدر مادری یا پدری تنها است و در تمام صور اگر یکی
از زوجین نیز باشند نصیب اعلای خود را میبرد و نقص بر
اخوهٔ پدر مادری یا پدری وارد میاید طایفهٔ دوم جدّ و جدّه
است و در آن پنج مسئله است اوّل جدّ یا جدّه چه پدری و چه مادری
چه پدری تنها چه مادری با انفراد تمام مال را میبرد و با اجتماع جدّ
یا جدّه پدری للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند و اگر مادری
تنها باشند بالسویه میبرند دوم با اجتماع جدّ یا جدّهٔ پدری
یا جدّ یا جدّهٔ مادری ثلث مال از مادری است با انفراد و با تعدد
للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند سیّم با اجتماع یکی از زوجین
با اجداد و جدّات با تعدد و انفراد آنها هر یک از زوجین باشند
نصیب اعلای خود را میبرند و نقص آن بر جدّ و جدّهٔ پدری است
چهارم جدّ و جدّه ابی هرگاه مجتمع شود با برادر و خواهر ابی یا
ابوینی جدّ بمنزلهٔ برادر و جدّه بمنزلهٔ خواهر است و هم چنین در
جدّ و جدّهٔ امّی با برادر و خواهر امّی و امّا در صورت اختلاف
باینکه جدّ و جدّه ابی مجتمع شود با اخوهٔ امّی یا بعکس پس چنین
نیست و در صورت اولی برادر و خواهر امّی با اتحاد سدس و
با تعدد ثلث می برند و بقیه از جدّ یا جدّه یا هر دو است و در صورت
ثانیه جدّ یا جدّه یا هر دو ثلث می برند و ثلثان از اخوهٔ ابی یا ابوینی
است در صورت تعدد پنجم مادامیکه یکی از برادر یا خواهر موجود

بالسویه و تتمه از پدر نیست با انفراد و با تعدد ۴

باشند

باشند اولاد برادر و خواهر مطلقا ارث نمیبرد و با نبودن آنها
اولاد آنها بجای پدر یا مادر رند و سهم او را میبرند چه با انحصار
وارث با آنها چه با اجتماع با جدّ و جدّه پس اولاد برادر و خواهر مادری
بالسویه قسمت کنند و ابوینی یا ابی للذکر مثل حظ الانثیین

فصل سوم در طبقهٔ سوم و آنها نیز دو طایفه اند طایفهٔ
اولی عمو و عمه و در آن یک مسئله است و آن اینکه عمو یا عمه
با انفراد تمام مال را میبرد و با تعدد بالسویه مال را تقسیم
می کنند و با اجتماع عمو با عمه با تعدد و انفراد مال را للذکر
مثل حظ الانثیین قسمت نمایند طایفهٔ دوم خالو و خاله
و در آن چهار مسئله است اوّل با انفراد تمام مال را میبرند
و با تعدد بالسویه قسمت کنند چنانچه با اجتماع خالو با خاله
نیز بالسویه قسمت کنند دوم با اجتماع اعمام با اخوال ثلث از
اخوال و تتمه از اعمام است سیم با اجتماع یکی از زوجین با اعمام
یا اخوال یا هر دو زوج یا زوجه نصیب اعلای خود را می
برند سیّم با نبودن اعمام و عمّات یا اخوال و خالات اولاد
هر یک از آنها باشند بجای پدر یا مادر میباشند و سهم آنها
میبرند و مادامیکه یکنفر از اعمام و عمّات موجود است اولاد
آنها ارث نمیبرند مگر در یک صورت که جمع شود ابن عمّ ابوینی
با عموی پدری که تمام مال از ابن عمّ است چهارم با نبودن اعمام

خالو یا خاله ۴

واخوال

واخوال واولاد انها اعمام واخوال پدر یا مادر بجای اعمام
واخوال میت میباشند **مقصد دوم** در میراث
بسبب و ان دو چیز است اول زوجیت و در ان چند مسئله است
اول بدانکه زوج از مال زوجهٔ دائمهٔ خود نصف مال را میبرد
اگر زوجه اولاد یا اولاد اولاد نداشته باشد والا ربع میبرد
چنانچه زوجه از مال زوج دائمی خود ربع میبرد اگر زوج اولاد
یا اولاد اولاد نداشته باشد والا ثمن میبرد و با تعدد زوجات
نصیب خود را در هر دو صورت بالسویه قسمت کنند دوم
بدانکه فرقی نیست در ارث بردن زوجین ما بین انکه هر دو یا یکی
از انها صغیره باشند یا نه چنانچه فرقی نیست ما بین انکه دخول
بزوجه کرده باشد یا نه سیم بدانکه زوج از تمام مال زوجه
ارث میبرد بخلاف زن چه ذات ولد باشد یا نباشد که از زمین
خانه و زمین زراعت نمیبرد و از قیمتها عبارت عمارت و اشجار وامثال ان
میبرد و از تتمه اموال در عین انها با ورثه شریکست و مجرای ابچه
قنات باشد چه غیر ان در حکم اراضی است مگر چیزهائیکه در ان
کار کرده باشند از اجر و غیره که مثل ابنیه است لکن ابیکه حین
الموت در مجری موجود است از منقولات است و ابهای بعد از
ان تابع مجرای ان است چهارم اگر کسی در حال مرض زنی برای خود
عقد کرده و هنوز با او دخول نکرده و بهمان مرض مرد از زن از

مال شوهر نه ارث میبرد و نه مهر و اگر دخول کرده هر دو را میبرد
بخلاف مریضه که شوهر کرده و بهمان مرض مرد که زوج از او ارث
میبرد اگرچه با او دخول نکرده باشد پنجم گذشت در باب طلاق که
زن مادامیکه در عدهٔ رجعیه باشد در حکم زنست ارث میبرد و
هم چنین بعکس و در عدهٔ باینه و بعد از انقضاء عده ولو رجعیه
هیچکدام از هم ارث نمیبرند مگر در یکصورت و ان اینست که مریض
زن خود را طلاق دهد و بهمان مرض بمیرد پیش از یکسال هلالی
ان زن ارث میبرد از شوهر بشرط انکه شوهر نکرده باشد دوم
ولاء است و ان در سه مقام است اول ولاء عتق دوم ولاء ضامن
جریره سیم ولاء امامت و در ان تفصیلی است که از وضع رساله
خارج است بدانکه میراث کسیکه وارث ندارد یا بسبب موانع
ارث ممنوع است از ارث بردن مال حضرت حجة الله فی السموات
والارضین امام زمان عجل الله تعالی فرجه میباشد و در زمان
غیبت انحضرت سلام الله علیه اختیار ان بدست حاکم شرع
جامع الشرایط است **مبحث دوم** در موانع ارث است
و ان سه چیز است اول کفر با اسلام مورث بدانکه کافر از مسلم
ارث نمیبرد و حاجب طبقات لاحقه نیز نمیشود پس مسلم اگر
چه از طبقهٔ سوم باشد ارث میبرد با وجود طبقات سابقه
اگر تمام کافر باشند و کافر از کافر ارث میبرد اگر هیچ وارث

مسلم نداشته باشد و همچنین مسلم از مسلم اگرچه با هم مختلف
باشند در مذهب در اینجا دو مسئله است اول اگر کافر مسلم
شد بعد از مردن مورث و پیش از قسمت کردن مال ارث خود را
میبرد دوم اگر مسلم مرتد شد با فطرهٔ اسلام بمجرد اینکه مرتد شد
مالش منتقل میشود بوارث مسلم او و زنش از زوجیت او بیرون
میرود بدون طلاق و باید عدهٔ وفات بگیرد از وقت ارتداد
و بحکم حاکم شرع او را میکشند و لکن اگر توبه کرد و مسلمان شد
اقوی قبول توبه است ما بین خود و خدا و طاهر میشود لکن معذلک
واجب القتل است و مال و عیال او باو بر نمیگردد بلی مالی که تازه
کسب کند مال خودش میشود و در بین تا کشتنش مالی را که در زمان
ارتداد کسب کرده است بلکه عیالش را هم بعد از عده وفات بلکه
در عده اگر بخواهد میتواند تزویج کند چنانچه مرتد ملی را تکلیف
بتوبه میکنند اگر توبه کرد مال و عیال او از او است و الا او را
میکشند و مال او بقتل منتقل بوارث مسلم او میشود و اگر
وارث مسلم ندارد مال امام علیه السلام است و اما زن اگر مرتد شود
اگرچه فطری باشد او را حبس میکنند و اوقات نماز میزنند او را تا
مسلمان شود یا بمیرد دوم از موانع ارث قتل مورث است بدانکه
اگر وارث مورث خود را بغیر حق عمداً بکشد از او ارث نمیبرد بلکه
اولیاء مقتول او را باذن حاکم شرع می کشند چنانکه اگر خطا نمود

و موروث را

و موروث را کشت باید دیهٔ کامله بدهد و از آن دیه ارث نمیبرد بلکه
بلکه خویشان ابوینی یا پدری و زوجین دیه را میبرند بر حسب طبقات
و از غیر دیه ارث میبرد سیم از موانع رقیت است پس مملوک نه
وارث می شود نه مورث و میراث او از مولای او است والحمد لله رب
العالمین

طریق استخاره ذات الرقاع است

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود هرگاه امری را اراده
کنی شش رقعه کاغذ بگیر و در سه تای آنها بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
خیرة من الله العزیز الحکیم لفلان بن فلانه لا تفعل و بجای فلان بن
فلانه اسم خود و مادر خود را بنویس پس از رقعه‌ها را در زیر مصلای
خود گذار و دو رکعت نماز بکن چون فارغ شوی برو بسجده و صد
مرتبه بگو استخیر الله برحمته خیرة فی عافیة پس درست بنشین و
بگو اللهم خر لی واختر لی فی جمیع اموری فی یسر منک و عافیة
پس دست بزن و رقعه‌ها را مشوش کن یعنی بهم بزن مخلوط کن
و یک یک آنها را بیرون آور اگر سه افعل پیاپی در آید پس بکن آن کار را
که اراده کرده و اگر سه لا تفعل پیاپی در آید مکن آن کار را و اگر
بعضی افعل باشد و بعضی لا تفعل تا پنج رقعه بیرون آور اگر افعل
بیشتر است عمل کن و اگر لا تفعل بیشتر است ترک کن و حاجت
نیست به بیرون آوردن رقعهٔ ششم والله العالم کتبه العبد
المذنب اسدالله الموسوی الخوانساری فی شهر ذی الحجة الحرام سنه ۱۳۴۳

در فهرست کتاب

	صفحه
مقصد اوّل در اصول دین	۳
مقصد دوّم در فروع دین و آن متضمن سه منهج است	۱۰
منهج اوّل در عبادات و مسائل تقلید و در آن هشت مطلب است	
مطلب اوّل در طهارت و احکام آن و در چهار مقصد ذکر میشود	۱۵
مقصد اوّل در وضوء	۱۲
مقصد دوّم در غسل	۲۱
مقصد سوّم در تیمّم	۳۱
مقصد چهارم در طهارت از نجاست	۳۸
مطلب دوّم در نمازهای واجب و در آن نه مبحث است	۴۹
مبحث اوّل در مقدّمات نماز	۵۰
مبحث دوّم در اذان و اقامه	۵۶
مبحث سوّم در واجبات نماز	۵۷
مبحث چهارم در ارکان نماز	۶۱
مبحث پنجم در مبطلات نماز	۶۱
مبحث ششم در شکیات نماز	۶۲
مبحث هفتم در نماز آیات	۷۳
مبحث هشتم در باقی نمازهای واجبی	۷۵

در فهرست کتاب

	صفحه
مبحث نهم در نماز جماعت	۷۸
مبحث دهم در نماز قصر و اتمام	۸۲
مطلب سیّم در احکام روزه و در آن پنج مبحث است	۸۶
مبحث اوّل در شرایط روزه	۸۷
مبحث دوّم در شرایط صحت روزه	۸۸
مبحث سیّم در امساک روزه	۸۹
مبحث چهارم در چیزهائیکه موجب قضا میشود	۹۴
مبحث پنجم در اقسام روزه واجبه	۹۵
مطلب چهارم در زکوة و در آن دو مقصد است	۹۶
مقصد اوّل در زکوة بدن	۹۹
مقصد دوّم در زکوة مال	۱۰۴
مطلب پنجم در خمس و در آن دو مبحث است	۱۰۴
مبحث اوّل در آنچه خمس بآن تعلق میگیرد	۱۰۸
مبحث دوّم در مصارف خمس	۱۱۰
مطلب ششم در نذر و عهد و یمین است	
مطلب هفتم در نکاح است	۱۱۳
مطلب هشتم در طلاق است — منهج دوّم	۱۲۱
در احکام معاملات و در آن چهارده باب است	۱۲۴

در فهرست کتاب

	صفحه
باب اول در خرید و فروخت	۱۳۵
باب دوم در قرض	۱۳۶
باب سوم در رهن	۱۳۷
باب چهارم در حجر	۱۳۸
باب پنجم در ضمان و کفالة	۱۳۹
باب ششم در حواله	۱۴۰
باب هفتم در اجاره	۱۴۱
باب هشتم در مضاربه	۱۴۲
باب نهم در شرکت	۱۴۳
باب دهم در وکالت	۱۴۴
باب یازدهم در ودیعه و عاریه	۱۴۵
باب دوازدهم در غصب	۱۴۶
باب سیزدهم در صلح	۱۴۷
باب چهاردهم در هبه	۱۴۸
منهج سوم	
در بعض مهمات احکام و در آن سه مطلب است	
مطلب اول در وقف	۱۴۸
مطلب دوم در وصیت	۱۵۱
مطلب سوم در احکام میراث	۱۵۲
در استخاره ذات الرقاع	۱۶۷

مسائل ذیل که اختصاصاً بحضرت حجة الاسلام آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری مدظله العالی دارد ضمیمه شد تا مؤمنین بدان رفع حاجت نموده و بهره‌بخشای دارین شوند

سؤال بقاء بر تقلید میت جایز است یا نه **جواب** اقوی جایز بودن بقاء بر تقلید میت است بلی اگر شخص در حال حیوة مجتهد سابق بعضی مسائل را اخذ نموده و خود را ملزم نموده در سایر مسائلیکه محتاج میشود نیز رجوع باو کند پس اقوی در اینصورت جواز بقاء است در جمیع مسائل **سؤال** کسانیکه بقاء مانده اند اگر بخواهند دست از بقاء بردارند رجوع بحی کنند میتوانند یا نه **جواب** با عدم اعلمیت مجتهد حی از میت رجوع محل اشکال است و احوط بقاء است **سؤال** تبعیض را جایز میدانید یا خیر بر فرض جواز بچه قسم جایز میدانید مثلاً در مسائل غسل یا وضو یا تیمم یا اینکه مطلق تبعیض را جایز میدانید **جواب** تبعیض جایز است مگر آنکه مثلاً در یک عمل از جهتی یک مجتهد باطل بداند و از جهتی مجتهد دیگر که در اینصورت محل اشکال است والله العالم **سؤال** هرگاه شخص صحیح یقین دارد وقت بقدر غسل و نماز دارد یا بقدر وضوء و دو رکعت نماز وقت دارد وضو گرفت یا غسل کرد بقصد

همین نماز صبح بین غسل یا وضوء آفتاب بزند بنابر تأمّل بعد از غسل یا
وضو مشغول نماز شد بین نماز یا پیش از سلام واجب آفتاب
زد آیا این غسل و وضوء صحیح است یا نه جواب اگر قصد مقید
بوده بجهت همین نماز صحت وضوء و غسل مشکل است و اگر بقصد
غایت دیگری بوده اشکالی ندارد و در صورتیکه بگوئیم قضاء
صلوة در وقت واقع شده باشد مطلقا اشکالی ندارد والله
العالم سؤال میت را بسبب عذری تکلیف تیمم دادن شد
اگر پشت بخوابانند او را تیمم دهند جایز است یا نه چون دست
راست بطرف چپ کشیده میشود و دست چپ بطرف راست
کشیده میشود جواب اقوی جواز است سؤال عکس کشیدن
در آلات برای کسیکه او عکس را بر میدارد یا برای آنکه عکس
او را بر میدارند از برای هر دو جایز است یا نه جواب بنظر حقیر
محل اشکال است والله العالم سؤال شخصی جنسی را خریده و عده
ششماه شرط نمود دو ماه که میگذرد ثمن را نزول نماید بدهد
یا بر عکس جنسی را میفروشد ششماه شرط می کند با مشتری که
دو ماه که میگذرد باید ثمن را نزول کنی بدهی آیا این معامله
صحیح است یا نه جواب صحت اینگونه معاملات بنظر احقر
مشکل است والله العالم سؤال شخصی در نماز جماعت
در مسجد در محلی میایستد نماز میخواند شخص دیگر میاید در محل او را کنار

میگذارد و می نشیند صاحب محل میگوید راضی نیستم آیا نماز
این صحیح است یا نه جواب ظاهراً نماز اشکالی ندارد بلی در بیرون
گذاشتن در محل فعل حرام نموده سؤال شخصی واسطه ضرورت شخص
ده تومان قرض ربوی گرفته آیا میتواند این ده تومان را در امور
شرعیه مباحه صرف نماید یا بواسطه اینکه معامله ربا حرام است
این پول هم حرام است جواب صحت قرض مشکل است و معلوم
نیست بتواند تصرف در آن وجه نماید والله العالم سؤال
فروختن پول سفید به پول سیاه یا فروختن پول سیاه به پول سفید
بلا زیادتی یا با زیادتی یا فروختن اسکناس به پول سفید مثلا یک تومان
اسکناس را [illegible] میفروشد [illegible] تومان آیا اینمعامله صحیح است یا نه
جواب در پول سفید با پول سیاه اشکالی ندارد ولی در اسکناس
مشکل است سؤال ماهی اگر در آب بمیرد خوردن آن [illegible]
حرام است یا آنماهی پاک است یا نجس جواب پاک است انشاء الله تعالی
سؤال ماهی را زنده از آب خارج نمودند اگر میان کیسه یا بغل
بگذارند آیا حلال و پاک است یا نه جواب ماهی همینکه از آب خارج بمیرد
شد در بغل یا کیسه یا محل دیگر بمیرد پاک و حلال است سؤال
نماز در انگشتر طلا برای مردان چه صورت دارد جواب اقوی
در انگشتر طلا و نخوان حرمت است و بطلان نماز سؤال
آب دهن که به [illegible] نماز در لباس مصلی چه صورت دارد جواب

با بقاء رطوبت بطلان نماز است چون جزء حیوان غیر ماکول
اللحم است و امّا در صورت جفاف و خشکی پس اقوی صحّت صلوة است
با او سؤال مرد اجنبی و زن اجنبیه در مکان خلوت نماز میخوانند
میفرمایید باطل است مراد از خلوت چه محلّی میباشد بیان فرمایید
جواب مراد از خلوت همان تخلیه است که شخص با عیال خود فراهم
میکند که مانع از داخل شدن غیر باشد سؤال در نماز جماعت
اگر مرد عقب زن بایستند یا محاذی آیا نماز زن و مرد صحیح است یا نه
جواب در صورت محاذی ظاهراً اشکالی ندارد ولی در صورتیکه
زن در جماعت مقدّم باشد که در واقع مانع باشد بین این شخص و امام
یا صف مقدّم صحّت مشکل است سؤال شخص میرود در دکان بزاز
بزاز میگوید این پارچه ذرعی چند بزاز میگوید ذرعی دو قران
مشتری میگوید پنج ذرع پاره کن بزاز پارچه را پاره نمود مشتری
پشیمان شده میگوید جنس را نمیخواهم آیا بزاز حقّی بمشتری دارد
یا نه جواب در فرض سؤال بعید نیست که مشتری نتواند رد
کند اگرچه احوط بجهت طرفین اقاله است یا انکه ثانیاً تجدید نماید
معامله را والله العالم سؤال هرگاه روضه خوان خوش صوت
باشد در مصائب حضرت سیّد الشهداء عم اشعار بصوت خوش
بخواند ولی قصد خوش خوانندگی نباشد غنا است یا خیر جواب معیار
در غنا صوت خوش نیست بلکه کیفیّت خاصّه ایست از صوت که مناسب

مجلس اهل طرب است که در عرف تعبیر از آن باوازه خوانی میشود سؤال
یکنفر میتواند در عقد دوام صیغه ایجاب و قبول را جاری نماید یا خیر
جواب احوط اینستکه ایجاب و قبول را یکنفر در صیغه دوام و متعه
جاری نسازد بلکه دو نفر بخوانند سؤال اگر شخصی مشغول عبادت
باشد و اجنبیّه وارد شود که صدق خلوت کند آیا عبادات محکوم ببطلان
است یا خیر جواب در صورت اشتغال بصلوة و ورود اجنبیه
اشکالی ندارد ظاهراً سؤال وطی دبر حلیله خود که حایض است
چه صورت دارد جواب احتیاط در ترک است سؤال در
اوقاتیکه حرام است مقاربت نمودن شخص با زوجه خود مثل
حالت حیض یا حالت صائم بصوم واجب معیّن یا بغیر اینها هرگاه مقاربت
اتفاق افتد عمداً یا سهواً آیا عرقها حکم عرق جنب از حرام دارد
یا خیر جواب ظاهراً در حکم عرق جنب از حرام است والله العالم
سؤال عرق جنب از حرام پاک است یا نجس جواب احوط اجتنابست والله
العالم سؤال هبه و هدیه میآورند مثل فصل عروسی از هبه و
هدیه یکسال ماند و سال ماند خمس تعلّق گرفت حال میخواهند
خمس او را بدهند معلوم نباشد که او دهنده نظرش بداماد بوده
یا عروس و اگر یکی از اینها خمس او را بدهد و در واقع لمن قصد دیگری
باشد آن دیگر ذمّه اش بری میشود یا خیر جواب در فرض سؤال
هرگاه یکی از اینها خمس او را با این قصد بدهد که اگر بر خودش باشد

واگر نباشد تبرع از دیگری باشد انشاء الله دیگر اشکالی ندارد
و ذمهٔ هر دو بری میشود سؤال نظر کردن بزنان اهل کتاب بدون
ریبه جایز است یا نه و زنان آنها مثل زنان مسلمه است یا خیر جواب
بدون ریبه نظر کردن بآنها جایز است و زنان آنها حکم زنان مسلمه
دارد سؤال در تزویج زنان اهل کتاب دواما و انقطاعا بدون
اسلامشان جایز است یا نه جواب ظاهراً بعقد انقطاعی مانعی ندارد
سؤال تیغ زدن بسر در روز عاشوراء جایز است یا نه جواب در شخص
صورتیکه مضر بنفسش نباشد جایز است پس پدر میتواند مدت
منقطعهٔ صغیر خود را هبه نماید یا خیر جواب ظاهراً میتواند پس در
صورت نبودن پدر صغیر حاکم شرع میتواند هبهٔ مدت منقطعهٔ طفل
صغیر را بنماید یا خیر جواب ولایت حاکم شرع در اینگونه امور معلوم نیست
سؤال اگر علم حاصل باینکه شخصی خمس نمیدهد یا سال خمس
برای خود تعیین نکرده معامله با همچو شخصی و مهمان او جایز
است یا نه جواب در فرض ندادن خمس در هر عینی از مال آن شخص
که علم داشته باشد که خمس آنرا نداده نمیتواند تصرف نماید چه
بمعامله و چه بمهمانی و در صورت شک عیبی ندارد والله العالم
سؤال در صف جماعت هرگاه طفل صغیر پهلوی مصلی باشد
در رکوع یا سجود لباس مصلی روی لباس طفل صغیر افتاده نماز
صحیح است یا خیر خصوصاً هرگاه ولی طفل را نشناسی با آنکه ولی

نداشته باشد جواب اشکالی ندارد انشاء الله سؤال امام جماعت
که بواسطهٔ نداشتن دندان و رعشه در بدن در کلمات قصور
دارد مثلاً (س) را شبیه به (ص) و ضوب غیر المغضوب را بواسطه
رعشه مکرر میکند نماز جماعت با این امام چه صورت دارد جواب
اقتداء بامامی که قرائت صحیح نمیتواند بخواند محل اشکال است
هر چند نماز خود امام محکوم بصحت است سؤال هرگاه شخص در
نماز وقف بحرکت یا وصل بسکون نکرد نمازش باطل است یا نه
جواب وصل بسکون ظاهراً عیب ندارد و وقف بحرکت خلاف
احتیاط است سؤال اذان و اقامه واجب است یا نه جواب اذان
مستحب مؤکد است در نمازهای پنجگانه یومیه و احوط عدم ترک
اقامه است از برای مردان مگر در موارد سقوط آن و در سایر
نمازها مشروع نیست یعنی گفتنش حرام است سؤال سجده کردن
بر پوست بادام و فندق و گردو و پوست هندوانه و خربوزه و نان
جایز است یا نه جواب بلی جایز است اگر چه از پنبه جایز است بعد از جدا
شدن از مغز سؤال سجده کردن بر کاغذ جایز است یا نه جواب بلی
جایز است اگر چه از پنبه یا پشم یا ابریشم و جو درست کرده باشند
و قدری آهک داشته باشد چه سفید باشد یا زرد یا سرخ یا آبی
والله العالم سؤال سجده بر تنباکو جایز است یا نه جواب بلی جایز است
سؤال در رکعت سوم و چهارم مخیر است بخواند الحمد یا تسبیحات اربعه

یا نه جواب بلی مخیر است و افضل تسبیح اربع خواندن است پس
در رکعت سوم و چهارم تسبیح اربع یکمرتبه خواندن کافی است
یا نه جواب اقوی کفایت یکمرتبه است و احوط سه مرتبه است
سؤال شخص در وسعت وقت عمداً اقامه را ترک نمود
در نمازهای پنجگانه آیا نماز او صحیح است یا نه جواب احوط
اعادهٔ نماز است سؤال قصد مفطر مبطل است یا نه
مثلاً در روز ماه مبارک رمضان طلب منی از خود نمود منی
خارج نشد یا قصد جماع کرد یا قصد خوردن یا آشامیدن
نمود و هیچکدام را بجا نیاورد آیا روزهٔ او صحیح است یا نه
جواب ظاهر عدم بطلان است اگر انزال نشود یا مفطرات
دیگر را بجا نیاورده سؤال هرگاه شخص در ماه مبارک رمضان
افطار نمود و بجهت فرار از کفاره پیش از ظهر سفر نمود یا
بحد ترخص نرسیده افطار نمود قضاء و کفاره بر او واجب است
یا نه جواب در وجوب کفاره محل اشکال است اگرچه احتیاط
خوب است بلی اگر پیش از ظهر افطار نمود و بعد از ظهر سفر نمود
اقوی وجوب قضاء و کفاره است سؤال ختنه کردن اطفال
بر ولی واجب است یا مستحب و هرگاه ولی نکرد بعد از بلوغ
بر طفل واجب است یا نه جواب بر طفل بعد از تکلیف واجب
است بر ولی قبل از آن احوط سؤال استعمال باد کیر نقره جایز است

یا نه جواب جواز بعید نیست والله العالم سؤال ساعتهای
طلا و زنجیرهای طلا چه حکم دارد جواب ساعت طلا و نقره
که در این زمانها متعارف است حرام نیست و زنجیر طلا نیز حرام نیست
لیکن اگر بگردن اندازند یا بسینه آویزند که اسباب تجمل است بر
مردان حرام است مثل انگشتر طلا و در عینک طلا از برای
مردان ظاهر از بینت صادق است و حرام است سؤال هرگاه
نجس شود بچه طریق آنرا پاک کنند جواب باین طریق که آب از
بالا بر اطراف آن بریزند تا بپائین رود و کفایت می کند یکدفعه
شستن هرگاه نجاستشان غیر از بول باشد و دو مرتبه هرگاه
بول بوده باشد والله العالم سؤال ظرفیکه سگ آب یا مایع
دیگر از آن خورده باشد بچه طریق تطهیر کنند جواب باید
یکدفعه آنرا خاک پاک بمالند و بعد قدری آب بریزند و آنرا
و کل مال کنند اگرچه اقوی کفایت اول است و بعد سه مرتبه
شستن اگر باب قلیل باشد و یکمرتبه اگر باب کر یا جاری باشد
اگرچه احوط دو مرتبه است در کر و جاری هم سؤال انفحه
که شیردان بره و بزغاله هم میباشد که مشتمل است بر پنیرمایه
پاک است یا نه جواب پاک است اگرچه از میته جدا شود لکن ظاهر
آنرا که ملاقات با میته نجس کرده بشویند تمام شد سؤال و جواب
فی دار الایمان قم صانها الله عن الحدثان سنه من الهجرة

بسم الله تيمناً وتبركاً

بذكر من جرى بأمره القلم والحمد
لله وحده تمام شد كتاب
مستطاب منتخب الرسائل بانضمام
بعضی مسائل متفرقه که در رسائل منتخبها
نوشته نشده محل فروش در قم در
صحن جدید حجره جناب میرزا علی اصغر
کتابفروش میباشد حرره العبد المذنب
اسد الله الموسوی الخوانساری
مقیم قم ۱۳۴۳

رساله شریفه

منتخب الرسائل

که بتازگی بنظر مبارک حضرت حجة الاسلام آقای

حاج شیخ [illegible] الحائری یزدی متع الله المسلمین

بطول بقائه رسانیده با اضافاتی [illegible] جدیداً باو

[illegible] شده که بالغ بر بیست صفحه می باشد باهتمام

[illegible] عیان از حیث طبع و حسن کاغذ بوضع [illegible] طبع

گردید

* آقای محمد کاظم وهبی گوکانی *

* و آقای محمد حسین بیک زرین

می

میرزا جعفر

ب

میرزا جعفر

وع

میرزا جعفر

شماره
کتابخانه

رساله شریفه

منتخب الرسائل

که بتازگی بنظر مبارک حضرت حجة الاسلام و المسلمین
آقای حاج شیخ عبدالکریم الحائری شیخ متع الله المسلمین
بطول بقائه رسانده با اضافاتی که جدیداً باو ملحق شده
که بالغ بر [illegible] صفحه می‌رسد باهتمام این داعیان از
حیث طبع و حسن کاغذ بزینت طبع آراسته گردید

آقای محمد کاظم رهبری گوگانی
و آقای محمدحسین بیاک زری

محل فروش
طهران - بازار حلبی سازها میرزا علی اکبر
کتابفروش قمی
قم - درب صحن جدید میرزا علی اصغر کتابفروش

مطبعهٔ سعادت - طهران

نام
کتابخانه